تاریخ ایران واروپا

جلد اول

مخصوص سال چهارم دبیرستانهای نظام

تألیف

عباس پرویز

تهران – خیابان ناصر خسرو تلفون ۴۵۲۰

چاپ اول

۱۳۱۷

چاپخانهٔ شرکت مطبوعات

بخش اول

تاریخ ایران

به پیشگاه والاحضرت همایون

ولایتعهد





فصل اول

طاهریان

اصل و نسب

مؤسس این سلسله شخصی بود بنام طاهر که در حدود سنهٔ ۱۵۹ متولد شده است . طاهر پسر حسین بن مصعب از خاندانی ایرانی بود که در قریهٔ هوشنج نزدیکی هرات زندگانی میکرده اند .

اولین کسیکه ازاین خاندان اشتهار فوق العاده پیدا کرده مصعب بن رزیق است که در فن کتابت مهارتی بسزا داشته در فضل و ادب و بلاغت نیز انگشت نما بوده است . مصعب در زمان خلافت عباسیان در خدمت سلیمان بن کثیر خزاعی دارای شغل کتابت بوده پس از چندی نیز بحکومت هرات منصوب شده است .

حسین بن مصعب پدر طاهر نیز شهرت زیادی داشت و در سنهٔ ۱۹۱ وقتی که علی بن عیسی بن ماهان سردار هارون الرشید درخراسان نسبت بوی مظنون شده خیال قتل او را داشت بحضور خلیفه رفت و هارون الرشید در حق وی باحترام و اعزاز تمامی رفتار کرد حتی در موقع مرگ وی در سال ۱۹۹ هارون الرشید در تشییع جنازهٔ او حاضر بوده است .

طاهر پسر حسین مؤسس حقیقی این سلسله در سال ۱۸۰ از طرف علی بن عیسی بن ماهان بحکومت هوشنك مستقر گردید و در سال ۱۹۵ از طرف مأمون که

در آن تاریخ در خراسان بود جهت جنگ با علی بن عیسی سردار امین که مأمور جدال با مأمون شده بود بریاست سپاهیان نائل آمد و با آنکه طاهر بیش از چهار هزار نفر همراه خود نداشت علی بن عیسی را شکست سختی داده سر اورا بخدمت مأمون فرستاد.

در سال ۱۹۸ طاهر و هرثمة بن اعین از جانب مأمون مأمور فتح بغداد شدند وآن شهر را درتحت تصرف خود درآورده سر امین را بخدمت مأمون فرستادند. پس از این واقعه طاهر ملقب به ذوالیمینین شده است.

مأمون همواره در حق طاهر بتلطف و مهربانی تمامی رفتار میکرد بهمین مناسبت فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین وزیرمأمون بنای ضدیت و عداوت باطاهر را گذارد. مأمون که بر این قضیه اطلاع حاصل کرد حکومت شام را بطاهر داد تا از فضل بن سهل دور شده نقار بین ایشان خاتمه یابد ولی بعد از چندی مأمون طاهر را مأمور رفع طغیان نصربن سیار نمود و طاهر در رقه شکست سختی بوی داد مأمون پس از این واقعه بطرف بغداد حرکت کرد اما قبل از این مسافرت امر بقتل وزیر خود فضل بن سهل داد (۲۰۲).

بمحض آنکه خلیفه ببغداد رسید حکومت آن شهر را بطاهرسپرد (۲۰٤).

چون همانطوریکه شرحش گذشت امین بتوسط طاهر بقتل رسیده بود مأمون همیشه در موقع ملاقات با وی دچار اندوه و حزن فراوانی میشد.

طاهر بهمین مناسبت در رعب وهراس بود و میل داشت که از بغداد دورباشد بالاخره بتوسط احمد بن ابی خالد یکی از ندمای خلیفه حکومت خراسان را گرفته در سال ۲۰۵ بدان ناحیه رفت.

این تاریخ ابتدای استقلال طاهریان است. خلیفه یك نفر را بعنوان خبرمدار یا والی برید برای تفتیش امور خراسان بهمراه طاهر روانه کرد. میگویند طاهر روزی در مرو بر منبر رفته در موقع خواندن خطبه اسم مأمون را حذف کرد و شب همان روز فوت نمود (۲۰۷)

آنچه که مسلم است اینست که خلیفه بواسطهٔ آنکه از کثرت جاه وجلال وقدرت طاهر سخت دچار خوف وترس شده کسی را مأمور مسموم کردن وی نموده بود.

عبدالله بن طاهر

پس از مرگ طاهر طلحه پسر او بحکومت خراسان رسید واقعهٔ مهم دوران حکومت وی جنگ با حمزهٔ خارجی وقتل اوست وفات طلحه در سال ۲۱۳ اتفاق افتاده است . مأمون که بمرگ طلحه آگاهی یافت حکومت خراسان را به برادرش عبدالله داد. در همان اوان خوارج درخراسان شروع باغتشاش کرده بودند. مأمون عبدالله را مأمور رفع این غائله نمود.

واقعهٔ مهمی که در زمان حکومت عبد الله اتفاق افتاده جنگ وی بامر معتصم خلیفه با مازیار بن قارن درسال ۲۲۷ است . مازیار قبول آئین خرم دینی را نموده در طبرستان بنای شورش و طغیان را گذارده بود. عبد الله بزودی بر مازیارغلبه کرده او را ببغداد خدمت خلیفه فرستاد .

پس ازوفات معتصم خلیفه واثق بجای او نشست ومانند سابق حکومت خراسان را در دست عبدالله باقی گذارد . تا سنهٔ ۲۳۵ که تاریخ فوت عبد الله است واقعهٔ مهمی اتفاق نیفتاده است .

محمد بن طاهر

پس از فوت عبد الله پسرش طاهر و بعد از او محمد بن طاهر در سال ۲۴۸ بحکومت خراسان نائل آمد. محمد بن طاهر از همان ابتدای حکومت بنای شرب شراب ولهو ولعب را گذارده در سیاست مملکت غفلت ورزید. بهمین واسطه مردم در طبرستان شروع بطغیان وشورش نمودند. باین معنی که حسن بن زید علوی در سال ۲۵۱ بر ضد طاهریان قیام نموده سلیمان بن عبد الله والی آن ناحیه را در جنگ سختی که واقع گردید از پای در آورد . ازطرف دیگر پسران عم محمد بواسطهٔ حسد و رقابتی که با وی میورزیدند موجبات زحمت او را فراهم میاوردند . کینه و عداوت پسران عم محمد روز بروز شدت میافت تا آنکه درخفا معاهده‌ای بایعقوب بن لیث صفاری بسته اورا واداربحملهٔ خراسان کردند

یعقوب نیز که مترصد فرصت بود در سال ۲۵۹ بخراسان آمده تمام نواحی آنجا را در تحت نفوذ و اقتدار خویش در آورد و محمد را اسیر نمود . و باین ترتیب بدوران حکومت طاهریان خاتمه داد .

امرای طاهری همواره با عباسیان رابطهٔ دوستی و وداد داشته اند و علاوه بر حکومت خراسان شحنگی بغداد هم با آنان بوده است . این خاندان بسیار علم‌دوست و هنر پرور بودند چنانکه طاهر ذوالیمینین در پرورش شعرا سعی بلیغی ابراز کرده بآنان صلات گزافی عطا نموده است .

این‌سلسه در دورهٔ حکومت خود ابنیه وعمارات متعددی بناء کرده اند . عمارت شادیاخ در نیشابور مطابق بعضی از اقوال از عبد الله بن طاهر است .

فصل دوم

صفاریان

یعقوب لیث دولت عباسی ازاواسط قرن سوم هجری رو بزوال و انحطاط گذارده بود ودیگرآن شوکت وعظمت سابق را نداشت . خلفای عباسی از اطراف وجوانب همواره بر اثر طغیانها و شورش های متوالی دچار زحمت و اشکال بودند .

امراء وبزرگان مملکت در جمیع متصرفات عباسیان چه درافریقا و چه درآسیا سر باستقلال بر آورده به احکام و اوامر حکومت مرکزی اطاعت نمیکردند .

در همان اوان یعنی در بحران هرج و مرج خلفای عباسی یکنفر ایرانی که خیال تجدید استقلال مملکت خود را داشت بنام یعقوب بن لیث صفاری یك نفر رویگر زاده روی کار آمد . این شخص بواسطهٔ علاقه ای که بوطن خود و نفرتی که نسبت بعباسیان داشت میخواست هرچه زود تر ایران را از شر اجانب رهائی دهد .

لیث دارای چهار پسر عمر وطاهر . علی ویعقوب بوده است . علی بخدمت رافع بن هرثمه در آمد طاهر در بست کشته شد و یعقوب و عمرو بسلطنت رسیدند .

یعقوب در ابتدای امر بشغل رویگری که همان حرفهٔ پدرش بود مشغول شد ولی‌چون صاحب طبعی عالی بود میل نداشت که همیشه به پستی زندگی نماید بهمین

مناسبت بفکر راه زنی و عیاری افتاده جمعی را بدور خود گرد آورد و در سر راه ها مشغول دزدی شد .

چون در همان اوان خوارج در خراسان بنای طغیان و شورش را گذارده بودند صالح بن نصر کنانی مطوعی از طرف خلیفه برای رفع این غائله مأمور شد . اما پس از سر کوبی خوارج اشتهار فوق العادهٔ پیدا کرده یعقوب و عمرو که همواره خیال ریاست و ترقی را در سر داشتند بخدمت وی در آمدند . صالح نیز با آنان به ملاطفت و مهربانی رفتار کرده ایشان را جزو همراهیان خویش بپذیرفت . پس از فوت صالح یکنفر دیگر بنام درهم بن حسین بجای وی منصوب شد اما چون شخصی بی کفایت بود اشکریان بر وی شوریده دور یعقوب را گرفتند . براثر این پیش آمد کار یعقوب بالا گرفت و روز بروز بر عدهٔ همراهانش افزوده میشد .

یعقوب باتفاق این لشکریان سیستان را در سال ۲۵۳ تصرف کرد و در همان سال بر رتبیل (زنبیل) پادشاه کابل نیز دست یافته وی را بخدعه مقتول ساخت (۲۵۳) .

سپس هوشنج و هرات را تسخیر کرده بجانب فارس لشکر کشید . والی آن ناحیه علی بن الحسین در مقابل یعقوب تاب مقاومت نیاورده تسلیم شد و باین ترتیب فارس نیز جزو متصرفات امیر صفاری در آمد (۲۵۵) .

در سال ۲۵۶ این پادشاه ببلخ لشکر کشیده آنجا را درتحت نفوذ و سلطهٔ خود در آورد و چون در همان اوان بوی خبررسید که خوارج بنای شورش وطغیان را گذارده حصار کروخ را در نزدیکی هرات متصرف شده اند با لشکری عظیم بدان جانب روانه شده عبد الرحمن خارجی رئیس آنان را دستگیر نمود (۲۵۷) .

یعقوب پس از این واقعه بسیستان مراجعت کرده بدفع عبد الله بن صالح یکی از متنفذین آن ناحیه که سر بشورش در آورده بود پرداخت . سپس بعزم ملاقات محمد بن طاهر عازم نیشابور شد . اما چون محمد از پذیرفتن وی امتناع نمود یعقوب کینهٔ ویرا در دل گرفت و در موقع مراجعت از نیشابور در سه منزلی این شهر عموزادگان

محمد بن طاهر بخدمت او آمده بر ضد وی با یعقوب همداستان شدند و همانطوریکه در مبحث طاهریان اشاره شد یعقوب در سال ۲۵۹ به نیشابور لشکر کشیده محمدبن طاهر را اسیر کرد.

محاربهٔ یعقوب با معتمد خلیفه

یعقوب پس از فتوحات پی‌درپی خود بمعتمد خلیفه نامه‌ای‌نوشته علاوه بر حکومت خراسان و سیستان درخواست نمود که به بغداد رفته مراسم طاعت و بندگی را نسبت بخلیفه انجام دهد. معتمد با اعطاء حکومت خراسان. جرجان ری و فارس بانضمام شرطگی (شحنگی) بغداد موافق بود اما راجع برفتن وی ببغداد مخالفت میورزید بهمین مناسبت یعقوب بنای تهدید خلیفه را گذارده با جمعی کثیر عازم بغداد شد.

برادر خلیفه الموفق با عدهٔ زیادی از لشکریان از بغداد بطرف اهواز برای مجادلهٔ با یعقوب حرکت کرد.

در نزدیکی دیر العاقول پس از تلاقی فریقین با وجود ابراز جلادت وشجاعت فوق العاده یعقوب از موفق شکست خورده باهواز عقب نشینی نمود (۲۶۵). ودر همانسال بمرض قولنج مرد.

میگویند در موقعیکه یعقوب در بستر بیماری بود خلیفه کسی را با تحف و هدایای زیاد بانضمام فرمان حکومت فارس پیش او فرستاد تا دیگر اقدام بجنگ نکند یعقوب امر داد قدری پیاز ونان خشك ویك قبضه شمشیر پیش فرستادهٔ خلیفه آوردند بعد از این مقدمات یعقوب روی بفرستادهٔ خلیفه کرده گفت بخلیفه بگو که من خسته و وامانده ام شاید هم که بمیرم در اینصورت تو از دست من خلاص خواهی شد و منهم از تو. اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حکم خواهد بود. اگر تو غالب‌آمدی من با این نان وپیاز ساخته ترك‌حکومت میکنم. رسول‌هنوز ببغداد نرسیده بود که یعقوب فوت کرد.

یعقوب بسیار غیور و شجاع بود. در مواقع سختی و بدبختی از خود مقاومت شدیدی نشان میداد چنانکه از رویگری بمقام‌بلند پادشاهی‌رسید وباندازه‌ای ثروت و

غنیمت بدست آورد که از حساب و قیاس خارج بود . در محاربات اغلب با عدهٔ کمی از لشکریان در اثر زیرکی و فطانت و حسن سیاست بر جمعیت دشمن غلبه میبافت .

عمرو لیث بعد از تصرف یعقوب برادرش عمرولیث بفرمان معتمد خلیفه بحکومت خراسان و سیستان و فارس منصوب گردید . اما در آن اوان عبد الله خجستانی یکی ازمتنفذین امرای طاهریان در نیشابور علم طغیان بر افراخت و بنای مخالفت و ضدیت با عمرولیث را گذارد . باین معنی که عبد الله خجستانی درسال ۲۶۷ بهرات آمده عمرورا درمحاصره آورد ولی چون نتیجه‌ای عاید او نشد دست از محاصره برداشته بطرف سیستان حرکت کرد . عده‌ای ازسران لشکر و کسان او منجمله شادان و مسرور از ترس عبد الله خجستانی در قلعهٔ شهر پناهنده شدند. عبد الله این بار هم ازمحاصرهٔ آنجا نتیجه ای نبرده بطرف نیشابور رفت و درآن سر زمین با عمرولیث جنگ کرده اورا شکست داد .

عبدالله خجستانی پس از این فتح نیشابور را در معرض قتل و غارت سپاهیان خود در آورد .

از وقایع مهم دوران امارت عمرولیث غیر از جنگ وی با اسمعیل سامانی که ذیلا شرح داده خواهد شد لشکر کشی او بمازندران جهت سر کوبی رافع بن هرثمه است . رافع بهمراهی حکام مازندران بنای مخالفت باعمرورا گذارده بود عمرو باسپاهیانی عظیم بدان ناحیه رفته رافع را در جنگ مختصری شکست داد .

رافع پس از این شکست بباورد فرار اختیار نمود و از آنجا نیز چون همواره عمرولیث درتعقیب او بود خارج شده راه نخشب را گرفت اما درضمن راه عمرولیث جلوی او را گرفته مغلوبش کرد .

بر اثر این واقعه جمع کثیری از لشکریان رافع بسپاهیان عمرولیث پیوستند و چون رافع کاررا بدین منوال دید برای طلب مساعدت نزد پادشاه خوارزم رفت اما پادشاه خوارزم وی را کشته سرش را بخدمت عمرولیث فرستاد .

محاربهٔ عمرو لیث با اسمعیل سامانی

عمرولیث پس ازدفع رافع بن هرثمه اعتبار وشوکت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد تا آنجائیکه از معتضد خلیفهٔ عباسی در خواست حکومت ماوراء النهر راکه با اسمعیل سامانی بود نمود خلیفه هم فرمان حکومت آن ناحیه را بتوسط حاجب خود بنام جعفر پیش عمرو فرستاد مقصود خلیفه این بودکه بوسیلهٔ وادارکردن عمروبجنگ با اسمعیل ازنفوذ وی بکاهد.

عمرو بن لیث پس از بدست آوردن فرمان حکومت ماوراء النهر ابتدا تهیهٔ سپاهیانی دیده بسرداری سه نفر از معتبر ترین امراء خود (محمد بن بشر. علی بن شروین و احمد دراز) آنان را برای جنگ با اسمعیل سامانی روانه کرد.

این سپاهیان که بمنزلهٔمقدمةالجیش قوای عمرو لیث بودند در سال ۲۸۶ از اسمعیل شکست عظیمی خورده بکلی از پای در آمدند.

عمرولیث که در آن تاریخ در نیشابور بود پس از اطلاع باین شکست با ۱۲ هزار مرد جنگی ازآنجا بطرف ماوراء النهر حرکت کرده در بلخ با اسمعیل مقابل‌شد میگویند پس از صف آرائی دولشکر اسب عمرولیث بر اثر آهنگ طبل بنشاط درآمده او را با خود بمیان سپاهیان اسمعیل برد و بدین ترتیب بدون اینکه جنگی اتفاق افتد با صدای طبلی عمرو گرفتار دشمن شد و بعضی دیگر میگویند چون عمرو لیث تاب مقاومت نداشت اسب وی در گل فرومانده اسیر گردید (۲۸۷).

اسمعیل عمرو را ببغداد بخدمت معتضد خلیفه فرستاد و خلیفه او را محبوس ساخت بعضی روایت کرده اند که خلیفه قبل از وفات خود یکی از خدام را بزندان جهت قتل عمرو فرستاد و برخی دیگر میگویند که چون در حبس باو غذا ندادند از گرسنگی مرد (۲۸۹).

عمرولیث یکی از پادشاهان سائس وکافی و خردمند ایران بوده درامورلشکری ترتیبات و تنظیمات صائبی داده است و جهت آنکه اختلافاتی بین امراء و رؤسای لشکری بروز نکند مفتشین مخصوصی جهت رسیدگی بکار های آنان میگماشت تا اگر فکرخیانتی در آنان ایجادگردد بزودی ایشان را معزول نماید. این پادشاه شعر دوست

و شاعر پرور هم بوده است .

بازماندگان صفاریان

محمد پسر عمرو در سال ۲۷۴ در حیات پدرش فوت کرد و سپاهیان بعد از مرگ عمرو پسر محمد را که طاهر نام داشت بامارت برگزیدند . طاهر چند سالی در سیستان بالاستقلال حکومت میکرد تا درسال ۲۹۶ اسمعیل سامانی براو غلبه یافته وی را ببغداد فرستاد بعد از طاهر حکومت به پسرش احمد رسید . اما نه احمد و نه پدرش طاهر اهمیتی در تاریخ دارند و در واقع بعد از دستگیر شدن عمرولیث دیگر از این خاندان کسی که بتواند دنبالهٔ کار های یعقوب و عمرو را بگیرد به روی کار نیامد .

فقط درنیمهٔ دوم قرن چهارم خلف بن احمد که مردی سائس و کاردان بود تا اندازه ای بتجدید و احیای نام خاندان خود پرداخت .

خلف بن احمد

چون مادرخلف بن احمد بانو دختر عمرولیث صفاری‌است این شخص‌درتاریخ بامیر خلف بانو نیز معررف میباشد .

خلف در سال ۳۵۳ جهت زیارت مکه بحجاز رفت و قبل از مسافرت طاهر بن الحسین داماد خود را بجا نشینی و نیابت خویش در سیستان گذاشت در موقع غیبت‌اوطاهر باغوای جمعی ازبزرگان ومتنفذین‌سیستان سربشورش وطغیان‌برآورده‌در موقع‌مراجعت بسیستان از ورود وی‌بآن‌ناحیه ممانعت نمود و باتفاق جمعی از لشکریان سامانی‌سیستان‌رافتح کرد . خلف‌پس‌ازاین‌بیشرفت‌لشکریان‌منصوررا به پیش‌اوروانه کرد بهمین‌مناسبت طاهربن‌الحسین‌برجرئت خود افزوده دوباره سیستان را بچنگ آورد .

خلف ناچار دردفعه ثانی از منصورطلب مساعدت نموده‌دوباره برمملکت خود دست یافت و حسین بن طاهر را که پس از مرگ پدرش (طاهربن الحسین) قدرت و نفوذی حاصل کرده بود وادار بتسلیم نمود. حسین‌بن‌طاهر پس از شکست ازخلف بخدمت منصور بن نوح رفته امان خواست و در دربار وی باقی‌ماند .

خلف در زمان نوح بن منصور که بجای پدر بر تخت سلطنت سامانیان نشسته بود علم طغیان بر افراخت نوح نیز حسین بن طاهر خواهر زادهٔ خود خلف را جهت

دفع وی فرستاد . خلف در قلعهٔ ارگ یکی از قلاع مستحکم سیستان متحصن شد و با وجود اینکه ۷ سال در محاصره بود حسین بن طاهر کاری از پیش نبرده بدربار سامانیان مراجعت کرد نوح چون این بدید سردار نامی خود ابوعلی سیمجو را بجنگ وی فرستاد . چون ابوعلی و خلف با یکدیگر رابطهٔ وداد و دوستی داشتند ابوعلی بخلف پیغام فرستاد که از حصار ارگ خارج شده بقلعهٔ دیگری برود تا بدین وسیله صورت فتحی حاصل نوح بن منصور شده دست از تعقیب او بردارد . خلف هم مطابق گفتهٔ ابوعلی رفتار کرده از حصار ارگ بقلعهٔ طاق رفت .

خلف چون میدانست که دولت سامانیان بر اثر پیشرفت کار غزنویان روبزوال و اضمحلال میرود با کمال قدرت و استقلال درسیستان حکومت میکرد .

کشمکش خلف با سبکتکین و محمود غزنوی

در موقعی که ابوناصر سبکتکین بفتح هندوستان رفته بود خلف از غیبت وی استفاده کرده بست را متصرف شد و خراج یك ساله را از مردم گرفت و وقتیکه سبکتکین بایران رسید بسیار خشمناك شده بخیال گوشمالی خلف افتاد اما چون او خودرا مرد جنگ باسبکتکین نمیدانست مقدار زیادی تحف وهدایا بخدمت سبکتکین فرستاده معذرت خواست وسبکتکین هم ازجوانمردی وبرا بخشیده حکومت سیستان را دوباره بدو واگذار کرد .

بر اثر تجاوزات خلف به نقاط دیگر و تعرضات وی بکرمان که در آن تاریخ در دست دیالمه بود همواره کینه و کدورتی درنهاد سبکتکین نسبت بخلف وجودداشت اما بر اثر لیاقت وکاردانی ابوالفتح بستی منشی معروف بین سبکتکین وخلف جنگی واقع نشد تا آنکه سلطان محمود غزنوی که پس ازسبکتکین بپادشاهی رسیده بود برای خاتمه دادن بکار خلف بسیستان لشکرکشید . علت توجه سلطان محمود بسیستان هجوم وتجاوز طاهر پسرخلف بقهستان وخراسان بوده است .

سلطان محمود در سال ۳۷٤ بسیستان آمد خلف که خودرا قادر بمقاومت با وی نمیدید در حصار اصفهبد متحصن شد . محمود هم آن ناحیه را محاصره کرد

و چون نزدیك بود قلعه گشاده شود خلف با هدایای فراوانی بخدمت سلطان آمده معذرت خواست ومحمود دوباره حکومت سیستان را باو سپرد .

چندی پس از این واقعه طاهر که با پدر خود خلف‌دل‌خوشی نداشت بکرمان رفته بهمراهی امراء ومتنفذین آن ناحیه برابوموسی حاکم کرمان ازطرف بهاءالدولهٔ دیلمی دست یافت .

طاهر چون شنید که جمعی از سپاهیان بهاء الدوله بعزم سرکوبی وی عازم کرمان شدند آنجا را ترك گفته بخدمت پدر برای عذر خواهی رفت ولی خلف اورا دستگیر کرده کشت . قتل طاهر باعث ضدیت امراء با خلف و دعوت سلطان محمود جهت فتح سیستان گردید .

سلطان محمود با سپاهیانی عظیم بدان سر زمین آمد و چون خلف بواسطهٔ عدم محبوبیت همراهیان زیادی نداشت درقلعهٔ کاخ متحصن‌شد . کسان محمود پس‌از قلیل مدتی قلعه را متصرف شده (۲۹۳) امر بکشتن امراء خلف داد خلف که کار را بدین منوال دید خود را بپای محمود انداخته مقداری جواهر قیمتی نثار قدوم‌او نمود . درهمین موقع است‌که محمود را خلف بلفظ سلطان خطاب کرده است (خلف اولین کسی است که محمود غزنوی را بلقب سلطان خواند) خلف پس از این واقعه بامر سلطان بجرجان رفت و پس‌ازچندی اقامت در آن ناحیه (۳۹۷) بگردیزروانه شد و در هماجا باقی بود تا اینکه در سال ۳۹۷ فوت کرد .

خلف بن احمد از فضلا و علماء عصر خود بوده از حیث سخاوت و بخشش کمتر نظیرداشته است . این‌امیرخدمات نمایانی بعالم علم وادب کرده در پرورش‌شعرا و فضلاء همواره سعی بلیغی نموده است .

بعد از خلف دیگر اسمی از این خاندان در تواریخ ذکر نشده است

فصل سوم

سامانیان

ابتدای کار آنان نسب سامانیان بپادشاهان ساسانی میرسد .باین معنی که سامان خدا یکی از اجداد این خاندان از اعقاب بهرام چوبینه بوده است . سامان خدا در دهی که بنام سامان نزدیك شهربلخ بوده تولد یافته است و در حوالی سنهٔ ۱۶۶ بواسطهٔ شورش و طغیانی که در بلخ اتفاق افتاده بود از آنجا فرار کرده پیش اسد بن عبد الله والی خراسان رفت اسد هم با او بمهربانی و ملاطفت رفتار کرده حکومت بلخ را بوی سپرد .

پس از وفات اسد بن عبد الله سامان خدا بیادگار او بیکی از فرزندان خود نام اسد داد . سامان در موقعیکه مأمون در مرو بود بتوسط وی از آئین زردشتی دست برداشته مسلمان شد .

اسد بن سامان چهار پسر بنام نوح . احمد . یحیی و الیاس داشت . وقتی که رافع بن لیث یکی از اعقاب نصربن سیار در خراسان بنای طغیان و شورش را بر ضد هارون گذارده بود هارون با پسرش مأمون جهت دفع وی بدان ناحیه آمد و ازپسران اسد درخواست کمك ومساعدت نمود . ایشان هم دردفع غائلهٔ رافع کمك های نمایانی بمأمون کرده اند .

پس ازمراجعت مأمون بخراسان ورسیدن بخلافت حکومت خراسان را بیکی از امراء خود بنام غسان بن عباد داده بوی سپرد که با پسران اسد بپاس خدمات ایشان برفق و مدارا رفتار کنند. غسان هم در سال ۲۰۴ حکومت نقاط مختلفهٔ ماوراء النهر را بآنان داد.

پس ازغسان حکومت خراسان بطاهر بن‌الحسین رسید و او هم مثل سلف خود حکومت نواحی فوق را در دست پسران اسد باقی گذارد.

احمد دارای هفت پسر بنام نصر. ابو یوسف. ابو زکریا یحیی. ابوالاشعث اسد. اسحق. اسمعیل و ابو غانم حمید بود.

از میان این پسران نصر که فرزند ارشد او بود بجای پدر بحکومت رسید و خلیفهٔ عباسی در سال ۲۵۰ حکومت سمرقند و در سنهٔ ۲۶۱ امارت کلیهٔ ماوراء النهر را بدو مفوض داشت.

در همان اوان بواسطهٔ ظهور یعقوب لیث صفاری خراسان دچار فتنه و آشوب بزرگی گردید و این فتنه بماوراء النهرهم سرایت کرد. بهمین واسطه علماء ودانشمندان بخارا ازنصربن احمد درخواست کردندکه یکنفر را برای حکومت بخا را و رفع طغیان بفرستد نصر هم درسال ۲۶۰ برادرخود اسمعیل را بطرف بخارا روانه کرد. اسمعیل که قرارگذارده بود درمقابل این‌حکومت هرساله ۵۰۰ هزاردرهم به اسمعیل بپردازد بوعدهٔ خود وفا نکرد. بهمین مناسبت نصر در سال ۲۷۲ بجنگ اسمعیل شتافت. در محاربه‌ای که بین طرفین اتفاق افتاد کار بر اسمعیل سخت شده بتوسط رافع بن هرثمه درخواست صلح از برادر نمود (۲۷۳)

نصرهم استدعای ویراپذیرفته باشرط پرداخت ۵۰۰ هزاردرهم هرسال حکومت بخارارا دوباره بوی سپرد اماچون بازاسمعیل پس ازمراجعت برادرازادای مبلغ مزبور امتناع ورزید نصر با لشکریانی عظیم عازم بخارا شد. در جنگی که اتفاق افتاد نصر با وجود ابراز شجاعت فراوان اسیر اسمعیل شد (۲۷۵) . اسمعیل در حق برادر باحترام و اعزاز رفتار کرده وی را در بخارا بتخت نشاند. نصر پس از مدتی بسمرقند

رفت و در سال ۲۷۹ فوت نمود .

اسمعیل بن احمد

پس از فوت نصر امیر اسمعیل حکومت ماوراء النهر را درتحت اختیار خود در آورد و فرمان حکومت این ناحیه از طرف معتضد خلیفه در سال ۲۸۰ برای او فرستاده شد .

چنانکه در مبحث راجع بصفاریان مذکور شد در سال ۲۸۷ اسمعیل با عمرو لیث صفاری جنگی کرده در این جنگ عمرو اسیر وی شد بعد از این فتح تمام نواحی خراسان و قسمت شرقی ایران ضمیمهٔ متصرفات اسمعیل سامانی شده فرمان حکومت آن نواحی را هم از خلیفه گرفت .

در همان اوان محمد بن زید بن محمد علوی در گرگان و طبرستان بمخالفت با اسمعیل بر خاست اسمعیل محمد بن هارون را جهت دفع وی بدان نواحی فرستاد محمد بن هارون محمد بن زید علوی را دستگیر کرده بخدمت اسمعیل فرستاد . اما پس از چندی خود او هم سر بطغیان در آورد . بهمین مناسبت اسمعیل با جمع زیادی از سپاهیان بطرف ری حرکت کرد . در جنگی که اتفاق افتاد اسمعیل برهارون غلبه کرده ویرا باتفاق دو پسرش اسیر نمود (۲۸۹) .

واقعهٔ مهمی تا سال ۲۹۵ که تاریخ وفات اسمعیل است اتفاق نیافته است .

این امیر مردی کافی و عادل بوده در سیاست قوتی تمام داشت و بحفظ روابط دوستی و وداد باخلفای عباسی میکوشید . بفضلاء وعلماء احترام فوق العاده ای میگذارد و در دوران حکمروائی او دامنهٔ متصرفات سامانیان که ابتدا منحصر بماوراء النهر بود تا طبرستان و عراق و کرمان وسعت یافت . کسیکه درپیشرفت سیاست اسمعیل خدمات نمایانی کرده وزیر معروف او ابوالفضل بلعمی میباشد (وفاتش درسنهٔ ۳۲۹) که وزارت برادرش نصر را هم داشته است .

احمد بن اسمعیل

اسمعیل در موقع مرگ پسرخود احمد را ولیعهد کرد این امیر پس از رفع فتنه و اغتشاشی که در بخارا بتوسط امراء وبزرگان برپاشده بود جهت دفع اسحق بن احمد عم خود که در خراسان شروع بطغیان نموده

بود عازم آن ناحیه شد و پس از غلبهٔ بر وی درسال ۲۹۷ بجانب ری شتافت تارفع اغتشاش آن ناحیه را بنماید . احمد پس از چندی اقامت در آن سر زمین و ادارهٔ امور ری بخیال جنگ با معدل بن لیث که بنای ضدیت را با وی گذارده بود افتاد و سپاهیانی بسرداری چند نفر از معاریف بزرگان خود از قبیل حسین بن علی مروزی . احمد بن سهل . و محمد بن مظفر محتاج چغانی بسیستان فرستاد .

معدل بن لیث که خود را قادر بمقاومت نمیدید بالاخره دست از جنگ وستیزه برداشته قرار صلح را گذارد و خود باتفاق حسین بن علی مروزی به بخارا خدمت احمد بن اسمعیل سامانی رفت . امیر سامانی حکومت سیستان را به منصور بن اسحق داد . حسین بن علی مروزی که میل داشت این شغل باو داده شود بنای بدگوئی از منصوران اسحق پسر عم خود گذارده حکومت سیستان را از پادشاه درخواست کرد اما احمد بن اسمعیل بااین پیشنهاد موافقت نکرده سیمجور دواتی را بامارت سیستان منصوب گردانید (۳۰۰) .

احمد بن اسمعیل در سال ۳۰۱ در حوالی رود خانهٔ سیحون بدست جمعی از غلامان خود کشته شده جسد او را از آنجا ببخارا بردند .

نصر بن احمد

پس ازقتل احمد بن اسمعیل پسر وی نصر که طفلی هشت ساله بود بر تخت سلطنت جلوس کرد .

نصربن احمد بمحض اینکه بپادشاهی رسید ابتدا امر بقتل غلامانی که درکشتن پدرش شرکت داشته داد و در مدت ۳۳ سال سلطنت خود پیوسته با مردم به عدل وداد رفتار کرده است . وزارت وی با ابوعبدالله محمد بن احمد جیهانی یکی از رجال عالی قدر و فاضل آن عصر بوده است .

بر اثر حسن سیاست و کاردانی این وزیر لایق کلیهٔ امور مملکتی صورت نظم وترتیب بخود گرفت و تمام بزرگان وامرائی را که برضد نصربن احمد قیام کرده بودند با کفایت و لیاقت هرچه تمامتری بجای خویش نشاند .

در سال ۳۰۲ نصر بخیال دفع عم پدر خویش بنام منصور بن اسحق که در

سمرقند علم شورش و طغیان را بر افراخته بود افتاد و بتوسط حمویه بن علی یکی ازسرداران خود درناحیهٔ خرتنک نزدیکی بخارابروی غلبه یافت منصور بن اسحق پس از این شکست فراری شده از نصر بن احمد امان خواست پادشاه هم امر داد که به بخارا بیاید. پس از ورود وی بدان ناحیه نصر در بارهٔ وی باحترام و مهربانی تمامی رفتار کرده تا آخر عمر او را در بخارا نگاهداشت.

حسین بن علی مروزی پس از مرگ احمد بن اسمعیل بر هرات تسلط یافته طمع درتاج وتخت سامانیان بسته بود. بهمین واسطه بالشکریانی فراوان بطرف نیشابور حرکت کرد. نصربن احمد احمد بن سهل را از بخارا بجلوی او فرستاد و این سردار هرات را بعد از محاصره فتح کرد.

حاکم هرات که منصور ابوعلی برادر حسین بن علی مروزی بود از احمد بن سهل درخواست امان و زینهار نمود و بخدمت او در آمد (۳۰۶) احمد بن سهل در نیشابور بر خود حسین بن علی دست یافته ویرا محبوس ساخت.

دراوایل سال ۳۱۷ نصربن احمدبرادران خود ابراهیم یحیی ومنصوررا که درسر سودای سلطنت را میپختند بحبس انداخت. درمدت حبس این سه نفر بتوسط یکی از خدام بنام ابوبکر معروف بطباخ از حبس فرار کرده موجبات زحمت پادشاه را فراهم آوردند.

از طرف دیگر باعث شورش و طغیان بزرگان بخارا شده عمال نصربن احمد را بقتل میرساندند. بهمین واسطه سلطان با جمعی از سپاهیان از نیشابور ببخارا رفت چون ابوبکر طباخ و پسر حسین بن علی میخواستند نصر بن احمد را از گذشتن جیحون ممانعت نمایند پادشاه بمحمد بن عبد الله بلعمی که در آن تاریخ وزارت با او بود دستور داد که با وعد ووعید بزرگان بخا را را برسرتسلیم بیآورد وزیر هم نامه‌ای بدیشان نوشته وسائل رفتن سلطان را به بخارا فراهم آورد. نصر بن احمد بآسانی بر ابوبکر طباخ دست یافته ویرا بقتل رسانید و باین ترتیب بشورش برادران خود که هر یك پس از این قضیه بجانبی فرار کردند خاتمه داد.

یکی از وقایع مهم دوران امارت نصر بن احمد شورش ماکان بن کاکی است . باین معنی ماکان که یکی از امراء آل زیار بود باتفاق وشمگیر بن زیار درطبرستان و گرگان بنای مخالفت با سامانیان را گذارده بود نصر بن احمد در سال ۳۲۸ ابوعلی چغانی سپهسالار عساکر خراسان را با جمعی از سپاهیان مأمور رفع فتنهٔ ماکان نمود و پس از زد و خورد های زیاد بالاخره بر وی غلبه کرد و ماکان در معرکه بقتل رسید (۳۲۹) .

ابوعلی سر ماکان راباجملهٔ مختصر فاماماکان فصارکاسمه بخدمت پادشاه فرستاد . چندی پس از این واقعه وشمگیر دوباره شروع بشورش وطغیان نمود . ابوعلی چغانی در سال ۳۲۱ وی را در ساریهٔ مازندران شکست سختی داد . پس از این شکست وشمگیر متعهد شد که سر از اطاعت سامانیان نپیچد . ابوعلی پس از این حادثه بگرگان رفت و در آنجا مطلع شد که نصربن احمد فوت کرده است (۳۲۱) .

میگویند نصربن احمد زمستان را در بخارا و تابستان را در سمرقند یا یکی از شهر های دیگر خراسان میگذرانید . سالی بجای سرقند بهرات رفت و چون از هر حیث اسباب تمتع وخوشی برای اوفراهم بود اقامت در هرات را ببخارا ترجیح میداد و هرسال مراجعت بآنجا را عقب می‌انداخت تا آنکه مدت چهار سال درهرات ماند . تمام امراء لشکر که در این سفر با اوهمراه بودند از زن و بچه و خاندان خود دور افتاده امیرهم اجازهٔ آنکه خانوادهٔ آنها بلشکرگاه بیایند نداده بود . بهمین واسطه متدرجاً امراء و بزرگان از اقامت در هرات بتنگ آمده حتی خیال طغیان و شورش راهم برضد امیر نصر داشتند . بزرگان وامراء حیله‌ای اندیشیده برودکی شاعر متوسل شدند که در مقابل ۵ هزار دینار شعری بسازد که در مزاج امیر اثرکرده حاضر به بازگشت ببخارا گردد . رودکی قصیدهٔ معروفی را که مطلع آن این است سرود :

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی

این قصیده طوری در امیرتأثیرکرد که مطابق گفتهٔ نظامی عروضی سمرقندی بی موزه بر اسب سوار شده ببخارا مراجعت کرد .

نوح بن نصر

بعد از نصر بن احمد در ماه شعبان ۳۳۱ پسرش نوح به امارت رسید درابتدای سلطنت محمد بن احمد الحاکم وزارت اورا داشت . ازوقایع مهم سلطنت وی شورش احمد بن حمویه میباشد که بالاخره در سال ۳۳۲ بر وی دست یافت .

در سال ۳۳٤ اهالی مرو بنای شورش و طغیان را بر ضد نوح گذاردند امیر نوح برای رفع این غائله بمرو رفت و چون حاسدین احمد بن حمویه این شورش را بتحریك او میدانستند در پیش امیر از وی بد گوئی کردند و پادشاه نیز اورا بقتل رسانید (۳۳۵) .

واقعهٔ مهم دیگری که در دوران امارت نوح اتفاق افتاده طغیان ابوعلی چغانی بر ضد او و همراهی با ابراهیم عم پادشاه سامانی است باین معنی که باتفاق ابراهیم برنیشابور و سرخس ومرو دست یافته درشهراخیرخطبه بنام ابراهیم خواند (۳۳۵) . سپس بخارا را نیز از چنگ امیر نوح بیرون‌آورده مدتی در آنجا اقامت گزید و چون اهالی خیال قتل او را داشتند از آنجا هزیمت جسته بنخشب رهسپار شد . ابراهیم چون این بدید از امیر نوح درخواست امان نمود . امیرهم پس از دادن امان ببخارا مراجعت کرده سپهسالاری کل خراسان را به قرا تکین داد . در تمام این مدت ابو علی در چغانیان بسر میبرد و چون خبر حرکت سلطان را بطرف آن ناحیه شنید بتهیهٔ سپاهیانی پرداخته بجلوی امیر آمد و در محل خر تنک جنگ سختی بین فریقین در گرفت . ولی نتیجهٔ کلی عاید هیچیك نشد . امیرچون این بدید جمعی از سپاهیان خود را برای اتمام محاربه با ابوعلی گذارده خود ببخارا مراجعت کرد . این جمع بر ابوعلی غلبه یافته باعث هزیمت وی شدند . اما چون دست ازطغیان برنمیداشت بالاخره سلطان جهت خاتمهٔ کاروی بچغانیان لشکر کشید و در دوفرسنگی آن شهر سپاهیان ابوعلی را درهم شکست (۳۳٦) .

ولی باز تا آخر سلطنت امیر نوح این کشمکش بر قرار وگاهی غلبه با ابو علی و زمانی با پادشاه سامانی بوده است .

امیر نوح در سال ۳۴۳ بسختی بیمار شده در گذشت و ابوعلی هم یکسال بعد از آن تاریخ به مرض وباء مرد .

عبد الملك بن نوح

نوح بن نصر دارای چهار پسر بود : عبد الملك . احمد . منصور وعبدالعزیز . از همه بزرگتر عبد الملك است که درربیع الاولی ۳۴۳ بامارت رسید . شغل وزارت اوبامنصوربن محمد بن عزیز و سپهسالاری عساکر خراسان با ابوسعید بکربن ملك بود .

از وقایع مهم سلطنت او جنگ با حسن بن بویه وابو علی چغانی است . باین معنی که در سال ۳۴٤ این دو نفر باتفاق یکدیگر تا قصبهٔ آزاد وار نزدیك نیشابور آمده بودند . بکربن ملك سپهسالار خراسان چون سپاهیان کافی همراه نداشت کاری از پیش نبرد ولی بالاخره عبدالملك جمعی از لشکریان بکمك وی فرستاده دشمن را از پای در آورد (۳٤٤) .

حسن بویه چون ازمجادلهٔ باپادشاه سامانی نتیجه‌ای نبرد بالاخره حاضرشد که سالیانه مبلغ ۲۰۰ هزار دینار بانضمام هدایای دیگر از ولایات ری و جبل بخدمت امیر بفرستد .

چون بکربن ملك بنای جور و ستم را با اهالی خراسان گذارده بود عبدالملك امر بقتل وی داده (۳٤٥) ابوالحسن سیمجور را بجای وی برقرار نمود . در همان اوان منصور بن محمد عزیز را نیز از وزارت خلع کرده ابو جعفر عتبی را بدان مقام بر گزید . اما در سال ۳٤۸ بر اثر شکایات متوالی که ازساعیان و دشمنان او میرسید بالاخره اورا هم‌عزل کرده ابومنصور یوسف بن اسحق‌را بوزارت‌انتخاب نمود .

عبد الملك تا آخر عمر خود (۳٥۰) دچار کشمکش بین امراء و عزل و نصب ایشان بوده است چنانکه درسال ۳٤۹ ابوالحسن سیمجور را از سپهسالاری خراسان برداشته مقام وی را بابو منصور عبدالرزاق که مردی لایق و با کفایت بود سپرد وباغوای البتکین که نفوذ و قدرت فوق العاده ای داشت ابو منصور یوسف را از وزارت معزول کرده جای وی را بابو علی بلعمی داد و خود البتکین پس از چندی

بجای ابو منصور عبدالرزاق بسپهسالاری خراسان نائل آمد.

عبد الملك در شوال ۳۵۰ در موقع شکار از اسب بزمین افتاده وفات یافت.

منصور بن نوح

چون عبدالملك بن نوح فرزند بزرگی نداشت برادروی منصور باهتمام ابوعلی بلعمی بسلطنت رسید. اما چون البتکین از امراء مقتدر آن عصر درمکتوبی که ببلعمی وزیر نوشته بود یکی از فرزندان عبد الملك را بمقام سلطنت سزاوار تر از منصور میدانست همیشه از منصور در رعب و هراس میزیست ومنصورخیال دست یافتن بر البتکین را داشت اما او با سه هزار نفر ازهمراهان خود بجانب غزنین حرکت کرد ودر نزدیکی بلخ باابوالحسن سیمجور جنگی سخت نمود وبا وجود قلت سپاهیان بر وی غلبه کرده سپس غزنین را نیز در تحت تصرف خود درآورد (۳۵۰).

امیر منصور چون براین واقعه آگاهی یافت ۳۰ هزار نفر از کسان خود را بجنگ وی فرستاد ولی البتکین با ٦هزار نفر از سواران بر ایشان غلبه کرد. منصور که خودرا قادر بمقاومت با وی نمیدید دیگر بجنگ مبادرت ننمود.

چنانکه سابقاً گفتیم خلف بن احمد از سال ۳۵۳ تا موقع مرگ منصور (۳٦۵) دوبار در منازعات خود با حسین بن طاهر از این پادشاه در خواست کمك ومساعدت نمود وبالاخره بر او فائق آمد.

امیر منصور در مدت ۱۵ سال حکومت خود با مردم بعدل و داد رفتار کرده اهل فضل و هنر را محترم میداشت. وزارت این امیر با ابو علی بلعمی و ابو جعفر عتبی بوده است.

نوح بن منصور

نوح پس ازپدر بسلطنت رسیده وزارت خودرا بابوالحسین عتبی که مردی لایق و باکفایت بود داد. اماهمواره بین این وزیر و ابوالحسن سیمجور فرماندهٔ عساکر خراسان کدورت و نقار حکمروائی داشت و عتبی همیشه میخواست موقعی بدست آورد تازی را از آن مقام عزل کند وحسام الدولهٔ تاش را بجای او منصوب بامارت خراسان نماید.

در همان اوان خلف بن احمد در سیستان بنای مخالفت را بر ضد سامانیان گذارد و چنانکه در مبحث راجع بصفاریان ذکر شد . امیر ابتداء حسین بن طاهر خواهر زادهٔ او را بجنگ با وی فرستاد . ولی چون کاری از پیش نبرد شکوه وجلال این پادشاه رو بنقصان رفت . بهمین واسطه ابو الحسن سیمجور را از امارت خراسان خلع کرده مقام وی را بحسام الدوله تاش داد و سیمجور را بجنگ با خلف فرستاد .

چون شرح این واقعه داده شده دیگر بذکر آن نمی پردازیم فقط این مسئله را یاد آور میشویم که سیمجور پس از چندی که خلف را در محاصره داشت برای آنکه صورت مصالحه ای حاصل شود او را وادار بترك قلعه ای که در آنجا بود و رفتن بیکی از قلاع دیگر نمود تا بدین وسیله پادشاه را از تسلیم و عدم طغیان وی اطمینان دهد .

ابوالحسن سیمجور با فائق الخاصه متفق شده عتبی را بقتل رساند . پس از این حادثه در اطراف و جوانب مملکت شورش و غوغا بر پا شده همواره بین امراء جنگ بر قرار بود تا آنکه قرار گذاردند که حکومت نیشابور با تش و بلخ متعلق بفائق و هرات و قهستان از آن ابوالحسن سیمجور باشد . با این حال روزگار این امراء همواره بجنگ با یکدیگر واتحاد یکی با دیگری میگذشت .

پس از مرگ ابوالحسن در سال ۳۷۸ ابو علی پسر وی بامر نوح بن منصور بریاست کل عساکر خراسان نائل آمد و تاش با او محاربات چندی کرده چون کاری از پیش نمی برد ودل خوشی از سامانیان نداشت بخدمت فخر الدولهٔ دیلمی بجرجان رفت و فخرالدوله هم حکومت گرگان را بدو داد وتا ۳۷۹ که تاریخ وفات وی‌است در آنجا بود .

اما از طرف دیگر بین فائق الخاصه و ابوعلی سیمجور نیز همیشه عداوت بر پا بود تا آنکه امیرنوح بك توزون حاجب را بمحاربهٔ فائق فرستاد دراین جنگ فائق منهزم‌شده ببلخ‌رفت . ابوعلی‌سیمجور که پس‌ازشکست فائق قدرت ونفوذ فوق‌العاده ای پیدا کرده بود بنای طغیان بر ضد سامانیان را گذارده از بغرا خان یکی از ملوك

افراسیابیه طلب مساعدت نمود . (۳۸۲) .

بغراخان نیز با جمعی کثیر بجانب بخارا آمد . نوح بن منصور چون این بدید لشکری عظیم بجلوی ایشان فرستاد . اما این سپاهیان منهزم شده نوح بناچار از منصور کمك خواست و وی را مأمور دفع بغراخان نمود . اما فائق درنهان با بغرا خان ساخته نوح منهزماً ازسمرقند مراجعت کرد . بغراخان پس ازاین واقعه بطرف بخارا حرکت کرد و نوح چون خود را قادر بمقاومت نمی دید بجرجان رفت .

بغراخان پس از ورود ببخارا بر سریر سلطنت مستقر شد . چون بغرا خان نمی توانست با آب وهوای بخارا درآنجا اقامت گزیند پس ازچندی بترکستان مراجعت نمود . اما در ضمن راه رنجور شده مرد ونوح بن منصور دوباره ببخارا مراجعت کرد .

فائق چون این بدید با ابوعلی سیمجور متفق شده بمخالفت برضد نوح پرداخت امیرنوح درسال ۳۸۳ ازسبکتکین که درغزنین نفوذ فوق العاده ای داشت طلب مساعدت کرد و در سال بعد ابوعلی را شکست سختی داد . ابوعلی پس از این واقعه درخواست عفونمود . اما چون امیر نوح اعتنائی باونکرد لشکری عظیم تهیه دیده در سال ۳۸۵ بخیال جنگ بانوح افتاد . در این محاربه شکست خورده دستگیر شد وپس ازمدتی از حبس فرار کرده بخوارزم رفت . اما دوباره امیر نوح بر او دست یافت و درسال ۳۸۶ سبکتکین او را درگردیز حبس نموده دوسال بعد وی را مقتول ساخت .

نوح در رجب سال ۳۸۷ در بخارا فوت کرد .

منصور ابن نوح

وقتی که نوح وفات کرد با آنکه منصور بسن رشد نرسیده بود بجای او بر تخت سلطنت نشست . وزارت وی با ابوالمظفر ابراهیم البرعشی و سپهسالاری کل عساکر با فائق بود . در ایام سلطنت این پادشاه که بیش از ۱۹ ماه طول نکشیده است جمعی ازامراء خراسان ایلك خان پادشاه ترکستان را بفتح بخارا ترغیب کردند .

ایلك بخارارا گرفت ولی امیرمنصور باتفاق فائق دوباره آنشهر را متصرف شد . پس از چندی ابوالقاسم سیمجور برای گرفتن خراسان با بکتوزون که در آن تاریخ امیر

خراسان بود بنای جنگ وجدال را گذاشت. اما سیمجور از وی شکست خورده به گرگان خدمت فخر الدولهٔ دیلمی رفت و درسال ۳۸۸ دوباره بخراسان مراجعت کرد و در جنگی که بین او و بکتوزون اتفاق افتاد شکست سختی خورد. در همین تاریخ است که سیف الدوله محمود عازم جنگ با بکتوزون که متدرجاً قدرتی حاصل کرده بود شد. بکتوزون که در خود تاب مقاومت امیر محمود را نمیدید خراسان را ترك گفته بطرف نسا و باورد رفت و در ماه صفر ۳۸۹ باتفاق فائق منصور بن نوح را در سرخس کور کرد.

عبدالملك بن نوح پس از منصوربن نوح فائق و بکتوزون عبد الملك پسر وی را بسلطنت انتخاب کردند. محمود سیف الدوله برای انتقام منصور نوح به مرو جهت محاربهٔ با بکتوزون وفائق آمد. اما بمیانجی گری امراءِ فقط هرات و بلخ را گرفته مراجعت کرد. در ضمن راه بعضی از غلامان عبد الملك بتحریك داراء بن قابوس وشمگیر حکمران ری بغارت بارو بنهٔ وی پرداختند. سیف الدوله که تمام این تحریکات را زیر سر بکتوزون و فائق میدانست نصر بن ناصر الدین برادر خود را بجنگ ایشان فرستاد. دراین محاربه فتح با نصر بوده اتفاقاً فائق هم در همان اوان مرد (۳۸۲).

ابوالحسن ایلك شمس الدوله نصرخان ترکستان که برضعف سامانیان اطلاع داشت درسال ۳۸۹ ببخارا آمده جمیع شاهزادگان سلطنتی وخود عبدالملك را دستگیر نمود و باین ترتیب بدولت سامانیان خاتمه داد.

فصل چهارم

دیالمه

آل زیار

علویان از سال ۲۵۰ هجری ببعد در دیلم بر اثر آمیزش ب بزرگان ومتنفذین آن سر زمین قدرت و شهرت فوق العاده‌ای پیدا کرده آنجا را مرکز جدیدی جهت تبلیغات خود ومقاومت با خلفای بغداد قرار دادند و متدرجاً عدهٔ کثیری از امراء و بزرگان درزیر امر آنان درآمدند .

علویان برای بسط متصرفات خویش از وجود سران سپاه دیلمی استفاده کرده آنان را باطراف و جوانب جهت جنگ و جدال میفرستادند .

چنانکه درحدود سال ۳۰۸ لیلی بن نعمان یکی از بزرگان دیلمی بامر ایشان نیشابور را متصرف شد و ماکان بن کاکی سردار شجاع آن سر زمین ری را در تحت اقتدار و نفوذ علویان در آورد .

بعد از ماکان اسفاربن شیرویه از طرف علویان بحکومت ری رسید ولی پس از چندی مرداویج یکی از سران سپاه او بروی خروج کرد تا آنکه در سنهٔ ۳۱۵ یا ۳۱۶ اسفار را دستگیر کرده همدان را نیز در سال ۳۱۹ متصرف شد و بااین‌ترتیب کار وی بالا گرفت .

این شخص در واقع مؤسس سلسلهٔ زیاریان است که اصفهان را بتوسط علی‌بن بویه از چنگ مظفر بن یاقوت حاکم خلیفه در آن ناحیه بیرون آورد . مرداویج

خود را جهت فتح شیراز که در آن تاریخ در دست ابوالحسن علی بن بویه بود آماده میساخت ولی قبل از حرکت بدان ناحیه جمعی از غلامان ترك او را در حمام کشتند (۳۲۳) .

بعد ازقتل مرداویج وشمگیر برادر او که حکومت ری را داشت بجای وی نشست و با رکن الدوله حسن بن بویه که عازم فتح ری بود جنگ سختی کرده ویرا شکست داد . در سال ۳۲۰ در ناحیهٔ اسحق آباد نزدیك دامغان محاربهٔ سختی با ابو علی چغانی که از طرف امیر نوح سامانی آمده بود نمود . ولی در این محاربه شکست خورده به مازندران رفت تا از حسن بن فیروزان پسر عم ماکان طلب مساعدت کند . اما حسن با وی مخالفت کرده چندین سال بین ایشان زد وخورد برقرار بود تا آنکه بالاخره بر متصرفات خود مستولی شد .

وشمگیر در سال ۳۵۷ فوت کرده پسرش بیستون بجای وی نشست و تا سال ۳۶۶ حکومت میکرد . در این سال قابوس برادر بیستون بامارت رسید .

قابوس بن وشمگیر

چنانکه در فصل مخصوص بآل بویه ذکر خواهد شد عضد الدوله مؤید الدوله و فخر الدوله پسران رکن الدوله پس از وفات پدر برای تقسیم متصرفات او با یکدیگر بنزاع برداختند . باینمعنی که عضد الدوله و مؤید الدوله میخواستند نواحی متعلقهٔ بفخر الدوله را جزو قلمرو سلطنتی خویش بنمایند . فخرالدوله چون تاب مقاومت برادران را نداشت بجرجان بخدمت قابوس رفت . عضد الدوله بقصد گوشمالی برادر خود و قابوس بطبرستان لشکر کشید . اما چون قابوس در جرجان از پسران رکن الدوله شکست خورد باتفاق فخر الدوله به نیشابور رفته از نوح بن منصور سامانی درخواست همراهی و مساعدت نمود .

نوح هم سردار نامی خود حسام الدولهٔ تاش را باتفاق فائق الخاصه و سپاهیان فراوان مأمور انجام این مهم نمود .

در محارباتیکه بین فریقین اتفاق افتاده است ابتداء فتح نصیب لشکریان خراسان بود . اما در اواخر بر اثر اختلافی که بین فائق الخاصه و تاش بروز کرد فخرالدوله

تاب مقاومت نیاورده با همراهیان خود بنیشابور مراجعت نمود .

قابوس و فخر الدوله از امیر نوح باز طلب مساعدت کردند . در تمام مدت ۱۸ سالی که در خراسان زیست کرده چندین بار نیز با سپاهیان عضد الدوله و مؤید الدوله جنگیده است اما در هیچیك ازاین جنگها نتیجه‌ای نگرفته است .

در اواخر بین قابوس و فخر الدوله اختلافی حاصل شد و چون مؤیدالدوله فوت کرده بود بر قلمرو حکومتی خویش استیلا یافت . اما بجـای آنکه حکومت جرجان را دو باره در ازاء خدمات گذشته بقابوس بسپارد ویرا بکلی در بوتهٔ فراموشی گذاشت . فخرالدوله در سال ۳۸۰ وفات نمود و قابوس دو باره بر جرجان تسلط یافته طبرستان وگیلان را در تحت اقتدار خود در آورد (۳۸۸) .

این پادشاه با آنکه صاحب کمالات بیشمار بوده ترسلات بلیغی بنام کمال البلاغه داشته است نسبت بامراء و سپاهیان با درشتی و سختی رفتار میکرد و همین سختی باعث شد که جمعی ازامراء ویرا در سال ۴۰۳ بقتل رسانیدند .

منوچهر بن قابوس

منوچهر مطابق معمول طایفهٔ دیلم پس از آنکه مدت سه روز بر مرگ پدر خویش عزا گرفت بجای وی بر سریر سلطنت نشست . درهمان اوان ازطرف القادربالله خلیفهٔ عباسی منشور وفرمان حکومت طبرستان دامغان و جرجان بانضمام نامه ای درتعزیت و تسلیت پدر برای منوچهر رسیده بلقب ملك المعالی ملقب گردید .

این امیر چون میخواست در سیاست شیوهٔ مسالمت را پیشهٔ خود قـرار دهد بخیال اطاعت و متابعت از سلطان محمود غزنوی بر آمد و برای انجام این مقصود جمعی از بزرگان و سران لشکر خویش را با تحف و هدایای بسیار خدمت سلطان فرستاد . سلطانهم حکومت ایالات مزبور را بشرط آنکه خطبه و سکه بنام وی باشد بمنوچهر واگذار نموده حتی دختر خود را نیز بحبالهٔ نکاح وی در آورد . بر اثر این ازدواج کار منوچهر بالا گرفت .

مراتب دوستی ووداد همواره بین منوچهر وسلطان‌محمود بر قرار بود . وقتی

که مسعود از طرف پدر بحکومت ری منصوب شد چون منوچهر میدانست که مرگ محمود نزدیك است با وی نیزبنای رابطه ودوستی را گذارد وتاسال ۴۲۰ براثرهمین تدبیر و سیاست با کمال خوشی و راحتی حکومت کرده است .

از امراء دیگر این خاندان ابوکالیجار . داراء بن قابوس و کیکاوس بن اسکندر میباشند که این آخری در فضل و ادب مقام معتبری داشته . قابوس نامه نیز تألیف وی است . این امیر در جنگ با اهالی گرجستان زخمی بر داشته همانجا وفات یافت (۴۴۱) .

آل بویه اول کسی که از این خاندان نامش ذکر شده ابو شجاع بویة بن فناّ خسرو است که در دهی از ولایت دیلمان بنام کیاکالیش مقیم بود . مطابق گفتهٔ اغلبی از مورخین گویا نسب وی بیزدگرد آخربن سلطان سامانی میرسد . بویه دارای سه پسر بود بنام علی . حسن و احمد که بعداً بترتیب به عماد الدوله . رکن الدوله و معز الدوله ملقب شده اند .

این خاندان اصلا بی بضاعت و بی چیز بوده ابتدا درخدمت ماکان بن کاکی بسر میبردند ولی پس ازچندی از خدمت وی کناره جوئی کرده پیش مرداویج رفتند . مرداویج نیز از آنان بخوبی بذیرائی کرد بخصوص در حق علی ملاطفت و مهربانی زیادی نمود و حکومت کرج را نزدیك سلطان آباد بدو محول کرد (بین همدان و اصفهان) . عماد الدوله علی پس از چندی چنانکه در مبحث آل زیار مذکور افتاد بامر مرداویج با ۷۰۰ نفر از همراهان خود باصفهان حمله برد وحاکم آنجا مظفربن یاقوت را با آنکه بیش از چهار هزار سپاهی با خود داشت مغلوب نموده اصفهان را متصرف شد (۳۲۱) .

سپس فارس را نیز از چنگ پدر وی یاقوت بیرون آورد . در سال ۳۲۲ برادر عمادالدوله حسن که بیش از ۱۹ سال نداشت کرمان را بدون هیچگونه مقاومت شدیدی از طرف اهالی در تحت نفوذ خویش درآورد .

بعد ازاین فتوحات برای خلیفه غیرازولایات غربی ایران دیگر چیزی باقی نماند .

چه در خراسان سامانیان در ری و اصفهان آل زیار و در قسمت جنوبی ایران آل بویه حکومت داشتند.

حسن بویه که تا سال ۳۲۳ یعنی تاریخ قتل مرداویج پیش او بعنوان رهینه بود از آن ببعد بخدمت برادر خود عماد الدوله علی آمد و چون دیگر مرداویج رقیب بزرگ این خاندان از بین رفته بود آل بویه یعنی این سه برادر بتدریج اصفهان و ری را کاملا در تحت خویش در آورده در سال ۳۲۹ حسن تا طبرستانهم پیشرفت نمود. از طرف دیگر دامنهٔ متصرفات آنان از جانب جنوب هم توسعه پیدا کرده بود باینمعنی که احمد در سال ۳۲۶ بخوزستان لشکر کشیده آن ناحیت را با آنکه اهالی مقاومت شدیدی از خود ابراز کرده بودند متصرف شد.

از این تاریخ ببعد آل بویه بر اثر فتوحات نمایان و پی در پی خویش بسیار مغرور و جاه طلب شده در پی متصرفات دیگری برخاستند و در سال ۳۲۸ علی که از برادران دیگر بزرگتر بود بخیال لشکرکشی به بین النهرین افتاد ولی متأسفانه این خیال را نتوانست بواسطهٔ بعضی موانع بمنصهٔ ظهور برساند. پس از آنکه معز الدوله احمد بامر برادر کرمان را متصرف شد ببغداد رفته چنانکه بعد شرح داده خواهد شد آنجا را نیز در تحت نفوذ خویش در آورد.

عماد الدوله در سال ۳۳۷ دچار مرض مزمنی شده چون دیگر امید بهبودی بخود نمی دید کسی را پیش بردار خود رکن الدوله فرستاد تا پسر خویش عضد الدوله را بشیراز برای در دست گرفتن زمام امور مملکت بفرستد. در موقع ورود عضد الدوله بشیراز عمادالدوله باجمیع اکابر و اعیان فارس باستقبال وی رفته او را بر تخت سلطنت بنشاند. عمادالدوله درتمام مدت امارت خود بخوبی وخوشی رفتار کرده بساط عدل وانصاف را درسراسر متصرفات خویش گسترانیدو پس از ۱۶ سال ونیم سلطنت درسال ۳۳۸ درگذشت.

رکن الدوله حسن

بعد از آنکه رکن الدوله ازفوت برادر خود عماد الدوله اطلاع حاصل کرد باتفاق جمعی از بزرگان و امراءِ بشیرازجهت عزاداری و سوگواری آمد و در مدت اقامت خود در فارس مال و ثروت فراوانی بدست

آورده مقداری هم پیش برادر دیگر خود معز الدوله که در آن وقت در بغداد بود فرستاد و پس از تمشیت امور داخلی آن ناحیه بعراق رفت ودرآن نواحی جنگهای خونینی بین او وامراء سامانی بوقوع پیوسته است . از طرف دیگر یك عده محاربانی نیز با وشمگیر از آل زیار کرده است .

دربعضی از این جنگها فتح با رکن‌الدوله و گاهی هم شکست با وی بوده‌است .

منازعات و محاربات وی با امراء سامانی همواره دوام داشت تا آنکه در سال ۳٤۰ ابوعلی بن محتاج چغانی بریاست کل عساکر خراسان بر قرار گردید و چون رکن الدوله صلح طلب بود و ابوعلی هم درحفظ دوستی و مودت آل بویه میکوشید بین آن دو مراتب صلح و اتحاد مشید گردید .

در محرم سال ۳٦٦ رکن الدوله بر اثرمرضی که سخت بر وی دست یافته بود بستری گردید. بهمین مناسبت پسران خود را خواسته ممالك و متصرفات خویش را بترتیب ذیل بین آنان قسمت نمود :

فارس و اهواز و کرمان (بطور کلی قسمت جنوبی ایران) و بغداد را به پسر بزرگتر خویش عضد الدوله بخشید . حکومت همدان و جبال وری وطبرستان را به فخر الدوله مفوّض داشته مؤید الدوله را براصفهان و اعمال آن ولایت داد ودر ضمن مؤید الدوله و فخرالدوله را وادار کرد که در تمام مدت حیات عضد الدوله باید با وی با کمال راستی و درستی رفتار نموده هیچگاه سر از اطاعت و بندگی اونپیچند. رکن الدوله در همان اوان وفات یافت (۳٦٦) .

رکن الدوله بسیار علم دوست و هنر پرور بوده در تمام مدت امارت خویش باحیاء علم و ادب وایجاد بناهای متعدده پرداخته است. چنانکه زیجی درسال ۳۳۵ ابو حنیفهٔ دینوری یکی از منجمین بزرگ آن عهد در شهر اصفهان بامر وی بنا نهاد وزارت وی با ابوالفتح ملقب بابن العمید یکی از اجلهٔ علماء آن عصر بوده است .

معزالدوله احمد

عماد الدوله پس از فتح کرمان (۳۲۲) و تصرف اهواز در سال ۳۳۲ چنانکه اشاره شد بخیال فتح بین النهرین افتاد .

این امیرمدتی بود که عزم تصرف بغداد را داشته میخواست بهرنحوی که باشد قدرت ایران را تا آن نواحی رسانیده خلفا را کاملا مطیع ودست نشاندهٔ آل بویه نماید. در آن تاریخ المستکفی بالله خلیفهٔ عباسیان بود . اما چون خلفا قدرتی نداشتند کسان دیگری که نفوذشان در میان اهالی بیشتر بود بنام امیر الامراء بانجام امور خلافت و رتق و فتق کار های مملکتی میپرداختند.

توزون یکی از امیرالامرا هائی بود که بکلی قدرت را از دست مستکفی خارج کرده به تنهائی حکومت مینمود.

معز الدوله که بر انحطاط دربار خلیفه و شدت نفوذ عنصر ترك و امیرالامراء ها آگاهی داشت پس از فتح کرمان با جمعی از سپاهیان خود بعزم تسخیر واسط حرکت کرد. خلیفه وتوزون پس از آگاهی باین پیش آمد برای دفع اوبواسط شتافتند. مدت ۱۲ روز بین فریقین جنگ بر پا بود که منتهی بفتح معزالدوله و فرار خلیفه و توزون شده است.

بطورکلی معزالدوله پنج بار بین سنوات ۳۳۲ و ۳۳٤ با سپاهیانی عظیم داخل بین النهرین شده متصرفات خلیفه را یکایك از چنگ وی بیرون آورد و در آخرین دفعه (سال ۳۳٤) با عدهٔ زیادی از دلیران دیلمی کمر فتح بغداد را بست. المستکفی چون میدانست باهمراهیان خویش تاب مقاومت وی را ندارد و از طرف دیگر افزایش نفوذ معز الدوله را باعث نقصان و ازبین رفتن قدرت امیرالامراء ها میدانست درمقابل دروازهٔ شمسیهٔ بغداد انتظار ورود او را داشته شهر را بوی تسلیم کرد.

خلیفه باین ترتیب در تحت تبعیت احمد در آمد. امادر مقابل از وی خواهش نمود با متنفذین و بزرگان دربار بملاطفت ومهربانی رفتار نموده در حق آنان سختی و درشتی روا ندارد.

احمد هم مطابق میل وی رفتار کرده خلیفه در مقابل این خدمت باو لقب معز الدوله و به برادرانش القاب عماد الدوله ورکن الدوله را داد. معز الدوله چون تصور میکرد خلیفه با آل حمدان موصل طرح اتحاد افکنده است پس از چندی اورا

دستگیر و محبوس ساخت و مقام وی را به پسرش المطیع بالله سپرد .

باین ترتیب می بینیم ایرالیان که مدت سه قرن درتحت تبعیت و انقیاد اعراب بودند باندازه ای تسلط و اقتدار پیدا کردند که حتی خلفا را از خلافت خلع نموده بمیل خود هر کسی را میخواستند بدان مقام میرساندند و در واقع ایرانیان شیعه در مرکز تسنن فرمانروائی میکردند .

میگویند معز الدوله بعد از آنکه بغداد را متصرف شد در منابر خطبه بنام وی خوانده در اکناف و اطراف نیز سکه باسم او زدند و باندازه ای بر مستکفی و بعد از آن المطیع تسلط یافت که حتی خرج دربار خلافت را پس ازتفتیش کامل وبرآورد صحیح بآنان میداد .

معز الدوله مدتی با ناصرالدوله از آل حمدان که در موصل حکومت داشت در زد و خورد بود و بالاخره در سال ۳۳۷ بر وی غلبه یافته با گرفتن خراجی سالیانه حکومت موصل را بدو داد .

وزیر او ابتدا ابو جعفر محمد النصری و سپس حسن بن محمد المهلبی بود و این وزیر ثانی در شجاعت و سخاوت نظیر نداشته یکی از اجلهٔ دانشمندان روزگار بشمار میرفته است . وفات معز الدوله در سال ۳۵۷ به سن ٥٤ سالگی اتفاق افتاده است .

عضد الدوله

ابوشجاع فناخسروملقب بعضدالدوله یکی ازپسران رکن‌الدوله حسن بن بویه است که شرح منازعات وی بافخرالدوله برادرش در مبحث آل زیار گذشت .

پس از مرگ معزالدوله عز الدوله بختیار پسر وی بجای پدر نشست . اما این امیر بجای آنکه بکار های مملکتی رسیدگی نماید تمام اوقات خویش را بمعاشرت با زنان مُغنّیه میگذرانید . این بود که بزرگان ومتنفذین دربار بخصوص عنصر ترك که برستی وضعف نفس وی آگاهی داشتند بنای طوطئه وحیله را گذارده تولید شورش و غوغا در سراسر متصرفات وی نمودند . بهمین مناسبت عزالدوله از عضدالدوله که

قدرت فوق العاده ای داشت درخواست مساعدت نمود

عضدالدوله با جمعی ازسپاهیان به بین‌النهرین آمد وپس‌ازیك سلسله محاربات خونین با اتراك مراجعت کرد . اما بعد از چندی چون خیال حکومت بغداد وتسلط بر خلیفهٔ بغداد را در سر میپخت بمحض فوت پدرش رکن الدوله با جمع کثیری از لشکریان عازم آن دیار شد .

عزالدوله که از این خبر آگاهی یافت برای جلوگیری ازوی بجانب خوزستان حرکت نمود . در جنگی که بین فریقین اتفاق افتاد عضد الدوله غالب آمد و عزالدوله بطرف موصل فرار کرده باتفاق ابوتغلب حاکم آن ناحیه جهت تلافی شکست ساق کمر جنگ با عضد الدوله را بست. اما در نزدیکی تکریت با وجود ابراز شجاعت و لیاقت کافی دوباره شکست خورده اسیر شد و عضد الدوله فی المجلس امر بزدن گردن وی داد . عضدالدوله پس از قتل عزالدوله خیالش بکلی فارغ وراحت شد . چه میدید دیگر کسی در عراق عرب در بین دیلمیان وجود ندارد که بتواند با وی تاب مقاومت و برابری داشته باشد . این امیر پس از تمشیت امور بغداد موصل را جهت اقامت اختیار کرد و بتدریج بر دیار بکر و حلب تسلط یافت .

عضد الدوله یکی از معروفترین و بزرگترین امراءِ این خاندان بوده درمدت سی و چهار سال سلطنت خود متصرفات آل بویه را بحد اعلی خود رسانده است و علاوه بر مرکز و مغرب و جنوب ایران و عربستان بر مکران و قسمتی از عمان‌نیز دست یافت . این پادشاه خود یکی ازفضلاء بوده نحو را پیش ابوعلی فارسی وریاضیات را در نزد ابوالحسن صوفی تحصیل کرده است .

عضد الدوله در بغداد بناهای متعددی ایجاد کرده است . از آنجمله بیمارستان معروف او و سرای سلطان است که از عجائب بنا های او بشمار میرود . دیگر از یادگار های این امیر بند امیر معروف در فارس و سوق الامیر دربین النهرین است که هر یك بنوبهٔ خود نمونه ای از شاهکار آن تاریخ میباشد .

اما در میان ابنیه ای که در عهد وی ایجاد شده معروف تر از همه قصر

سلطنتی وی درشیراز است که اغلبی از مورخین بطور تفصیل بذکر تزیینات وعجائب داخلی آن پرداخته اند .

این امیر در سال ۳۷۲ دچار مرض صرع شده بر اثر ضعف و بیماری بالاخره در شوال همانسال بدرود زندگی گفت . قبر وی درنزدیکی مرقد امیرالمؤمنین (ع) در نجف است .

غیر از عضد الدوله عدهٔ زیادی از امراء این خاندان از قبیل عز الدوله . مؤید الدوله . فخر الدوله . شرف الدوله . مجد الدوله و دیگران روی کار آمدند که در اواخر براثر کشمکش ونزاع بایکدیگر موجبات ضعف فرمانروائی خودرا فراهم آورده اند . آخرین امیر این دودمان ابو علی کیخسرو برادر فولاد ستون است که در سال ۴۸۷ در عهد برکیارق بن ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی وفات یافت و دولت آل بویه با فوت او بسر آمد .

دیالمه در راه احیاء استقلال ملی و شئون و مراسم قدیمی ایران سعی بلیغی از خود نشان داده اند و از این نظر می توان گفت دیالمه بخصوص آل بویه تنها قومی هستند که برای از بین بردن و محو قدرت اعراب در کلیهٔ نقاط مملکت حتی در مرکز نفوذ آنان دارالخلافهٔ بغداد بیش از سایر سلسله های پیش از خود یعنی صفاریان و سامانیان بحس ملیت و وطن پرستی توجه داشتند .

پراکندگی متصرفات آل بویه و اداره کردن آن بتوسط امراء باعث شد که شعب سه گانهٔ سلاطین فارس . کرمان و بغداد روی کار آیند و بالنتیجه همین تقسیم مملکت بین سه نفر امیر سستی و ضعف این سلسله را بحد کمال رسانید . هر وقت یکنفر از این خاندان وفات می یافت کلیهٔ متصرفات او بین پسران یا برادران یا بالاخره نزدیکان وی که صاحب قدرت و نفوذی بودند تقسیم میگردید و این مسئله واضح است که عدم تمرکز حکومت در کف یکنفر حکمران موجب زوال دولت و سلطنت می شود .

دو خاندان زیار و بویه باحفظ شئون وآداب ملی ایران که از زمان ساسانیان

تا آنوقت در بوتهٔ فراموشی مانده بود خدمات شایان وقابل توجهی بکشور ما کرده اند و بعد از آنان تا بروی کار آمدن سلسلهٔ صفویه این حس ملیت و علاقه باحیای آداب ایرانی متروك مانده است .

دورهٔ قدرت و اهمیت این سلسله بیش از یك قرن و نیم نیست اما خدماتیکه در این مدت کم در راه بزرگ کردن ایران نموده اند بمراتب زیاد تر از معایب و مضاری است که بر اثر اختلافات بین سلاطین آخری آن عاید این مملکت گردیده است .

فصل پنجم

غزنویان

مؤسس این سلسله امیر سبکتکین از غلامان البتکین یکی از امراء آل سامان بود. البتکین که از منصور بن عبد الملك در بیم و هراس بود دست از امارت خراسان و املاك وضیاع وعقار خود برداشته با همراهان خویش بطرف غزنین حرکت کرد و برآن ناحیت استیلا یافته مدت ۱۶ سال پادشاهی نمود. البتکین با اهالی هند جنگهای متعدده ای کرده است و بعد از وفات وی امراء و متنفذین دولت گرد سبکتکین که لایق و کاردان بود جمع آمده وی را بپادشاهی انتخاب کردند.

این امیر در سال ۳۶۷ بیشتری از ولایات اطراف غزنین را مسخر نموده محاربات متعدده ای با چیپال از پادشاهان سلسلهٔ شمسیهٔ هند کرده است. نوح بن منصور سامانی در سال ۳۸٤ حکومت خراسان را باو مفوض داشت.

سبکتکین در پیش نوح صاحب مقامی ارجمند و اقتداری فوق العاده شده بعزل و نصب امراء و بزرگان میپرداخت.

سلطان محمود غزنوی پس از مرگ سبکتکین (۳۸۷) مطابق وصیت وی اسمعیل پسرش بمقام امارت رسید. اسمعیل از دختر البتکین بوده بمحمود برادر بزرگتر اعتنائی نمیکرد. بهمین جهت بین آن دو نزاع بر پا شد. عاقبت امیر اسمعیل که در خود تاب مقاومت محمود را نمیدید بقلعهٔ غزنین پناه برد

و محمود بالاخره بر وی دست یافته او را در یکی از قلاع مستحکم محبوس ساخت محمود ملقب بسیف الدوله پس از این واقعه از ابوالحارث پادشاه سامانی درخواست امارت خراسان را کرد . اما ابو الحارث قبول ننموده سپهسالاری خراسان را به بکتوزون داد . سیف الدوله چون این بدید با سپاهیانی عظیم به نیشابور تاخته آن شهر را از بکتوزون گرفت . ابوالحارث با عدهٔ زیادی از سپاهیان برای جنگ با محمود عازم شد . ولی محمود که نمیخواست بدون سبب بر خاندان سامان که در حق وی بنیکی رفتار کرده بودند یاغی شود نیشابور را تخلیه نمود . در همان اوان چنانکه ذکرش در مبحث سامانیان گذشت بکتوزون و فائق بر ضد ابوالحارث قیام و سلطان را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و عبد الملك را بجای او بپادشاهی انتخاب نمودند . سیف الدوله محمود بقصد کینه خواهی باتفاق سردار نامی خود ارسلان جاذب (حارث) بخراسان لشکر کشیده پس ازفتح آن ناحیه حکومت آنجا را ببرادر بزرگ خود امیر نصر داد .

سیف الدوله پس از انقراض سامانیان بتوسط ایلك خان (۳۸۹ یا ۳۹۰) درخراسان وغزنین بالاستقلال بپادشاهی شناخته شده القادر بالله فرمان سلطنت را با لقب یمین الدوله جهت وی فرستاد . چون مادر محمود دختر یکی از حکمرانان زابل بوده بمحمود زابلی معروف شده است .

فتنهٔ ابو ابراهیم سامانی

سلطان محمود پس از غلبهٔ بر خلف بن احمد چنانکه درسابق بدان اشاره شد سفری بهندوستان کرده اغلبی از نقاط آن سر زمین را فتح نمود . بمحض مراجعت سلطان از هندوستان (۳۹۱) بوی خبر رسیدکه ابو ابراهیم یکی ازاعقاب سامانیان خراسان را از امیر نصر گرفته است . بهمین مناسبت پادشاه بعزم جنگ باوی حرکت کرد .

ابو ابراهیم چون تاب مقاومت سلطان را نداشت فرار اختیار نمود . اما پس از قلیل مدتی بعزم تسخیر نیشابور بخراسان لشکر کشید .

امیرنصرچون این بدید بجلوی وی شتافته شکست سختی درمحل تنورکان یکی

از قلاع نیشابور بدو وارد آورد .

ابوابراهیم پس از این شکست بسرخس رفته از حاکم آن ناحیه طلب مساعدت نمود ولی امیر نصر بتعقیب وی پرداخته در سرخس دوباره او را شکست داد . امیر سامانی پس از این واقعه چون دیگرسپاهیانی با خود نداشت ازشهری بشهر دیگرفرار میکرد تا بالاخره بتوسط طوایف عرب مرو بقتل رسید (۳۹۵) .

حملات محمود بهندوستان

سلطان محمود پس از غلبهٔ امیر نصر بر ابو ابراهیم در اواخر سال ۳۹۱ به غزنین رفته درآنجا لشکریانیعظیم جهت تسخیر هندوستان تهیه دید .

سپس بجانب ایالت پیشاور لشکر کشیده اجی پال پادشاه هندوستان را شکست سختی داد و عدهٔ زیادی از لشکریان وی را بقتل رسانید (۳۹۲) .

سلطان محمود پس از این فتح غزنین مراجعت کرده چون خبر طغیان خلف بن احمد را شنید بعزم سرکوبی وی بسیستان حرکت نموده واو را همانطوریکه سابقاً اشارت شد بیکی از قلاع فرستاد .

سلطان محمود پس از فراغت از کار خلف با لشکریانی عظیم بجانب بهاطیه یکی از بلاد هندوستان رفت . در جنگی که بین او و حاکم بهاطیه اتفاق افتاد فتح نصیب غزنویان شد . سلطان محمود پس از این فتح بمولتان لشکر کشید وانند پال سلطان هند که بتوسط داود بن نصر حاکم مولتان از آمدن محمود اطلاع پیدا کرده بود با لشکری عظیم بجلوی غزنویان آمد . اما سلطان وی را شکست سختی داده پس از هفت روز محاصره مولتان را متصرف شد (۳۹۶) .

سلطان محمود که از تعرض ترکان به نیشابور و نقاط دیگر خراسان بتنگ آمده بود خیال جنگ با ایلك خان را داشت . ایلك خان با ٤٠ هزار سوار از جیحون گذشت و بجانب بلخ شتافت وسلطان محمودنیز باجمع کثیری ازسپاهیان برای سرکوبی دشمن بدان طرف رهسپارشد . درجنگی که بین فریقین اتفاق افتاد فتح نصیب غزنویان گردید (۳۹۸) .

در اواخر سال ۳۹۹ سلطان محمود امر بتهیهٔ لشکریان داده دو باره عازم

جنگ با انند بال پادشاه هندوستان گردید و در اوایل سال ٤٠١ بالاخره وی را شکست سختی داده پس از بدست آوردن غنائم و فیل های جنگی زیاد بقصد تصرف نقاط غیر متصرفهٔ مولتان عازم آن سر زمین شد .

داودبن نصر سابق الذکر حاکم آن ناحیه در جنگ با سلطان محمود اسیر شد و باین ترتیب مولتان بتمامی جزو متصرفات غزنویان در آمد .

سلطان محمود پس ازاین فتوحات بغزنین مراجعت کرد . اما درضمن اقامت وی در آن شهر باو خبر رسید که در تانیسر بتهای فراوانی وجود داشته آن محل در نظر هندیان همانمقامی را دارد که مکه در پیش مسلمانان حائز اهمیت است . سلطان برای فتح آن ناحیه و خراب کردن بتخانهٔ بزرگ آن بخصوص بدست آوردن جگرسوم بت بزرگ کمرهمت بست . بهمین مناسبت در سال ٤٠٢ ازغزنین با جمیع سپاهیان خود بهندوستان رفت . بروچیپال پادشاه هندوستان چون بر این خبر اطلاع یافت کسی راپیش سلطان فرستاده درخواست مصالحه کرد . اما سلطان اعتنائی نکرده تانیسر را فتح نمود و بت معروف جگرسوم را بغزنین آورد .

پادشاه غزنوی غیر ازلشکرکشی معروف وی برای فتح سومنات چندین بار در سالهای ٤٠٤ ـ ٤٠٦ ـ ٤٠٩ برای فتح قنوج ٤١٠ ـ ٤١١ ـ ٤١٢ و ٤١٣ جهت سرکوبی نندا یکی ازمتنفذین هندوستان که امیرقنوج دست نشاندهٔ ویرا بقتل رسانده بود بهندوستان رفته است .

دراین محاربات سلطان بفتح کلیهٔ ایالت کشمیر و درواقع قسمت غربی هندوستان نائل آمده غنائم و ذخائر فراوانی بایران آورده است . از طرف دیگر این سلطان که تعصب شدیدی نسبت باسلام میورزید جمع کثیری از کفار را بقبول این آئین وادار کرده فرمان داد درتمام نقاط متصرفهٔ هندوستان مساجد جهت انجام مراسم مذهبی بنا کنند . بعلاوه عده ای از علماء دین را برای آنکه هندیان بآداب و عادات اسلام آشنائی پیدا نمایند بنواحی مختلفهٔ آنسرزمین روانه کرد .

فتح خوارزم

در سال ٤٠٦ ابوالعباس المأمون خوارزمشاه نامه‌ای بسلطان محمود نوشته خواهر وی را بازدواج خواست . پادشاه غزنوی هم برای حفظ مراتب دوستی و وداد درخواست وی‌را پذیرفت . اما سال بعد بمحمود خبر رسید داماد وی ابوالعباس را جمعی از اهالی خوارزم بقتل رسانیده اند . بهمین مناسبت با جمعی کثیر از سپاهیان بطرف بلخ و از آنجا بعزم خوارزم روانه شد . اما وقتیکه بمحل جعفر بند یکی از نقاط سرحدی خوارزم رسید محمد بن ابراهیم الطائی سردار خود را با عده ای از سپاهیان بعنوان مقدمة الجیش فرستاد در ضمن راه این عده دچارحملات سخت خمارتاش سالار سپاهیان خوارزم‌شده جمعی فراوان از آنان بخاك هلاك افتادند .

سلطان محمود از این پیش آمد سخت متغیر شده خمار تاش را تعقیب و وی‌را اسیر نمود . سپس با جمیع سپاهیان خود بر البتکین بخارائی سردار دیگر خوارزم نزدیك هزار اسب تاخته وی را نیز مقید ساخت .

سلطان محمود پس از این فتوحات بجانب خوارزم رفته آنشهر را نیز مسخر کرد و التون تاش حاجب بزرگ خودرا بخوارزم شاهی منصوب نمود (٤٠٨) .

ملاقات محمود با قدرخان

در سال ٤١٥ موقعیکه سلطان محمود در بلخ اقامت داشت جمعی از اهالی ماوراء النهر پیش او آمده از علی تکین یکی از امراء ترك شکایت کردند . چه این امیر با مسلمانان بسختی رفتار کرده جمع کثیری از آنان را بقتل رسانیده بود .

پادشاه‌غزنوی‌که مدتی‌بود خیال‌رفتن‌بماوراء النهررا داشت باسپاهیانی‌عظیم‌جهت رفع فتنهٔ علی تکین عازم آن ناحیه شد . چون خبر حرکت سلطان باهالی ماوراءالنهر رسید بسیار شادمان شده مسلمانان بخصوص که از دست ترکان در رنج و عذاب بودند بنای سرور و شادی را گذاردند و از طرف دیگر امراء و ملوك آن سر زمین برای عرض بندگی و اطاعت بخدمت او آمدند از آنجمله امیر چغانیان و حاجب التون تاش خوارزمشاه باجمیع سپاهیان خویش بوی پیوستند .

قدر خان که بر تمام ترکستان فرمانروائی داشت بعد از آگاهی بورود محمود بماوراء النهر برای ملاقات وی با عدهٔ زیادی از امراء و سران لشکر نزدیك اردوی غزنویان آمده درخواست ملاقات نمود. سلطانهم خواهش وی را پذیرفته با کمال ملاطفت و مهربانی از او پذیرائی کرد.

در این ملاقات قدر خان و پادشاه غزنوی پس از مبادلهٔ هدایا و جواهر گرانبها متحد شده بر عدم تعرض بمتصرفات یکدیگر پیمان بستند.

علی تکین چون بر این قضیه آگاهی یافت فرار اختیار کرد. سلطان محمود نیز بلکاتکین حاجب را مأمور دفع وی نمود (٤١٦). در همین موقع است که سلطان محمود جمعی از کسان خود را برای دستگیری اسرائیل بن سلجوق فرستاد. اسرائیل که همواره متعرض متصرفات غزنویان میشد بالاخره بدست لشکریان محمود افتاده اورا بقلعهٔ کالنجر در هندوستان فرستادند.

چندیکه از اقامت محمود در ماوراء النهر گذشت عده ای از ترکان سلجوقی بخدمت وی آمده از ظلم وستم امراء خود شکایت کردند و در ضمن از سلطان اجازه خواستند که چهار هزار خانوار از ایشان از جیحون گذشته درخراسان متمکن شوند. سلطان نیز با وجود نصیحت ارسلان جاذب سردار خود که وجود ترکان سلجوقی را در خراسان موجد خطراتی عظیم برای مملکت میدانست بآنان اجازهٔ رفتن بخراسان را داد. در واقع این امر یکی از خبطهای بزرگی است که سلطان محمود مرتکب شده با دست خود وسائل اضمحلال و انقراض غزنویان را فراهم آورده است.

فتح سومنات

پس از ورود سلطان محمود بغزنین (٤١٧) باو خبر رسید که سومنات یکی ازشهرهای بزرگ هندوستان در پیش هندیان اهمیت فوق العاده‌ای ازنظر مذهب و تجمع بت های فراوان در آن دارد. بعلاوه بت معروف منات که در زمان پیغمبر (ص) از راه عدن از کعبه خارج شده در بت خانهٔ آن دیار وجود دارد. بهمین مناسبت سلطان امر بتهیهٔ لشکریانی عظیم داده چون جهاد با کفار و تخریب بتخانه های آنها را فریضهٔ خود میدانست عازم هندوستان شد.

ولی بمحض رسیدن بسومنات ملتفت این مسئله شد که فتح سومنات با وجود تعصب مذهبی اهالی و استحکامات فراوانی که دارد کار آسانی نیست. ولی این پادشاه باقوت اراده و استقامتی که داشت امر بمحاصرهٔ شهرداده بالاخره آنجارا متصرف شد.

سلطان محمود پس از فتح این ناحیه امر بقتل و غارت اهالی و شکستن بت ها داده مطابق دستور وی مؤذنین در بت خانه بانك نماز دادند. از این سفر جنگی پادشاه غزنوی ذخائر و اموال فراوانی بدست آورده از راه مولتان بغزنین مراجعت نمود (٤١٧).

القادر بالله خلیفهٔ عباسی بمحض اطلاع بر فتح سومنات و از بین رفتن بتخانهٔ آنجا فرمان حکومت خراسان. سیستان و خوارزم را پیش محمود فرستاد.

جنگ با ترکان سلجوقی

در اواخر سال ٤١٨ جمعی از اهالی نسا و باورد بخدمت سلطان آمده از ظلم و ستم ترکمانان شکایت کردند. سلطان بارسلان جاذب امرداد بسرکوبی آنان برود. اما ارسلان در جنگ با ترکان سلجوقی شکست سختی خورده بیشتری از لشکریان او بدست آنان بقتل رسیدند.

ارسلان بعد از این شکست چندین بار برای تلافی با سلاجقه محاربه کرد. اما هیچگاه نتیجه ای نبرد و بر عکس باعث رونق کار آنان شد. از طرف دیگر تظلم و شکایات مردم همواره فزونی میگرفت. سلطان نیز بهمین مناسبت نامه ای بارسلان جاذب نوشته او را بعجز و سستی توبیخ کرد. ارسلان در جواب نوشت که ترکان باندازه ای قوی شده اند که تا خود سلطان بجنگ آنان نرود نتیجه ای از این راه عاید نخواهد شد. پس سلطان محمود در سال ٤١٩ با جمعی کثیر از غزنین به بست و از آنجا بطوس شتافت. ارسلان جاذب از طوس باستقبال وی آمد و سلطان چند نفراز سرداران قابل خودرا باتفاق وی برای رفع غائلهٔ اتراك مأمورکرد. تلاقی فریقین در محلی بنام فراوه صورت گرفت وسلجوقیان با آنکه سخت ایستادگی کردند شکست عظیمی خورده بنواحی کوهستانی دهستان فرارکردند

فتح ری

سلطان محمود بعدازآنکه ازکارترکان فراغت یافت چهار هزار نفر از سپاهیان خودرا باتفاق ایکوتکین و غازی حاجب روانهٔ ری کرده بایشان دستور داد که در نزدیکی آنشهر منتظر رسیدن علی حاجب وچهار هزار نفر از همراهیان وی بشوند.

بعد از رسیدن علی حاجب که در واقع ریاست دو نفر دیگر را داشت این جمع ری را محاصره نمودند. مجد الدولهٔ دیلمی که در آن ناحیه حکمرانی داشت بخیال آنکه خود سلطان محمود همراه لشکریان است با صد نفر از خاصان خویش ازقلعه بیرون آمده برای اظهار اطاعت و بندگی پیش آمد. اما کسان علی حاجب مجدالدوله را دستگیر کرده (٤٢٠) بسلطان برای کسب تکلیف اطلاع دادند. سلطانهم امر داد که وی را بغزنین بیاورند. مجد الدوله پس از رسیدن بغزنین بامر پادشاه محبوس شده تا آخر عمر همانجا باقی ماند.

باین ترتیب شهر ری بدون هیچگونه مقاومتی تحت تسلط سلطان محمود در آمده خود وی نیز برای ضبط خزائن و ذخائر آل بویه بآنجا رفت و پس از رفع فتنهٔ جمعی دعات اسماعیلیان که در اطراف ری بتبلیغ آئین خود پرداخته بودند چندی برای تمشیت امور و تنظیم لشکریان در آنجا اقامت گزید. سپس حکومت ری را بمسعود پسر خود داده بغزنین مراجعت کرد.

این پادشاه که چندی بود درد سینه داشت بالاخره درربیع الاخر ٤٢١ بدرود زندگانی گفت. سلطان محمود حرص مفرطی بجمع مال داشت وبا آنکه براثرفتوحات فراوان درهندوستان ونقاط دیگر ذخائر ونفائس زیادی بدست آورده بود قبل ازمرگ حتی دیناری ازآنرا درحق فقرا روانداشت. امایکی ازسلاطین علم دوست وادب پروربوده درباروی مرجع شعرا علماء وفضلاء بوده است وچون شرح چگونگی ادبیات درعهد این پادشاه ازحوصلهٔ این کتاب خارج است فقط بذکر اسامی بعضی ازشعراو بزرگان آن دوران مانند فردوسی، فرخی. منوچهری. عنصری. کسائی زینتی. منشوری. ازرقی. غضائری. عسجدی و از علماء و حکماء ابو الخیر خمّار قناعت میشود. وزراء معروف وی ابو العباس

اسفراینی . احمد بن حسن میمندی وحسنك میکال بوده اند .

سلطان محمد

وقتی که سلطان محمود وفات یافت دو پسر وی امیر مسعود در اصفهان و امیر محمد در جوزجانان بود . جمع کثیری از بزرگان و امراء مملکت منجمله امیر علی قریب . یوسف بن ناصر الدین برادر سلطان محمود . حسنك وزیر و بونصر مشکان و علی دایه با محمد جهت پادشاهی بیعت کردند و ویرا از جوز جانان بغزنین آورده تاج سلطنت را بسرش گذاشتند .

در همین موقع امیر مسعود پسر بزرگتر سلطان محمود در اصفهان میزیست و جهت رفتن بهمدان و حملهٔ ببغداد مشغول تهیهٔ سپاه و مهمات بود . اما بمحض اطلاع بر فوت پدر و استقرار محمد بر تخت سلطنت عازم خراسان شد و بسهولت بیشتری از استحکامات و شهر های بزرگ آن ناحیه را در تحت تسلط خود در آورد . در مدت غیبت وی ازخراسان مردم بنای شورش وطغیان را گذارده حاکم آنجارا دستگیر و بزندان افکندند .

مسعود بهمین مناسبت خود را باصفهان رسانده بقلع وقمع شورشیان پرداخت و از آن شهر نامه ای به برادرش محمد نوشته گفت من بولایات و ایالاتی که پدر حقاً در تحت اختیار و حکومت توگذارده است طمع ندارم فقط میخواهم با حفظ حق سلطنت برای خود نام مرا در خطبه مقدم داری .

محمد جواب برادر را بدرشتی و سختی داده جهت جنگ آماده و مهیا شد . با وجود آنکه امیر محمد با مردم بعدل و داد رفتار میکرد باز اهالی و سران سپاه به برادرش امیرمسعود میل داشتند. بهمین‌مناسبت جمعی ازبزرگان ازجمله‌ابوالحسن علی بن عبدالله معروف بعلی دایه و ایاز که متدرجاً به سستی و تن پروری وی پی برده بودند با کلیهٔ کسان خویش از غزنین خارج شده بقصد الحاق بهوا خواهان امیر مسعود شتافتند .

امیر محمد که بر این مسئله آگاهی یافت حاضر بجنگ با برادر شد و در ناحیهٔ تکین آباد نزدیك بست بتمرکز و تجمع قوای خود پرداخت .

در تمام مدت یکماههٔ اقامت او در تکین آباد همواره بزرگان دربار دست از

توبیخ و سر زنش بر نداشته میگفتند مسلم است در مقابل حریفی چون مسعود تاب مقاومت نداری بهتر آنست ترك جدال کرده بفرمان وی اطاعت نمائی تا بدین وسیله جلب رضایت او را نموده از تو خشنود بشود و ما هم در سلامت زندگی کنیم .

چون محمد باین امر رضایت نمیداد عده ای از امراء وی را دستگیر و در قلعهٔ تکین آباد محبوس کردند (٤٢٢) .

امیر مسعود پس از دست یافتن بر امراء و در باریان محمد آنهائی را که در حبس وی اقدام کرده بودند یا محبوس و یا مقتول ساخت وپس از چندی محمد را در زندان میل کشید .

سلطان مسعود

امیر مسعود پس ازحبس محمد و کور کردن وی بالاستقلال بسلطنت رسیده وزارت خود را بخواجه ابو القاسم احمد بن حسن میمندی که تا آن موقع در یکی از قلاع هندوستان محبوس بود داد . این پادشاه دراوایل سلطنت خود گرفتار شورش و طغیان احمد نیال تکین دست نشاندهٔ خویش در هندوستان شد که پس از چندی زدوخورد بالاخره بر وی غلبه یافت . مسعود در سال ٤٢٥ برای سرکوبی اهالی گرگان که بنای فتنه و غوغا را گذارده بودند عازم شد . شورشیان بسرداری شهر اکیم بن سور ویل یکی از امراء گرگان با سپاهیان مسعود در نزدیکی ساری جنگ شدیدی نمودند که بالاخره منجر بفتح سلطان مسعود شده امیر کالنجار حاکم طبرستان با دادن تحف و هدایای بی شمار و مبلغی بعنوان خراج از تعرض غزنویان بنقاط دیگر جلوگیری کرد .

تعرض ترکان سلجوقی بمتصرفات غزنویان

وقتیکه سلطان مسعود در هرات بود عده ای از مردم سرخس وباورد بخدمت اوآمده از ظلم ترکمانان شکایت کردند . سلطان هم جمعی ازلشکریان خودرا بسرداری ابو سعد بن عبدالعزیز برای رفع غائلهٔ ترکمانان مأمور نمود . این سردار نیز بر ترکمانانی که نواحی سرخس و باورد را در معرض تهاجم خود قرار داده بودند غلبه کرده ایشانرا وادار بعقب نشینی بجانب بلخان کرد (٤٢٢) .

پادشاه غزنوی پس از غلبهٔ بر اهالی گرگان در موقع مراجعت بغزنین چندی در نیشابور اقامت گزید.

در آنجا نیز عده ای از اهالی بخدمت اورسیده از ترکمانان و بد رفتاری‌ایشان بنای شکایت و تظلم را گذاشتند. سلطان مجلسی ازبزرگان وسران سپاه خود تشکیل داده راجع به فتنهٔ آن قوم با ایشان مشورت کرد و بالاخره بتهیهٔ دو دسته ازسپاهیان پرداخته بسرکردگی بکتغدی و حسین بن علی‌بن میکال جهت محاربهٔ با ترکان فرستاد. این لشکریان در ناحیهٔ سپندانقان نزدیك نسا صف آرائی نمودند.

در ابتدای امر فتح با غزنویان بود ولی چون داود رئیس سلاجقه با سپاهی فراوان بکمك ترکمانان رسید و بکتغدی از میدان نبرد فرار اختیار کرد حسین‌بن علی بن میکال شکست عظیمی خورده خود او هم بچنگ دشمن افتاد (۲۲٦).

سلطان مسعود در همان اوان فتوحات نمایانی در هندوستان نموده وقتی که بغزنین مراجعت می‌کرد بازجمعی کثیر ازاهالی خراسان بحضور وی آمده از تعدی و آزار ترکمانان شکایت کردند.

بهمین مناسبت پادشاه در اواخر سال ٤۲۸ برای تدارك و تهیهٔ سپاهیان از غزنین ببلخ رفت. ولی ترکمانان ساکن حوالی بلخ چون از آمدن وی مطلع شدند باطراف و جوانب هزیمت اختیارکردند.

موقعیکه پادشاه غزنوی برای رفع طغیان وشورش اهالی ماوراء النهر بدان ناحیه رفته بود ترکمانان دوباره شروع بتهاجم بمتصرفات غزنوی کرد. داود سلجوقی بعزم تسخیر بلخ حرکت نمود. چون این خبر بمسعود رسید ازماوراء النهر مراجعت کرده بتهیهٔ قوا پرداخت. اما داود بمحض اطلاع بر این قضیه از بلخ بمرو رفت و از آنجا کسی را بعنوان رسالت پیش سلطان فرستاده اظهار اطاعت نمود.

سلطان نیز این بار دست از تعقیب آنان برداشت. ولی در موقع مراجعت عده ای ازترکمانان بربنهٔ لشکراو زده مال زیادی بغارت بردند. بهمین‌مناسبت سلطان امرداد که لشکریان بتعاقب ایشان بروند. سپاهیان غزنوی عدهٔ زیادی از ایشانرا

دستگیر ومقتول‌ساخته پادشاه فرمان داد سرهای مقتولین‌را به پیش بیغو امیرترکمانان فرستند و در ضمن پیغام داد جزای کسانی که عهد شکنی میکنند جز این نیست . بیغو بنای عذر خواهی گذارده متمردین را ملامت کرد .

سلطان مسعود پس از مراجعت در موقعی بطوس رسید که جمعی از ترکمانان باز بحرب وی آمدند . در این جنگ عدهٔ کثیری از سلاجقه مقتول وجمعی نیزاسیر گردیدند . پادشاه پس ازاین فتح عازم نسا و باورد شد (٤٣٠) و در آنجا باوخبر رسید که طغرل قتل وغارت عظیمی درحوالی‌آن دیار نموده بجانب سرخس فرار کرده است . امیرمسعود چون‌این بدید برای‌خاتمهٔ کارترکمانان بالشکری عظیم‌بدنداتقان‌رفت ولی در محاربه ای که بین فریقین اتفاق افتاد فتح با طغرل سلجوقی شد (٤٣١) .

پس ازمراجعت بغزنین سلطان مسعود بصلاح دید امراء و بزرگان برای تهیهٔ سپاهیان عازم هندوستان شده امیر مودود پسر خود را بولایت عهدی در بلخ گذاشت از طرف دیگر بجمعی از غلامان خود امرداد که جمیع خزائن محمودی را باخود به هندوستان ببرند . بعلاوه جمعی را جهت آوردن امیر محمد برادر خود بلشکرگاه روانه کرد . چون سلطان مسعود بنزدیکی رباط ماریکله رسید عده ای از غلامان سر بشورش و طغیان بر آورده جواهر و خزائنی که با او همراه بود بغارت بردند .

شورش این غلامان در بین لشکریان سرایت کرده غوغای عجیبی برپا شد و چون غلامان یقین داشتند که سلطان در موقع خود از آنان بازخواست خواهد کرد بمحض ورود امیر محمد دور ویرا گرفته او را بپادشاهی انتخاب کردند و روز بعد برمسعود تاخته وی را پس از دستگیری ابتداء در ماریکله و سپس در قلعهٔ کسری محبوسش ساختند و بالاخره در جمادی الاولی سال ٤٣٢ حاکم قلعهٔ کسری بتحریك کسانیکه درخلع او دست داشتند ویرا بقتل رسانید .

سلطنت مودود و انقراض غزنویان

چون خبر واقعهٔ ماریکله و وفات سلطان مسعود بامیر مودود رسید بخیال خونخواهی پدر افتاد . اما ابتداء بصلاح‌دید ابو- نصراحمد عبدالصمد بغزنین‌رفته آنجارا ضبط نمود . مردم آنشهر

از آمدن مودود بسیار شادمان و مسرور شده در تهیهٔ سپاهیان برای جنگ با امیر محمد ویرا مساعدت فراوانی کردند .

مودود در سال ۴۳۳ بدینور که محل اجتماع لشکریان محمد بود رهسپار شد پس از تلاقی فریقین و یکشبانه روز جدال چون نتیجه‌ای عاید هیچیک ازطرفین نشد دست از کار کشیدند . اما چندی بعد دو باره جنگ بین آن دو درگرفت .

مودود در این محاربه شجاعت زیادی از خود نشان داده بالاخره لشکرحریف را درهم شکست و امیرمحمد و پسر او احمد وجمعی دیگر از امراء و بزرگان دولت را دستگیر نموده امربقتل همهٔ آنان داد . مودود با این فتح هندوستان وغزنین وقسمتی ازافغانستان حالیه را در تحت اطاعت خویش درآورد .

بعد از وفات این پادشاه (۴۴۱) نه نفر دیگر ازسلسلهٔ غزنویان درهندوستان و غزنین بسلطنت رسیدند . معروفترین آنان سلطان بهرام شاه پسر سلطان مسعود ثانی است که درادب دوستی وشاعر پروری شهرت فوق‌العاده‌ای داشته‌است . آخرین پادشاه غزنوی خسرو ملك نوادهٔ بهرام شاه است که درسنهٔ ۵۹۸ بدست سلطان غیاث‌الدین محمد سام غوری خلع ومقتول شد و سلسلهٔ غزنوی باقتل وی خاتمه یافت .

فصل ششم

سلاجقه

مسکن اصلی سلاجقه که یکی ازقبایل ترکستان هستند درماوراء رود سیحون بود وچون دولت سامانیان رو بضعف وسستی گذاشت ترکان سلجوقی تقریباً درحدود سال ۳۷۵ از رود سیحون عبور کرده در ماوراء النهر اقامت گزیدند. چنانکه در مبحث غزنویان اشاره شد در موقع ملاقات سلطان محمود با ایلک خان از ملوک افراسیابیه ایلک خان از ظلم و ستم سلاجقه نسبت باهالی ماوراء النهر و فزونیعدهٔ آنان بسلطان محمود شکایت کرد.

در آن موقع ریاست سلاجقه با سلجوق پسر دقاق بود. سلطان کسی را پیش‌او فرستاده یکی از رؤسای آنان را برای ملاقات و عقد اتحاد خواست. سلجوقهم پسر خود اسرائیل را بخدمت محمود فرستاد.

محمود ویرا دستگیر ساخته در یکی از قلاع هندوستان محبوسش کرد. از حوالی سال ۴۱۶ ببعد سلاجقه پیوسته غزنویانرا چنانکه سابقاً مذکور افتاد در معرض تهاجم خود قرار میدادند تا آنکه ریاست این قوم پس ازسلجوق بپسرانش داوود و طغرل رسید. طغرل همانطوریکه در باب سلطنت سلطان مسعود شرح داده شد در سال ۴۳۱ در محل دندانقان غزنویان را شکست سختی داد و پس از این شکست در قصر شادیاخ در حوالی نیشابور بجای غزنویان بسلطنت ایران رسید.

طغرل بیك پس از دست یافتن به بلاد خراسان ، سیستان و کرمان را نیز متصرف شده بر ملك رحیم آخرین پادشاه دیلمی استیلا یافت (۴۴۷).

خلیفهٔ عباسی القائم بالله فرمان حکومت نقاط مفتوحه را برای وی فرستاده طغرل نیز بر آذربایجان و عراق عرب که اهالی آنجا بر ضد خلیفه بنای شورش و انقلاب را گذارده بودند مسلط شد . از طرف دیگر بدر خواست خلیفه بفتنهٔ بساسیری یکی از سردارانیکه بر خلیفه قیام کرده بغداد را متصرف شده بود خاتمه داد .

طغرل در سال ۴۵۵ مرد .

سلطنت الب ارسلان بعد از مرگ طغرل سلطنت به برادر زاده اش الب ارسلان رسید . این پادشاه عمید الملك کندری را که از نویسندگان معتبر آن دوره بود بوزارت خود انتخاب نمود . اما این وزیر پس از چندی بتحریك خواجه نظام الملك بقتل رسید و مقام وی بامر سلطان بخواجه داده شد .

دوران سلطنت این پادشاه بجنگ با عیسویان و بسط نفوذ اسلام در ارمنستان و نقاط دیگر عیسوی نشین مصروف شده است . باینمعنی که در همان ابتدای سلطنت با سپاهیانی عظیم بارمنستان رفته اغلبی از بلاد آن سر زمین از قبیل قیصاریه وسیواس را در تحت تصرف خود در آورد .

امپراطور رم ار مانیوس دیوجانوس چون از فتوحات الب ارسلان آگاهی یافت با عدهٔ کثیری در اوایل سال ۴۶۴ بجنگ وی آمد و در محل ملاذ گرد از الب ارسلان شکست سختی خورده خود او هم دستگیر شد . پس از این فتح کلیهٔ نقاط ارمنستان جزو قلمرو سلطنتی سلاجقه در آمد .

سپاهیان سلجوقی که همیشه عادت به ییلاق وقشلاق داشته زندگانی در دشتهای وسیع را بنقاط کوهستانی ترجیح میدادندآسیای صغیررابرای اقامتانتخاب کردندودرآنجا بتأسیس سلسلهٔ جداگانهٔ سلاجقهٔ آسیای صغیر قیام نمودند .

در اواخر سلطنت خود الب ارسلان که شنیده بود ترکهای قراق در حوالی بخارا و سمرقند با مردم بظلم وستم پرداخته اند برای دفع آنان با لشکری عظیم بدان

ناحیه رهسپار شد . ولی پس از عبور از رودخانهٔ جیحون بتوسط یکی از ترکان به قتل رسیده جسد وی را بمرو آوردند (٤٦٥) . سنائی در موضوع قتل وی چنین میگوید :

سر الب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون

بمرو آ تا بخاك اندر سر الب ارسلان بینی

سلطنت ملکشاه

بعد از قتل الب ارسلان ملکشاه پسر وی بسعی و اهتمام خواجه نظام‌الملك بسلطنت رسید . این پادشاه در مدت بیست سالهٔ سلطنت خود بهمراهی و تدبیر وزیر خود بر جمیع شاهزادگان سلجوقی از قبیل قاورد و تکش (برادر ملکشاه) غلبه یافته بر وسعت ممالك سلجوقی افزود . باین معنی که در سال ٤٧١ سلطان با لشکری عظیم از ماوراء النهر گذشته سمرقند را که در آن تاریخ در دست آل افراسیاب بود بچنگ آورد . از طرف دیگر بیت‌المقدس را از فاطمین مصر و انطاکیه را از دولت روم شرقی گرفت و متدرجاً بین النهرین ، عراق عرب ، گرجستان ، ارمنستان . آسیای صغیر و شام را در زیر نفوذ سلاجقه در آورد . داستان نوشتن حوالهٔ اجرت ملاحان جیحون بانطاکیه دلیلی قطعی بر وسعت متصرفات این پادشاه است .

سلطان ملکشاه چون بتنهائی از عهدهٔ ادارهٔ سر زمینی باین وسعت بر نمیآمد حکومت ایالات و ولایات مختلفه را بشاهزادگان و امراء سلجوقی داد و این مسئله خود باعث تجزیهٔ متصرفات سلجوقی شد . چنانکه در خوارزم خوارزمشاهیان . در کرمان سلاجقهٔ کرمان . در آسیای صغیر سلاجقهٔ روم و در آذربایجان و لرستان اتابکان روی کار آمدند وهریك ازآنها بتأسیس سلسله ای پرداخته که تا موقع استیلای مغول جنگهای خونینی با سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهیان کرده اند .

سلطان ملکشاه در اواخر سلطنت خود بتحریك امراء و درباریانی که نسبت به خواجه نظام الملك عداوت و دشمنی میورزیدند وزیر خود را معزول کرده مقام وی را بتاج الملك قمی داد .

میگویند چون نفوذ نظام الملک پیوسته فزونی می گرفت سلطان جهت عزل وی چنین نوشت : «که تو با من درملک شریکی وبی مشورت من هر تصرف که میخواهی میکنی و ولایات و اقطاع بفرزندان خود میدهی به بینی که بفرمایم دستار از سرت بردارند . اوجواب داد که آنکه ترا تاج داد دستار برسر من نهاد هر دودرهم بسته‌اند اند و با هم بپیوسته » .

باری با روی کار آمدن تاج الملک هرج و مرج غریبی در سراسر کشور بر پا شده شاهزادگان و امراء از هر گوشه ای سر بطغیان بر آوردند و خواجه نظام‌الملک در همان اوان در نهاوند بدست یکی از اسمعیلیها بقتل رسیده سلطان ملکشاه نیز یکماه پس از قتل وی بدرود زندگانی گفت (شوال ٤٨٥) .

تجزیهٔ متصرفات سلاجقه و سلطنت سنجر

شاهزادگان سلجوقی بعد ازمرگ ملکشاه برای تقسیم متصرفات وی با یکدیگر شروع بجنگ و جدال نمودند . باینمعنی که برکیارق پسر بزرگتر ملکشاه ومحمود فرزند دیگر وی اولی بهمراهی بزرگان و امراء و دومی بمساعدت ترکان خاتون زوجهٔ ملکشاه بسلطنت رسیدند . بهمین مناسبت بین این دو شاهزاده همواره نبرد و زدو خورد بر پا بود .

پس از مرگ ترکان خاتون (٤٨٧) محمود که بتنهائی قادر بمقاومت با برکیارق نبود درخواست مصالحه نمود . برای ملاقات این دو شاهزاده در اصفهان حاضرشدند . بعضی از امراء برکیارق را دستگیر ومحبوس ساخته محمود را بپادشاهی انتخاب کردند . اما در همان اوان محمود بمرض آبله درگذشت و برکیارق دو باره بپادشاهی رسید .

وزارت این پادشاه با مؤیدالملک یکی از پسران خواجه نظام الملک بود .

برکیارق حکومت خراسان را بسنجر برادر خود سپرد وچندی بعد دچار جنگ و جدال با برادر دیگر خویش محمد حاکم گنجه شد . بهمین مناسبت برکیارق با جمعی از سپاهیان بخیال سرکوبی وی افتاده در نزدیکی همدان جنگی بین فریقین

در گرفت . در این محاربه برکیارق شکست سختی بمحمد وارد آورد . اما محمد دست از مخالفت با برادر بر نداشته پنج بار بین طرفین محاربات شدیدی اتفاق افتاد که یکبار محمد و چهار بار بر کیارق فاتح شد . اما بالاخره محمد بربرکیارق دست یافته او را اسیر و محبوس ساخت و در سنهٔ ٤٩٨ بپادشاهی رسیده حکومت خراسان را کماکان بسلطان سنجر داد .

این پادشاه درمدت ۱۳ سال سلطنت خود مشغول بجنگ وجدال با اسماعیلی ها بوده است .

نزاع و مخالفت بین پسران ملکشاه باعث ضعف سلاجقه شده بر اثر حملات صلیبیون عیسوی فلسطین و شام از تحت تصرف سلاجقهٔ ایران خارج شد .

پس از فوت سلطان محمد سنجر که یکی از مشهور ترین آل سلجوق است بر تخت سلطنت جلوس کرد (٥١١) .

این پادشاه وقتی که بسلطنت رسید خودرا دچار مشکلات ومعضلات عدیده ای دید . باین معنی که متصرفات غربی سلجوقیان مورد نزاع بین فرزندان ملکشاه و امراء و اتابکان بود . سلطان سنجر در سال ٥١٣ برای رفع فتنهٔ محمود پسر سلطان محمد بعراق لشکر کشیده در نزدیکی ساوه شکست سختی بوی داد . اما چون پس از این شکست محمود بنای پوزش و عذرخواهی را گذاشت سنجر دوباره اورا بحکومت عراق منصوب گردانید .

پس از فوت محمود در سال ٥٢٥ سلطان سنجر برادر وی طغرل دوم را به حکومت عراق فرستاد . این شاهزاده تا موقع مرگ خود (٥٢٩) پیوسته بجنگ و نزاع با مسعود برادر خود روزگار گذرانده است . پس از مرگ وی بعضی ازامراء گرد برادرش مسعود را گرفته او را بحکومت عراق و برخی دیگر پسرش محمود را بسلطنت آذربایجان و ارمنستان انتخاب کردند .

جنگهای سلطان سنجر

سلطان سنجر تمام دوران سلطنت خود را مشغول بجنگ و نزاع بادشمنان مملکت بوده است . درسال ٥٣٣ علاء الدین

اتسز خوارزمشاه که همواره در خدمت سلطان بود براثرضدیت بعضی از امراءِ دولت بخوارزم فرارکرده بنای شورش و اغتشاش را برضد سلطان سنجر گذاردد .

سنجر نیز با لشکریانی عظیم بخوارزم رفته وی را سخت شکست داد . اما چون اتسز برای عذر خواهی پیش سنجر آمد او را دو باره بحکومت خوارزم منصوب کرد .

اتسز پس از چندی باترکان قرا ختائی متّحد شده بماوراء النهر هجوم کرد . سلطان سنجر بهمین مناسبت با لشکری عظیم بجانب سمرقند روانه شد و در محل قطوان نزدیك آنشهر شکست سختی از ترکان قراختائی خورده خوداوباجمیع امراء منجمله امیر تاج الدین ملك نیمروز ببلخ فرار کرد . پس از این واقعه ترکان قرا-ختائی بر ماوراء النهر استیلا پیدا کردند .

اتسز خوارزمشاه چون برشکست سنجر از قراختائیان اطلاع یافت باهمراهان خود بممالك سنجر هجوم آورده مرو و نیشابور را قتل و غارت نمود . اتسز پس از این کشتار بخوارزم مراجعت کرد و رسماً خود را سلطان خواند و رشید الدین وطواط قصیده ای در جلوس او بر تخت سلطنت بمطلع ذیل ساخت :

چون ملك اتسز بتخت ملك برآمد دولت سلجوق و آل وی بسر آمد

سلطان سنجربرای تلافی‌شکست‌قطوان درسال ٥٣٨ بخوارزم لشکر کشید وچون اتسز تاب مقاومت نداشت بنای عذر خواهی را گذاشت . اما پس از مراجعت سنجر دوباره اتسز سر بشورش و طغیان بر آورد . بهمین لحاظ سنجر در سال ٥٤٢ با جمعی کثیر روانهٔ خوارزم شده قلعهٔ هزار اسب را فتح نمود .

این پادشاه در سال ٥٤٣ بری رفت ودر آنجا سلطان مسعود سلجوقی بخدمت وی‌آمده مراسم اطاعت و بندگی را بجا آورد . درمدت اقامت سنجردر ری سیف الدین سوری و عزالدین غوری بر ضد بهرامشاه غزنوی در غزنین بنای مخالفت را گذارده بودند و بهرامشاه که خود را دست نشاندهٔ سنجر میدانست ایشانرا مغلوب و سر هر دورا بخدمت سنجر بری فرستاد .

سلطان سنجر در سال ٥٤٨ گرفتار حملات طوایف غز شد. قوم غز بین بحر خزر و آرال و جیحون مسکن داشته هر ساله مبلغی بعنوان باج و خراج بعمال سلطان سنجر میدادند.

اما بر اثر ظلم و ستم این حکام و عمال بنای شورش و اغتشاش را در سرا سر نواحی شمالی خراسان گذارده حتی قماج سردار سنجر را که بعزم جنگ با ایشان رفته بود بقتل رساندند.

سلطان سنجر بر اثراین پیش آمد بسیار غضبناك شده باسپاهیانیعظیم بدانصوب رهسپار گردید. رؤسای طایفهٔ غز چون خود را قادر بمقاومت نمیدیدند و از طرف دیگر شوکت وجلال سلطان سنجر باعث رعب و هراس‌آنان شده بود بنای عذرخواهی را گذارده حتی حاضر بپرداخت مالیات و خراج عقب افتاده گردیدند. سلطان به تحریك مؤید آی ابه و بُرنقش دو نفر از سرداران ترك خود باین پیش نهاد اعتنائی نکرده خود را مهیای نبرد ساخت.

اتفاقاً در جنگی که بین فریقین بوقوع پیوست سلطان با زوجه اش اسیر غز ها گردیده شهر مرو پایتخت وی پایکوب این طایفهٔ وحشی شد (٥٤٨).

در ایام اسارت سلطان رکن الدین ابوالقاسم محمود خاقان سمرقند که خواهر زادهٔ سنجر بود بدعوت اهالی خراسان بپادشاهی ایران رسید. رکن الدین از اتسز خوارزمشاه جهت رفع فتنهٔ طوایف غز وخلاصی سلطان سنجر طلب کمك و مساعدت نمود. اتسز بدعوت رکن الدین به خبوشان (قوچان) آمده با وی در خصوص اوضاع ایران و وسیلهٔ اخراج غزها ازاین سرزمین مشورت کرد. بالاخره قرار بر احضار جمیع امراء وسران سپاه نقاط مختلفهٔ مملکت ازقبیل ملك تاج‌الدین ابوالفضل‌صفاری و ابوالفتح رستم اسپهبد مازندران گذاشتند.

خوشبختانه در همان اوان سلطان سنجر بمساعدت مؤید آی ابه پس ازدوسال اسارت از چنگ ترکان غز خلاصی یافته به ترمذ آمد. اما پس از چندی بر اثررنج و زحمتی‌که در زندان دیده بود بدرود زندگانی گفت (٥٥٢).

پس از فوت خواهر زادهٔ وی رکن‌الدین ابوالقاسم محمود برتخت سلطنت ایران نشست و تا سال ۵۵۷ بدان مقام باقی بود . ولی در همین سال مؤید آی ابه وی را دستگیر و کور نمود .

بعد از رکن الدین ممالك خراسان و ماوراء النهر در معرض تهاجم حملات پی در پی خوارزمشاهیان و پادشاهان غور واقع گردیده پیوسته بین آنان نزاع وجدال برپا بود تا آنکه چندی قبل از هجوم مغول بایران این نواحی را سلطان محمد خوارزمشاه کاملا در تحت نفوذ و اقتدار خود درآورد .

اسمعیلیان

مذهب اسمعیلیه که باسامی مختلف باطنیه . تعلیمیه . قرامطه . سبعیه . ملاحده و فاطمی نیز نامیده میشود یکی از شعب تشیع و پیروان آن معتقد به هفت امام بوده اسمعیل پسر اما جعفر صادق را امام میدانستند .

مؤسس حقیقی این مذهب عبدالله بن میمون القداح است که فاطمیین ازاعقاب او بوده اند . این جمع معتقد بودند هرقسمتی از قرآن و حدیث دارای ظاهر و باطنی است که ظاهر آن مانند پوست وباطن مغز آن است و اگر کسی فقط پا بست ظواهر شرع باشد هرگز باساس وحقیقت آن پی نبرده همواره دچار مشقات و زحمات گونا گون خواهد بود . در صورتیکه هرکه بباطن توجه نماید ازرنج وعذاب ایمن خواهد بود .
درصورتیکه هرکه بباطن توجه نماید از رنج وعذاب ایمن خواهد بود . بعلاوه پیروان این مذهب به تأویل در احادیث و آیات شرع قائل بوده کسانیرا که منکر این اصل بودند ظاهری مینامیدند .

اسمعیلیها دو شعبه بودند : شعبهٔ ایرانی و شعبهٔ شام و مصر . چون شعبهٔ دوم از موضوع این کتاب خارج است فقط بذکر مختصری درخصوص اسمعیلیان ایران‌قناعت میشود . اشتهار این مذهب در ایران بواسطهٔ حسن صباح و پایداری وی در انتشار و اشاعهٔ عقاید دینی خود بوده است .

میگویند حسن صباح ازاولاد ملوك حمیر یمن بوده درابتدای جوانی درخدمت الب ارسلان پادشاه سلجوقی میزیسته است . اما چون این پادشاه پس از چندی بر اثراختلاف حساب دیوانی بین او وخواجه نظام الملك وزیر به حسن صباح مظنون شد دیگر این شخص نتوانست بایمنی در دربار سلطان سلجوقی زندگانی نماید . بهمین مناسبت در سال ٤٦٤ فرار اختیار کرده پس از آنکه چندی متواری بود بالاخره به ری رفت . اما در آنجا شنید که خواجه نظام الملك در پی دستگیر کردن اوست . لهذا آن شهر را نیز ترك گفته بشام هزیمت جست .

حسن صباح درمدت اقامت خود در شام بدعوت مردم بخصوص امراء وبزرگان مملکت میپرداخت . ولی در آنجا نیز از ترس خواجه نظام الملك نتوانست مدتی باقی بماند و برای پیدا کردن حامی و پشتیبانیقوی باصفهان بخدمت ابوالفضل نسبانییکی از متنفذین آن ناحیه رهسپار شد تا آنکه با مساعدت وی شروع بدعوت حکام وولات اطراف کرده بالاخره رئیس مظفر وحسین قائنی از بزرگان و معاریف امراء قهستان را با خود همراه نمود .

حسن صباح که روز بروز بر قدرت و نفوذش افزوده میشد در سال ٤٨٣ بقلعهٔ الموت (آشیانهٔ عقاب) رفته آنمحلرا بحیله از مهدی علوی که در آنجاحکومت داشت گرفت .

سلطان ملکشاه سلجوقی که بر شدت وکثرت اقتدار حسن صباح آ گاهییافت التون تاش یکی از امراء و سرداران خود را که در رود بار حکومت داشت مأمور دفع وی نمود . این سردار هم اغلبی از پیروان اسمعیلیه را بقتل رسانید . و لی پس از وفات وی دوباره کار دعوت حسن صباح رونق خاصی بخود گرفته در اطراف و جوانب موجبات زحمات مردم را فراهم میآورد . چون سلطان باین مسئله آ گاهی یافت تاش را باجمعی ازسپاهیان مأمور رفع فتنهٔ حسن نمود .

این سردار الموت را درتحت محاصره درآورده نزدیك بود آنجارا متصرف شود . ولی ابوعلی اردستانی حاکم طالقان که از مریدان حسن صباح بود بمساعدت وی

شنافته شکست سختی به تاش وارد آورد و چون در همان اوان خواجه نظام الملك
بدست یکی ازفدویان کشته شده خود سلطانهم وفات یافت کارحسن صباح بالاگرفت .
سلطان‌محمد سلجوقی بتوسط اتابك شیرگیر مدت هشت سال قلعهٔ الموت را محصور کرد
وچیزی نمانده بودکه آنجارا فتح نماید ولی‌مرگ وی باز باعث قوت‌کار اسمعیلیان شد

سلطان سنجر نیز مثل سایر پادشاهان سلجوقی بخیال رفع فتنهٔ حسن صباح
افتاد . ولی چون حسن ویرا بقتل تهدید نموده بود از این عمل صرف نظر کرده تا
آخر عمر بهیچ وجه مزاحم اونشد .

حسن صباح همواره برای آنکه جهت پیروان عقیدهٔ خود سر مشق باشد عمر
خود را به زهد و عبادت و گوشه گیری و عزلت میگذرانید . تمام اوقات او
به نوشتن کتب متعدده در خصوص اصول و فروع مذهب اسمعیلی و تأویلات آن
گذشته است .

حسن صباح در سال ۵۱۸ مرد و پس از وی کیا بزرگ امید رود باری به
جانشینی وی انتخاب شد . کیا بزرگ باتفاق امراء و متنفذین مملکت بخصوص ابو علی
اردستانی سابق الذکر و حسن آدم قصرانی بدعوت مردم پرداخته پیشرفت نمایانی در
این‌امر نمود . از طرف دیگربرای آنکه نفوذ و قدرت زیادی در انظار پیروان‌اسمعیلی
حاصل نماید در اصول عقاید و اقوال حسن صباح بهیچ وجه اعتراضی نکرده بعلاوه
ظاهر شریعت را نیز رعایت نمود .

کیا بزرگ درسال ۵۳۲ فوت کرد . اسمعیلیان ایران با حسن صباح‌هشت
نفر و مدت حکومت آنان صدو بیست و یکسال بوده است .

رکن الدین خورشاه بن‌علاء الدین‌محمد آخرین این‌سلسله ومعاصر هلاکوخان
مغول بوده که بالاخره بتوسط وی مقتول شده است . با قتل خورشاه هلاکو خان بر
کلیهٔ قلاع واستحکامات اسمعیلی‌ها از قبیل الموت . میمون دژ . آهن‌کوه . لنبه سر.
بهرام دژ . تاج و سروش وغیره درقهستان . خراسان و ولایات مرکزی ایران،دست
یافته بدولت آن طایفه خاتمه داد (٦٦١ ـ ٦٦٤)

اتابکان

اتابکان فارس چنانکه سابقاً اشاره شد طغرل سلجوقی پس از انقراض آل بویه بر فارس تسلط یافت . پادشاهان سلجوقی حکومت فارس را به بعضی از بزرگان و متنفذین دربار خود که در اصل جزو غلامان و بندگان دربار بودند میسپردند که متدرجاً بنام اتابك معروف شده اند .

اتابکان فارس ازاولاد سنقر بودند که چون جدّ اعلای او سلغور نام داشته به سلغریان یا اتابکان سلغوری نیز مشهور شده اند . این طایفه مدت صد و بیست سال یعنی از سال ۵۴۳ تا ۶۶۳ بر فارس حکومت کرده در واقع بر اثر حسن سیاست و تدبیر اتابکان آخری سلغری آن سر زمین از شرّ حملات و تهاجم قوم مغول رهائی یافته است

بیشتر دوران حکومت اتابکان فارس بجنگ و جدال با ملوك شبانکاره که بر نواحی واقعهٔ بین فارس و کرمان تسلط داشتند گذشته است .

در بین اتابکان فارس مشهور تر از همه سعد بن زنگی (۵۹۹ _ ۶۲۳) و پسرش ابوبکر (۶۲۳ _ ۶۵۸) است که در مدت فرمانروائی ایشان ایالت فارس از نظر وسعت و طرز ادارهٔ داخلهٔ آن ترقی فوق العاده ای کرده بخصوص مردم در آرامش و سکونت زندگانی مینمودند .

از وقایع مهم دورهٔ اتابکی سعد بن زنگی کوتاه کردن دست قطب الدین مبارز یکی از ملوك شبانکاره از کرمان و تصرف آن ناحیه است . اما در سال ۶۰۷ سلطان محمد خوارزمشاه ایالت کرمان را از چنگ اتابك سعد خارج کرده در سال ۶۱۴ وقتی که خود اتابك با جمعی از سپاهیان درعراق و ری پیشرفتهای نمایانی نموده بود بر وی دست یافت . ولی او را بشرط پرداخت چهار دانگ از عواید فارس دو باره بسمت اتابکی و حکومت آن ناحیه شناخت . اتابك سعد در اواخر سلطنت خود به ایجاد ابنیهٔ متعدده ای در شیراز پرداخته در حق فضلا و شعراء بنیکی و احترام

رفتار کرده است .

پس از مرگ سعدبن زنگی (٦٢٣) پسرش ابوبکر بحکومت فارس رسید . این اتابك در تمام دوران حکومت خود که قریب سی و پنج سال طول کشیده بحفظ روابط دوستی و وداد با اوکتای قاآن و هلاکوخان کوشیده است و با حسن سیاست و کاردانی فارس را بر اثر عدم لشکرکشی مغول بدان ناحیه آباد کرده در حق فضلا و شعرا مانند سعدی . مجدالدین همگر و محمد رازی باحترام و اعزاز تمامی رفتار نموده است .

این اتابك بر متصرفات خود نیز افزوده است . باین معنی که در سال ٦٢٨ بر مسقط و عمان و نقاط ساحلی خلیج فارس دست یافت و باین ترتیب شهرت فوق العاده ای دربین امراء آن عصر حاصل نمود .

پس از مرگ ابوبکر (٦٥٨) قدرت این خاندان بتدریج رو بزوال رفته بازماندگان سلغری پیوسته با یکدیگر بجنگ و نزاع مشغول بودند تا آنکه در دوران اتابکی ابش خاتون (٦٦٢ - ٦٦٣) هلاکو فارس را نیز متصرف شد (٦٦٣) .

اتابکان آذربایجان

این خاندان پنج تن (ایلدگز . محمد جهان پهلوان . قزل ارسلان . نصرت الدین ابوبکر . مظفرالدین ازبك) و دوران حکمروائی ایشان تقریباً ٩١ سال (٥٣١ - ٦٢٢) بوده است . ایلدگز مؤسس این سلسله یکی از غلامان خاصهٔ سلطان مسعود پادشاه سلجوقی بوده که از طرف وی بحکومت آذربایجان نائل آمده است .

این اتابك بر اثر ازدواج با زوجهٔ طغرل دوم سلجوقی اقتدار و نفوذ فوق العاده ای تحصیل کرده پسران وی قزل ارسلان و محمد جهان پهلوان که نتیجهٔ این ازدواج بودند شوکت و جلال اتابکان آذربایجان را بذروهٔ اعتلاء خود رساندند .

جهان پهلوان و قزل ارسلان برادران امی ارسلان شاه سلجوقی پسر طغرل دوم بوده بهمین مناسبت در دستگاه سلاجقه حائز اهمیتی خاص شدند . ارسلان شاه در سال ٥٥٦ بدستیاری ایلدگز بمقام سلطنت رسید و بسعی و کوشش ایلدگز

و پسرانش بر جمیع دشمنان مملکت غلبه کرده با کمال راحتی و آرامش بامر مملکتداری می پرداخت .

ایلدگز در سال ٥٦٨ مرد و پس از وی پسر بزرگش محمد جهان پهلوان قدرت فوق العاده ای حاصل کرده تا موقع مرگ خود (٥٨٢) در رتق و فتق کار های مملکتی بالاستقلال دخالت میکرد . پس از مرگ او قزل ارسلان زمام امور را دست گرفته باطغرل سوم سلجوقی پسرارسلان شاه بنای ضدیت و مخالفت را گذارد و درسال ٥٨٤ الناصر بالله خلیفهٔ عباسی‌را وادار بجنگ با وی‌نمود . اما درمحاربه ای که بین خلیفه وطغرل سوم اتفاق افتاد طغرل فاتح‌شد . اما سه سال پس از این‌واقعه قزل ارسلان سخت او را شکست داده خیال سلطنت را داشت ولی قبل از آنکه باین امر موفق شود بقتل رسید (٥٨٧) .

پس از قزل ارسلان قتلق اینانج بروی کار آمد که بخیال رسیدن بسلطنت ب طغرل سوم و ابوبکر نصرت الدین برادر خود بنای مجادله را گذارده در این محاربات همیشه شکست با قتلق اینانج بوده است که بالاخره برای تلافی از تکش خوارزمشاه درخواست مساعدت در دفع طغرل و اتابك ابوبکر نمود . از طرف دیگر ناصر خلیفهٔ عباسی نیز با طغرل خصومت میورزید . چه طغرل میخواست دست خلیفه را از امور سیاسی و دخالت در کار پادشاهان کوتاه نماید و این مسئله موجبات نارضایتی‌الناصر بالله را فراهم‌آورده او نیز از تکش خوارزمشاه در موضوع جنگ با طغرل کمك طلبید تکش در اوایل سال ٥٩٠ با جمعی کثیر از سپاهیان بحدود سمنان آمد و قتلق اینانج و اغلبی از امراء و متنفذین مملکت با کلیهٔ همراهیان خویش باستقبال وی حرکت کردند .

طغرل سوم که سپاهیانی عظیم تهیه دیده بود تا سه فرسنگی ری بجلوی تکش آمد . اما در جنگی که بین فریقین درگرفت بر اثر افراط در شرب شراب و لهو و لعب کفایت آنکه بتواند با تکش برابری نماید نداشته باعث انقراض سلاجقهٔ عراق‌شد . باین معنی که اتفاقاً در میدان نبرد بر اثر همان شرابخوارگی بسیار از اسب

بر زمین افتاده بتوسط قتلق اینانج مقتول شد و سر وی را به بغداد بخدمت ناصر خلیفه فرستادند.

پس از قتل قزل ارسلان که شخصی کافی و لایق بود دولت اتابکان آذربایجان رو بزوال و انحطاط گذاشت. چه قتلق اینانج پیوسته با برادرانش ابوبکر نصرت الدین و مظفر الدین اوزبك در جنگ و نزاع میزیست. از طرف دیگر منازعات و اختلافات وی با میانجق که بعنوان اتابکی یونس خان پسر تکش در عراق میزیست بیشتر باعث ضعف اتابکان آذربایجان شد و پس ازقتل قتلق اینانج بتوسط میانجق سستی فوق العاده‌ای درکار این خاندان بروز کرد تا آنکه درسال ۶۲۲ بتوسط سلطان جلال الدین منکبرنی بکلی از بین رفت.

فصل هفتم

خوارزمشاهیان

خوارزمشاهیان از اولاد انوشتکین غرجه (چون یکی از مردم غرجستان بوده به غرجه معروف شده است .) غلام بلکاتکین یکی از امراء سلطان ملکشاه سلجوقی بوده اند . سلطان ملکشاه چون انوشتکین بسیار لایق و کاردان بود شحنگی خوارزم را بدو سپرد . پس از مرگ انوشتکین پسرش قطب الدین محمد بمقام خوارزمشاهی رسید (۴۹۱) و تا آخر عمر بهمان منصب باقی بود .

اتسز خوارزمشاه

بعد از فوت قطب الدین محمد (۵۲۲) اتسز پسر وی بامر سلطان سنجر سلجوقی بخوارزمشاهی رسید . سنجر درحق اتسز بمهربانی و ملاطفت رفتار کرده در بین امراء خویش بوی بیشتر ازدیگران احترام و اعزاز میکرد .

اتسز نیز با کمال بندگی و اطاعت در اوایل نسبت به سلطان خدمت مینمود . حتی در اغلب از جنگها در رکاب سنجر حضور داشته از کمك و مساعدت در بارهٔ سلطان دریغ نمیکرد . چنانکه وقتی که پادشاه سلجوقی برای دفع طمغاج خان امیر ماوراءِ النهر نزدیك بود در میدان نبرد بقتل رسد اتسز با کمال شجاعت و رشادت باعث استخلاص سلطان از معرکه شد (۵۲۴) .

کار اتسز بر اثر خدمتگذاری به سنجر روز بروز بالا میگرفت . بهمین مناسبت

امراء ودرباریان نسبت بوی حسد میورزیدند . انسز که از این مسئله در بیم وهراس افتاده بود باجازهٔ سنجر بخوارزم رفت (٥٢٩) .

اما پس از چندی اقامت درخوارزم چون مردی جاه طلب و سلطنت جو بود بنای طغیان برضد سنجر را گذارده باحکام و فرامین وی اطاعت نمی‌نمود .

سلطان چون این بدید بخوارزم لشکر کشیده انسز را شکست سختی داد (٥٣٣) ومقام خوارزمشاهی را به برادر زادهٔ خود سلیمان بن محمد سپرد . بعد از مراجعت سنجر انسز باکسان خود سلیمان را از خوارزم بیرون کرده پس از اطلاع برشکست سنجر در جنگ با قرا ختائیان (٥٣٦) نام سلطان را از سکهٔ وخطبه انداخت و خود را رسماً پادشاه اعلام کرد (٥٣٦) .

سلطان سنجر برای سرکوبی انسز با جمعی کثیر از سپاهیان عازم خوارزم‌شد وچون انسز تاب مقاومت سلطان را نداشت از در عذرخواهی بر آمد . سنجر دوباره حکومت خوارزم را بدوسپرد . اما چون دوباره انسز بنای مخالفت را گذارده بود در اوایل سال ٥٣٨ سنجر بازبخیال رفتن بخوارزم افتاد . انسز که بر این قضیه آگاهی یافت قطعهٔ ذیل را بخدمت سلطان فرستاد :

مرا با ملك طاقت جنگ نیست　　بصلح ویم نیز آهنگ نیست
ملك شهریارست و شاه جهان　　گریز ازچنین پادشه ننگ نیست
اگر باد پایست خنگ ملك　　کمیت مرا پای هم لنگ نیست
تو اینجا بیائی من آنجا روم　　خدای جهان‌راجهان تنگ نیست

سلطان سنجر برای نکوهش وسر زنش انسز ادیب صابر ترمذی شاعر معروف راپیش وی فرستاد . اما چون درهمان اوان انسز دو نفر از فدائیان اسمعیلی را جهت قتل سلطان فریفته ادیب صابر نیز سنجر را باین مسئله آگاهی داده بود انسز آن شاعر نامی را درجیحون غرق ساخت .

سنجر بهمین مناسبت در سال ٥٤٢ با جمعی کثیر از سپاهیان عازم خوارزم شده ابتدا قلعهٔ هزار اسب را درمحاصره آورد . انوری که در این سفر جنگی باسلطان

همراه بود بامر وی دوبیتی ذیل را بر تیری نوشته بقلعه الداخت :

ایشاه همه ملك جهان حسب تراست　　وز دولت و اقبال جهان کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسب بگیر　　فردا خوارزم وصد هزاراسب تراست

رشید وطواط که در قلعه بود بیت ذیل را درجواب نوشت :

گر دشمنت ای شاه شود رستم گرد　　یك خر زهزار اسب تو نتواند برد

سنجر پس از فتح هزار اسب به خوارزم رفت . این بار نیز اتسز بنای عذر خواهی را گذارده سلطان نیز مثل دفعات پیش اورا بخشید .

اتسز در سال ۵٤۷ بربلاد جند وسقناق نیز دست یافته بر قدرت و شوکت وی افزوده گشت و در موقعیکه سنجر در حبس طایفهٔ غز بود همانطوریکه در شرح حال وی اشاره شد اتسز بخیال بدست آوردن تاج وتخت ایران وبدرخواست امراء وارکان دولت عازم خراسان شد . ولی چون سلطان سنجر از حبس نجات یافته بود بانجام مقصود خویش نائل نیامد .

خوارزمشاه در سال ۵۵۱ مرد و در موقعی که نعش او را بر میداشتند رشید وطواط دو بیتی ذیل را گفت :

شاها فلك از سیاستت میلرزید　　پیش تو بطبع بندگی میورزید
صاحب نظری کجاست تا درنگرد　　تا این همه سلطنت باین میارزید

ایل ارسلان

پس از مرگ اتسز (۵۵۱) پسرش ایل ارسلان بپادشاهی خوارزم مستقر گردید و در ابتدای سلطنت چندی مشغول نزاع با برادر کوچکتر خود و اتابك وی اغلبك که سر بشورش و طغیان بر آورده بودند شده بالاخره برادر را حبس و اغلبك را سیاست نمود . در سال ۵۵۳ ایل ارسلان بتقاضای ترکان قراق بدفع کوك ساغر خان سمرقند رفت . اما چون خاقان نمیتوانست در مقابل ایل ارسلان مقاومت نماید بتوسط ایلك امیر قرا ختائیان تقاضای صلح نمود . در سال ۵۵۸ این پادشاه چون بوی خبر رسیده بود که مؤید آی ابه پس از کور کردن خاقان رکن‌الدین محمود همانطوریکه شرحش در سابق گذشت بنای شورش

و اغتشاش را گذارده است عازم سر کوبی وی شد و او را در قصر شادیاخ نیشابور محاصره و وادار بصلح کرد .

پس ازمراجعت بخوارزم چون ترکان قراختائی بنای تعرض به قلمرو سلطنتی خوارزمشاهیان را گذارده بودند با جمیع لشکریان خود بجنگ ایشان رفت . ولی مقدمة الجیش وی بتوسط قراختائیان از پای در آمد و خود او هم بیمار شده پس از مراجعت بدرود حیات گفت (٥٦٠) .

منازعات تکش با سلطان شاه و سلطنت مستقل وی

پس از مرگ ایل ارسلان بموجب وصیت پسر کوچك وی سلطان شاه بر تخت سلطنت نشست . اما چون هنوز بسن رشد نرسیده بود مادرش ترکان خاتون زمام امور را بدست گرفت . تکش پسر بزرگتر ایل ارسلان چون این بدید کسی را پیش سلطانشاه فرستاده درخواست حکومت خراسان وبعضی از نقاط متصرفی پدر خویش را نمود . سلطانشاه که طبع شعر داشت در جواب برادر دو بیت ذیل را فرستاد :

هر که که سمند عزم من پویه کند ‌ ‌ ‌ دشمن ز نهیب تیغ من مویه کند

اینجا برسول و نامه بر ناید کار ‌ ‌ ‌ شمشیر دو رویه کار یکرویه کند

ملکشاه پسر تکش اشعار ذیل را درجواب عمّ خود گفت :

صد خنگ ترا خنجر برّان ما را ‌ ‌ ‌ کاشانه ترا مرکب و میدان ما را

خواهی که خصومت ازمیان برخیزد ‌ ‌ ‌ خوارزم ترا ملك خراسان ما را

سلطان شاه نیز دو بیتی ذیل را درجواب ملکشاه فرستاد :

ای جان عم این غم ره سودا گیرد ‌ ‌ ‌ وین قصهٔ نه در شما نه در ما گیرد

یا قبضهٔ شمشیر که خون پالاید ‌ ‌ ‌ یا دولت و اقبال که بالا گیرد

چون تکش و سلطانشاه نتوانستند با یکدیگر صلح نمایند بالاخره بنای جنگ و جدال را گذاردند .

تکش از دختر گور خان قراختائی وشوهرش فوما درمقابل دادن مبلغی بعنوان خراج در سال جمعی از سپاهیان گرفته بخوارزم رفت . سلطان شاه و مادرش

ترکان خاتون چون تاب مقاومت وی را نداشته بخراسان جهت طلب مساعدت پیش مؤید آی ابه از امراء سلطان سنجر که پس از فوت وی در خراسان قدرت و نفوذی داشت بناه بردند و تکش در سال ۵۶۸ پس از تسلط بر خوارزم مراسم تاجگذاری خود را بجا آورد . رشید وطواط در تهنیت جلوس وی چنین گفت :

جدّت ورق زمانه از ظلم بشست　　عدل پدرت شکسته ها کرد درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست　　در باب کنون که نوبت دولت تست

مؤید آی ابه بهمراهی سلطان شاه لشکریانی تهیه دیده بجانب خوارزم حرکت کرد ولی درجنگی که بین وی و تکش اتفاق افتاد فتح نصیب تکش شده مؤیدآی ابه بقتل رسید و سلطان شاه با ترکان خاتون بدهستان فرار اختیار کرد (۵۶۹) .

تکش در دهستان بر ترکان خاتون دست یافته وی را کشت . اما سلطان شاه جهت طلب مساعدت و کمك از طغانشاه پسر مؤید آی ابه بخراسان فرار نمود . بطور کلی مدت ده سال بین تکش و سلطانشاه زد و خورد دوام داشته با وجود آنکه چندین بار مصالحه کردند باز سلطانشاه سر بشورش و طغیان بر آورد تا آنکه پس از مرگ طغانشاه (۵۸۱) و سلطان شاه (۵۸۹) تکش بالاستقلال بسلطنت رسید .

چنانکه در مبحث مخصوص به اتابکان آذربایجان مذکورشد تکش در سال ۵۹۰ بدرخواست قتلق اینانج پسر اتابك جهان پهلوان جهت دفع طغرل سوم سلجوقی به عراق لشکر کشیده بالاخره بدولت سلجوقیان عراق خاتمه داد .

تکش حکومت عراق را به پسر خود یونس خان داده میانجق را به سمت اتابکی وی در آنجا روانه کرد (۵۹۱) .

خوارزمشاه چندین بار جهت منازعه با ناصر خلیفهٔ عباسی و میانجق که سر بشورش وطغیان بر آورده بود بعراق لشکر کشیده بالاخره در سال ۵۹۳ پس از تسلیم شدن میانجق برآن ناحیه دست یافت .

خلیفهٔ عباسی که میدید روز بروز بر قدرت و شوکت خوارزمشاه افزوده میشود فرمان حکومت عراق . خراسان و ترکستان را جهت وی بخوارزم فرستاد .

سلطان تکش چون دیگر از شر دشمنان خود راحت شده بود بخیال دفع ملاحده که در آن تاریخ قدرت و نفوذ فوق العاده‌ای پیدا کرده بودند کمر همت بست وابتدا در عراق قلعهٔ ارسلان گشای را که از مراکز مهم آن طایفه بود فتح نمود. سپس به قطب الدین محمد پسر خود که در آن تاریخ حکومت خراسان را داشت امر داد بدفع ملاحدهٔ خراسان و قهستان بپردازد و خود نیز مشغول تهیهٔ سپاهیان برای آمدن بخراسان و خاتمهٔ کار آنان گردید. ولی در همان اوان سخت مریض شده بدرود زندگانی گفت (۵۹۶).

سلطان محمد و انقراض خوارزمشاهیان

سلطان محمد خوارزمشاه پس از مرگ پدر بر سریر سلطنت نشست و از همان ابتدای پادشاهی دچار منازعه و زد و خورد با سلاطین غور شد.

در آن تاریخ دو برادر بنام سلطان غیاث الدین و ملك شهاب الدین در مملکت غور (افغانستان حالیه) حکومت داشتند. این دو امیر در سال ۵۹۷ بتحریك برادر زادهٔ سلطان محمد هندوخان پسر ملکشاه بخراسان لشکر کشیده مرو، طوس، جرجان وبسطام را متصرف شدند.

سلطان محمد چون این بدید با لشکریانی عظیم بقلمرو سلطنتی غوریان تاخته دو برادر مذکور را شکست سختی داد. اما چون از درعذر خواهی درآمدند دوباره ایشان را بحکومت غور برقرار کرد. در سال ۵۹۸ غیاث الدین فوت نموده ملك شهاب الدین با جمعی کثیر از لشکریان بخوارزم حمله برد. خوارزمشاه چون این بدید بتهیهٔ سپاهیان پرداخته باتفاق عثمان خان حاکم سمرقند و گور خان قراختائی ملك شهاب الدین را در نزدیکی خوارزم شکست عظیمی داد،

شهاب الدین برای تهیهٔ قوا بهندوستان فرار کرد و در سال ۶۰۲ در آنجا بقتل رسیده حکومت غور بدست محمود پسر غیاث الدین رسید. اما محمود نیز درسال ۶۰۹ بتوسط بعضی از امراء کشته شده اهالی تاج الدین علیشاه برادر سلطان محمد خوارزمشاه را که مدتی بود در دربار غوریان پناهنده شده بود بپادشاهی انتخاب

کردند . خوارزمشاه چون این بدید کسی را در خفا مأمور قتل وی نمود و بدین ترتیب سلسلهٔ غوریان را منقرض کرده تا سال ۶۱۱ بر کلیهٔ متصرفات غوریان دست یافت .

چون خوارزمشاهیان از زمان اتسز همواره به قرا ختائیان باج و خراج داده در موقع پرداخت آن نیز بوهن و درشتی با مأمورین ایشان رفتار میشد سلطان محمد بخیال افتاد که بهر وسیله ای باشد این خاندان را از بین ببرد . بهمین مناسبت با عثمان‌خان سلطان السلاطین صاحب سمرقند که او هم باجگذار قراختائیان وپیوسته درمعرض حملات شدید آنان بود متحد شده بمتصرفات ایشان‌حمله آورد . درنزدیکی سمرقند تا یانکوسردارقراختائیان شکست سختی‌خورده اسیر خوارزمشاه شد (۶۰۶)

سلطان محمد پس از این فتح بخارا را نیز متصرف شده باتفاق عثمان خان به خوارزم برگشت و دختر خود را به عثمان خان داد .

عثمان خان پس از مراجعت به سمرقند بنای ارتباط و دوستی با گور خان را گذارده حتی دختر وی را نیز به ازدواج خود در آورد . سپس با لشکریان خوارزم بید رفتاری پرداخته بالاخره امربقتل عام ایشان داد .

دختر خوارزمشاه که عثمان خان کمال بی‌احترامی را در حق وی روا میداشت بالاخره سلطان محمد را از اوضاع سمرقند مطلع ساخت . خوارزمشاه بعجلهٔ هرچه تمامتر به سمرقند لشکر کشید . ولی عثمان خان که خودرا قادر بمقاومت نمی دید تسلیم و بدرخواست دختر خوارزمشاه مقتول شد ۶۰۹ .

در همان اوان چنگیز خان قدرت نمایانی حاصل کرده قوم نایمان یکی از طوایف مغول‌را مغلوب نموده بود . کوچلك خان پسر آخرین پادشاه این قوم بخدمت گور خان قراختائی پناه جست و پس‌از چندی تهیهٔ لشکریان دیده باتفاق خوارزمشاه سلسلهٔ قرا ختائیان را منقرض ساخت .

این مسئله یعنی بر انداختن قرا ختائیان یکی از خبطهای بزرگ خوارزمشاه بوده است . چه مملکت قراختائیان تا آن تاریخ سدّ محکمی بین متصرفات مغول و

ممالك خوارزمشاهیان بوده آن دولت هیچگاه نمیگذاشت مغول به ایران راه یابند ولی پس از انقراض این خاندان بر اثر نفاقی که بین کوچلك خان و خوارزمشاه برای تقسیم متصرفات گورخان پیدا شده بود چنگیز خان باتفاق قوم اویغور ساکن حوالی نهر تاریم (ترکستان غربی حالیه) کوچلك را از بین برده با ایران مجاور و همسایه شد و بالاخره بین سنوات ٦١٤ و ٦١٩ یعنی در مدت پنج سال کلیهٔ متصرفات خوارزمشاهیان را از چنگ سلطان محمد بیرون آورد .

خوارزمشاه در سال ٦١٧ در جزیرهٔ آبسکون فوت کرده پسر وی سلطان جلال الدین منکبرنی با آنکه چندین بار با مغول شجیعانه جنگ نموده است باز به تصرف ممالك از دست رفتهٔ پدر خود نائل نیامد .

سلطان جلال الدین در سال ٦٢٨ بدست یکی از اکراد کشته شد و با مرگ وی دولت خوارزمشاهیان انقراض یافت .

بخش دوم

تاریخ اروپا

فصل اول

اکتشافات جغرافیائی

نظر اجمالی

در قرون وسطی مردم بکرویت زمین عقیده نداشتند و تصور میکردند بشکل مربعی است که اقیانوسی اطراف آن را احاطه کرده است. از طرف دیگر معلومات جغرافیائی آنان فقط منحصر بدنیای قدیم ونقاطی بود که بواسطهٔ لشکرکشیهای بزرگ ویا تجارت از دوراه معروف ابریشم و ادویه [۱] میشناختند: ولی متدرجاً بر اثر کشف قطب نما، ذوق به تجسس و تحقیقات در چگونگی اوضاع نقاط دور دست. معاشرت وآمیزش اروپائیان با مسلمین درجنگهای صلیبی و بالاخره میل بافزایش ثروت و تحصیل ادویه و فلزات و محصولات قیمتی هندوستان دامنهٔ اطلاعات جغرافیائی مردم اروپا وسعت یافت.

با وجود آنکه در اواخر قرون وسطی معلومات جغرافیائی اروپائیان ناقص بود باز عده ای از مردم آن سر زمین به نقاط دیگر برای جلب منفعت یا عقد قرار داد های سیاسی مسافرت کرده اند. چنانکه پاپ اینوسان چهارم و سن لوئی چندین بار عده ای را بعنوان سفارت به قرقروم پیش خان مغول جهت اتحاد با ایشان برضد

---

۱ - راه ابریشم راهی بود که پس از عبور از آسیا بدریای سیاه میرسید، راه ادویه از اقیانوس هند گذشته بمصر منتهی میشد.

مسلمانانی که درجنگ های صلیب شرکت جسته بودند فرستادند (۱۲۵۳-۱۲٤٦)
و در سال ۱۲۷۱ مارکوپولو ونیزی بچنین مسافرتی کرد وپس از اقامت بیست سال
در خانبالغ (پکن) پایتخت آن سر زمین باروپا مراجعت کرده درکتاب معروف خود
بنام لوالیوردمروی [1] اطلاعات نفیسی در خصوص نقاط مختلفهٔ چین و ژاپون وکثرت
ثروت وفلزات و جواهر قیمتی آن نواحی بدست اروپائیان داده است . این اطلاعات
و مسافرت ها بخصوص حس کنجکاوی و تتبع وتحقیق در مسائل علمی و جغرافیائی
بالاخره اروپائیان را بر آن داشت که بنقاط نا معلوم مسافرت نمایند .

اکتشافات پرتقالیها پرتقالیها ازاوایل قرن پانزدهم شروع باکتشافات کرده سیاحانی
چند ازمردم پرتقال در سواحل اقیانوس اطلس نقاطی راسیاحت
کردند تا آنکه در سال ۱٤۸۷ بارتلمی دیاز [2] بدون آنکه قصدی داشته باشد بر اثر
طوفان تا کاپ رفته دماغه ای را درآنجا کشف کرد که معروف به دماغهٔ امید نیك است .
سپس در سال ۱٤۹۸ ملاح دیگری بنام واسکودوگاما تا موزامبیك پیشرفت کرده
باتفاق یکی از ملاحان عرب بهندوستان رسید .

کسی که در پیشرفت اکتشافی پرتقالیها خدمات نمایانی کرده دن هانری پسر
ژان اول سلطان آن سر زمین است که در ایجاد مؤسسات تجاری و مدرسهٔ مخصوصی
برای فرا گرفتن فنون بحر پیمائی سعی بلیغی از خود نشان داده برای سهولت امر
دریا نوردی و تکمیل اطلاعات ملاحان کتب و نقشه های متعدد جغرافیائی گرد
آورده است .

این پادشاه جهت پیشرفت در محاربات با مسلمین مراکش نظر خاصی بامر
بحرپیمائی داشته است و همین مسئله باعث تهییج جمعی از دریا نوردان و سیاحان
دراکتشاف اراضی مجهول شده است .

پرتقالیها پس از کشف راه بحری هندوستان وبدست آوردن نقاط مهم بحرپیمائی و
تأسیس تجارتخانه های مهم موجبات عداوت و دشمنی اهالی ونیزرا که مردمی تاجر ونفع

---

1 - Livre des Merveilles 2 - Barthélemy diaz

دوست بودند فراهم آورده آنان را وادار باتحاد با مصریها و اعراب کردند . مدتی بین مصریها و ونیزیها از طرفی و از طرف دیگر پرتقالیا نزاع و زد و خورد بر پا بود تا آنکه در محل دیو[1] (دربحر احمر) پس از محاربه‌ای سخت کلیهٔ قوای دریائی ونیزیها و مصریها درهم شکسته سیادت و عظمت پرتقالیها فزونی گرفت .

از طرف دیگر آلبوکرك امیرالبحر پرتقالی در هندوستان پیشرفت های نمایانی کرده مالاکا . جاوه و جزایر ملوك را نیز متصرف شد وبدین وسیله تجارت پرتقال را رونقی بسزا داد .

پرتقالیها پس از کشف اراضی مجهوله به تسخیر آن نواحی نپرداخته فقط بایجاد تجارتخانه ها جهت تحصیل ثروت و اشغال مواضع بحری قناعت میکردند و همین مسئله یعنی عدم توجه بحفظ متصرفات خویش و وسعت روز افزون نواحی مکشوفه بالاخره باعث شد که این دولت در اواخر قرن شانزدهم قسمتی از مستعمرات خوداز قبیل جاوه و سوماترا را از دست داده مقام خود را به هلندیها که توجه خاصی بامر اکتشافات جغرافیائی میورزیدند بسپرند .

اکتشافات اسپانیولیها

در موقعی که ازراه جنوب پرتقالیها بهندوستان رسیدند اسپانیولیها هم از طرف مغرب خیال پیدا کردن طریق هندوستان راداشته تا بتوانند از منابع ثروتی آن سر زمین استفاده نمایند . باین معنی که کریستف کلمب یکی ازاهالی ژن بامر فردینان و ایزابل پادشاه و ملکهٔ دو ایالت آراگون و کاستیل دراسپانیا چهار سفرکرده است .

کریستف کلمب که از سن چهارده سالگی علاقه و عشق مفرطی بامربحرپیمائی داشت در سال ۱٤۷۸ به پرتقال رفته عقاید خود را راجع بکرویت که بیشتر بر اثر مکاتبهٔ با توس کانلی[2] یکی از علماء معروف ایطالیا حاصل شده بود در آنجا انتشار داد . اما چون پرتقالیها با وی همراهی نکردند بخدمت فردینان و ایزابل در آمده در سال ۱٤۹۲ با سه کشتی که باصطلاح آن زمان کاراول میگفتند از اسپانیا

---

۱ ــ Diu ۲ ــ Toscanelli

حرکت کرد. کلمب ابتدا بجزایر خالدات رسیده سپس سان سالوادور[۱] . کوبا وسن دومینگ[۲] را نیز کشف کرد و پس از هفت ماه مسافرت در سال ۱۴۹۳ باسپانیا مراجعت نمود.

این سیاح سه سفر دیگر نیز کرده تا جزایر آنتیل و تنگهٔ پاناما پیشرفت کریستف کلمب تا موقع مرگ خویش تصور میکرد که بهندوستان رسیده هیچگاه باین مسئله پی نبرده بود که دنیای جدیدی را کشف کرده است. ولی بعد ها پس ازمسافرت امریکو و سپوس بدان نواحی معلوم شد که نقاطیرا که کریستف کلمب سیاحت کرده سر زمین دیگری غیر از هندوستان است و چون کلمب اولین کسی بود که بدان نواحی رفته بافتخار کشف وی قسمتی از امریکا را کلمبیا (منسوب باو) نام نهادند.

سفر دور دنیا و تصرف مکزیك و پرو

ماژلان[۳] یکی از ملاحان معروف قرن شانزدهم بخیال رسیدن بهندوستان و کشف نواحی ادویه خیز شروع بمسافرت کرده پس ازطی ساحل امریکای جنوبی به تنگه ای رسید که امروزه باسم وی معروفست. ولی بعد از رسیدن بجزایر فیلیپین بتوسط بومیان آن سرزمین بقتل رسیده سباستین دل کانو[٤] یکی از همراهان او مسافرت وی را تعقیب کرد و پس از عبور از دماغهٔ امید نیك باروپا برگشت و باین ترتیب گردش دور دنیا بانجام رسیده کرویت زمین عملا ثابت شد.

اسپانیولیها بر عکس پرتقالیها که مردمی تاجر بوده فقط بقصد داد و ستد وتهیهٔ ثروت با کتشافات جغرافیائی میپرداختند جز تصرف نواحی مکشوفه و استخراج معادن طلا و نقره و حمل آن باروپا نظر دیگری نداشتند. روی همین اصل بود که مکزیك و پرو کشف شد. باین معنی که فرنان کورتز با عده ای قلیل از اختلافات آزتکها[۵] و امپراطوران آنها با بومیان مکزیك استفاده کرده در مدت چهار سال (۱۵۱۹ ـ ۱۵۲۲) سراسر آن سر زمین را متصرف شد.

---

۱ - San salvador ۲ - Saint - Domingue ۳ - Magellan

٤ - Sebastien del cano ۵ - Aztèques

از طرف دیگر فرانسوا پیزار[1] و الماگرو[2] دو نفر راه زن اسپانیولی در سال ۱۵۳۲ با جمعیت قلیلی وارد پرو شده بر آتاهوآلپا[3] امپراطور آن سر زمین که از خاندان این کا[4] بود دست یافته آن جا را در تحت تصرف خود درآوردند اما پیوسته بین اهالی و اسپانیولیها بر اثر جور و ظلم شدیدی که پیزار و آلماگرو نسبت به بومیان روا میداشتند جنگ و جدال بر پا بود تا آنکه آل ماگرو بتوسط پیزار کشته شد و خود پیزار در جنگ همراهان الماگرو افتاد و شارلکن حاکمی از جانب خود بدان سر زمین فرستاد و بدین وسیله رسماً پرو را جزو متصرفات خویش کرد .

نتایج اکتشافات جغرافیائی

بر اثر اکتشافات پرتقالیها و اسپانیولیا و کشف دماغهٔ امیدنیک تجار بجای تجارت از طریق دریای مدیترانه امتعهٔ خود را از راه دماغهٔ امید نیک از آسیا باروپا حمل و نقل میکردند . بهمین مناسبت دریای مدیترانه و بنادر ژن . مارسی . ونیز و اسکندریه از اهمیت سابق خود افتاده جای آنها را در تجارت بنادر پرتقال . اسپانیا . فرانسه . هلند و انگلیس گرفتند . از طرف دیگر بواسطهٔ استخراج معادن امریکا طلا و نقره در اروپا زیاد شد . منتهی خود اسپانیولیها بر اثر تحصیل ثروت فراوان به تن آسانی خو گرفته از نظر صنعت پست و ضعیف شدند و امتعهٔ لازمه را از سوداگران و تجار خارجی میخریدند . این قضیه خود باعث شد که تجاری که از طبقهٔ متوسط بودند ثروتمند شده در امور سیاسی و اجتماعی صاحب نفوذ و اهمیت فوق العاده ای گردیدند . بعلاوه نتیجهٔ مهمی که از اکتشافات جغرافیائی حاصل شد واژگون شدن افکار و تصورات قدیمه بخصوص کسادی بازار لاف و گزاف روحانیون هیچ ندان که جمعی مردم ساده را دستخوش افکار سخیف خویش کرده بودند میباشد . درعوض این اکتشافات افکار مردم را بجانب تجدد صنعتی . ادبی و مذهبی سوق داد .

---

۱ - Pizarre ۲ - Almagro ۳ - Atahualpa ۴ - Inca

فصل دوم

تجدد ادبی و صنعتی (رنسانس)

مقصود از رنسانس [1] تجدد ادبی و صنعتی و در واقع باز گشت سبك ادبیات . شعر و هنر دوران قدیم در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم در روپاست . چه هنر مندان و نویسندگان ایطالیا . فرانسه . هلند و آلمان قرون پانزدهم و شانزدهم نهضتی در عالم ادب وهنر برپا کرده روش قدیم را در آثارصنعتی و نوشتجات خود احیاء نمودند .

در قرون وسطی نمیشود گفت که ادبیات و صنعت ترقی نکـرده است . چه نویسندگان و صنعتگرانی در ایطالیا . فرانسه و نقاط دیگر اروپا وجود داشته اند که در اثر پیدایش آئین مسیح و انتشار قواعد و اصول آن دین درنوشتجات و صنایع خود بیشتر مضامین و آثار مذهبی را دخالت داده اند . نویسندگان اصلا توجهی به افکار شعرا و نثر نویسان یونان و رم قدیم نداشته هنرمندان نیز در معماری و طرز ساخت ابنیه از آثار برجسته و ذیقیمت صنعتگران دو مملکت مزبور تقلید نکرده اند .

در ظهور رنسانس عللی چند دخالت داشته که ما ذیلا بشرح آن میپردازیم :

۱ ـ ظهور پیشقدمان رنسانس در قرن چهاردهم و پانزدهم و سایل ترقی و تکمیل صنایع و ادبیات را در اروپا فراهم آورده است ودرواقع این جمع با توجه به

---

[1] ـ Renaissance

آثار قدیمهٔ یونان و رم باعث انتشار فکر تجدد و بازگشت باصول قدیمه شده اند . پیشقدمان ادبی و صنعتی ایطالیا شهرت و اهمیت فوق العاده ای پیدا کرده اصلا با فرانسویان قابل مقایسه نیستند .

ازمعتبر ترین نویسندگان وشعراء قبل از دوران رنسانس ایطالیاکه درپیشرفت و تکمیل ادب زحمت کشیده اند . دانت [۱] (۱۲۶۵-۱۳۲۱) صاحب کتاب دیوین کمدی [۲] . پترارك [۳] (۱۳۰۴ - ۱۳۷۴) و بکاس [٤] (۱۳۱۳ - ۱۳۷۵) مصنف کتاب معروف دکامرن [۵] در تشریح فساد اخلاق طبقهٔ روحانیون میباشند .

هنرمندان و صنعتگران قرون چهاردهم و پانزدهم مملکت ایطالیا بسیارند . از همه معروفتر گیوتو [٦] (۱۲۶٦ - ۱۳۳٦) برونلس کو [۷] (۱۳۷۵-۱٤٤٤) گیبرتی [۸] (۱۳۷۸ - ۱٤۵۵) و دوناتلو [۹] (۱۳۸۳ - ۱٤٦٦) از اهالی فلورانس بوده اند و آثار معتبری در معماری ومجسمه سازی ازخود بیادگارگذاشته اند .

۲ - رنج و زحمتی که اغلبی از دوستداران علم و هنر در پیدا کردن آثار ادباء و نویسندگان قدیمی یونان و رم متحمل شده اند نیز علت دیگری جهت توجه مردم به رنسانس و تجدد افکار نویسندگان قدیم شده است .

کتب و نوشتجات تاریخی . فلسفی و ادبی یونانیان وروميان بیشتر بتوسط روحانیون که میخواستند علم و ادب را منحصر بخود نمایند در کلیساها و صوامع مخفی بود واغلب اتفاق میافتادکه برای استفادهٔ ازکاغذ های پوستی جهت نگاشتن ادعیهٔ کتابهای گرانبها را پاك میکردند

بهمین واسطه کسی از وجود آنها اطلاعی نداشت تا آنکه بعضی از فضلاو کسانیکه تمایل به احیای آثار قدیمهٔ داشتند با تحمل زحمات و صرف ثروت فراوان اینقبیل

---

۱ - Dante ۲ - Divine Comédie ۳ - Pétrarque ٤ - Boccace
۵ - Décaméron ٦ - Giotto ۷ - Brunelfesco ۸ - GuiBerti
۹ - [D]onatello

کتابها را از بوتهٔ فراموشی خارج کرده درکتابخانه هائی مخصوص گرد آوردند . میگویند کاردینال بساریون [۱] (۱۳۹۳ ـ ۱۴۷۲) که اصلا یونانی و مقیم ایطالیا بود برای بدست‌آوردن ۶۰۰ تألیف یونانی بیش از یکملیون و نیم فرانك بمصرف رسانده است . کسانیرا که میل به زنده کردن آثارقدیمی داشتند ودرتألیف یونانی وایطالیائی تحقیقات وتبلیغات کرده دیگران را نیز وادار به جستجو و تفحص در آثار نویسندگان نموده اند اومانیست [۲] نام نهاده اند .

آثار و تصنیفات نویسندگان وشعراء قدیم کم کم براثراختراع فن چاپ دردسترس عموم گذارده شده نویسندگان وشعراء رنسانس نیز از افکار و سبك آنها تقلید نمودند .

۳ ـ بالاخره علت اساسی ظهور رنسانس وجود مشوقینی در بین پادشاهان . نجباء و اصیلزادگان‌آن دوران مانند بعضی پاپها درایطالیا . خاندان مدیسی درفلرانس و فرانسوای اول در فرانسه بوده است . این جمع باعتبار تشبیه با مسن [۳] حامی ویرژیل و هوراس از بزرگترین نمایندگان ادبیات دوران قدیم ایطالیا به مسن ها معروف شده اند .

تجدد در ایطالیا

نویسندگان معتبر دوران رنسانس‌ایطالیا چهارنفرند بقرار ذیل مایکاول [۴] (۱۴۶۹ ـ ۱۵۳۰) از اهل فلورانس و ابتدا منشی‌مخصوص‌جمهوری آن ایالت بوده درسن چهل سالگی شروع بنوشتن کرد . کتاب معروف وی لوپرنس [۵] است که درآن درموضوع سیاست‌آن عصر ایطالیا و مظالم سزار-بورژیا [۶] شرح مبسوط قابل توجهی آورده است .

آریوست [۷] (۱۴۷۴ ـ ۱۵۳۳) از اهالی مدن [۸] وصاحب کتاب معروف لورلان فوریو [۹] درموضوع حوادث رلان در جنگهای شارلمانی با سارازن [۱۰] هابوده در دربار دوك دوفرار [۱۱] شهرت فوق العاده ای داشته است .

---

۱ - Bessarion ۲ - Humaniste ۳ - Mécène ٤ - Machiavel ٥ - Le Prince
٦ - César Borgia ۷ - Arioste ۸ - Modéne ۹ - Le Roland Furieux
۱۰ - Sarrasins ۱۱ - De Ferrare

گیشاردن [۱] (۱۴۸۲ ـ ۱۵۴۰) که او نیز از مردم فلورانس و صاحب کتابی است در تاریخ ایطالیا .

لوتاس [۲] (۱۵۴۴ ـ ۱۵۹۵) که در کتاب لاژروزالم دلیور [۳] موضوع جنگهای صلیب و وقایع آن را بنظم در آورده است . در دورهٔ تجدد صنعتی در ایطالیا عدهٔ بیشماری از معماران ونقاشان معتبر ظهور کرده اند که ازین آنها فقط بذکر اسامی لئوناردو ونسی . میکل آنژ . رافائل . پول ورونز [٤] وتی‌سین [٥] قناعت میشود .

تجدد در فرانسه

در فرانسه نیز مثل ایطالیا عدهٔ زیادی از معماران ونویسندگان ظهور کرده اند ولی استادان ونویسندگان فرانسه بهیچوجه بپای هنرمندان ایطالیائی نرسیده اند . کلمان مارو [٦] (۱۴۹۷ ـ ۱۵۴۴) . رنسار [۷] (۱۵۲٤ـ ۱۵۸۵) . رابله [۸] (۱۴۹۵ـ۱۵۵۹) صاحب کتاب معروف گارگانتوا [۹] وپانتا گروئل [۱۰] ومون تنی [۱۱] (۱۵۵۳ـ۱۵۹۲) از معتبرترین نمایندگان ادبیات فرانسه درقرن شانزدهم بشمار میروند .

پیرلس کو [۱۲] (۱۵۱۰ـ۱۵۷۸) . فیلی بردولوم [۱۳] (۱۵۱۵ ـ ۱۵۷۰) و ژرمن پیلون [۱٤] (۱۵۳۵ـ ۱۵۹۰) ازحجاران و معماران معروف فرانسه اند که آثار ایشان مربوط به دوران سلطنت هانری دوم وکاترین دومدیسی است .

---

۱ - Guichardin ۲ - Le tasse ۳ - La Jerusalem Délivrée
٤ - Paul veronèse ٥ - Titien ٦ - Clement marot ۷ - Ronsard
۸ - Rabelais ۹ - Gargantua ۱۰ - Pantagruel ۱۱ - Montaigne
۱۲ - Lescot ۱۳ - Philibert de l'orme ۱٤ - Germain Pilon

فصل سوم

نظر اجمالی باوضاع ممالك اروپای غربی

در اواخر قرن پانزدهم

مملکت فرانسه در اواخر قرن پانزدهم سلطنت فرانسه به یکی ازخاندان والوا بنام شارل هشتم رسید . این پادشاه عموزادهٔ لوئی یازدهم بود که (۱۴۹۸) پس از فوت وی که اولادی نداشت برسریرسلطنت فرانسه مستقر گردید. مملکت فرانسه هنوز وحدت ارضی نداشته قسمتهائی‌از آن سر زمین در دست دوکها و کنتها یا در تحت تصرف بیگانگان بود .

باین معنی که فلاندر و آرتوا [۱] بر اثر ازدواجی که ماکزیمیلین پادشاه اطریش با ماری دو بورگنی کرده جزو قلمرو سلطنتی خاندان هابسبورگ بشمار میرفت . از طرف دیگر ایالاتی مانند دوك نشین های بوربون و متصرفات خانوادهٔ دالبر [۲] در جنوب بطور استقلال حکومت داشته بفرامین پادشاه اطاعت نمیکردند .

با این حال پادشاهان فرانسه درقلمروسلطنتی خویش با کمال اقتدار و جلال حکومت داشتند و حکام و ولات و مأمورین قضائی که در قسمتهای شمالی معروف به بائّی [۳] و پروو [۴] بوده در نواحی جنوبی سنشال [۵] وبل [۶] نام داشتند باطراف

---

۱ - Artois ۲ - D'albert ۳ - Bailli ٤ - Prévôt ٥ - Sénéchal
٦ - Baile

و جوانب جهت رتق و فتق امور مملکتی و دریافت مالیات می‌فرستادند.

شارل هشتم و اسلاف وی در تنظیم سپاهیان و ایجاد لشکریان جاویدان سعی بلیغی از خود نشان داده همواره مستعد و آماده برای دفاع مملکت در مقابل اجانب بودند.

مملکت انگلیس

در سال ۱۴۸۵ سلطنت انگلیس با هانری هفتم مؤسس سلسلهٔ تودور بود. در دوران سلطنت این پادشاه اسکاتلند جزو قلمرو سلطنتی انگلیس نبوده باستقلال حکومت میکرد.

از طرف دیگر بر اثر جنگهای هولناك دو خاندان لانکاستر و تودور معروف به محاربات دوگل موجبات ضعف انگلیس فراهم آمده دیگر آن قدرت و عظمت سابق را نداشت. ولی هانری هفتم برای تزیید ثروت مملکت بهر وسیله ای بود تسهیلاتی در امر تجارت قائل شده مسافرین و سیاحان را جهت جلب ثروت و مال تهییج بمسافرت های اکتشافی در نقاط مختلفهٔ افریقا مینمود.

امپراطوری آلمان

آلمان با وجود آنکه یکی از پروسعت ترین ممالك غربی اروپا بود از نظر وضع حکومت ومقررات داخلی و تشکیلات راجع برتق و فتق امور مملکتی چندان قدرتی نداشت چه در اواخر قرن پانزدهم به دولتهای کلیسائی و انتخابی تقسیم شده قریب چهار صد ناحیه که هر یك دارای امیری مستقل بود در آن سر زمین وجود داشت.

امراء هفتادگانهٔ ترو[1]. کولونی. مایانس. پالاتینا. ساکس. بهم وبراندبورگ قدرت و شوکت فوق العاده ای داشته عزل و نصب امپراطوران آلمان که در واقع اقتداری نداشتند با آنان بود.

دیت که همان پارلمان آلمان باشد حائز نفوذ فراوانی بوده امپراطور بهیچ‌وجه نمیتوانست آزادانه وبدون مشورت با اعضاء آن بکار های مملکتی و یا جنگ با اجانب بپردازد. امپراطور آلمان علاوه بر دیت بایستی از مجالس سه گانهٔ امراء هفتگانهٔ

1 - Trèves

انتخاب کنندم . شهر ها و شاهزادگان نیز برای وضع مالیات یا عقد صلح و مبادرت جنگ تحصیل اجازه نماید . باین ترتیب امپراطور فقط اسمی بی مسمی و درواقع مجری نیات دول آلمان بوده است .

مملکت اطریش سلطنت اطریش در پایان قرن پانزدهم با ماك زیمیلین یکی از اعضاء خاندان هابسبورگ بود . هریك ازپادشاهان این خانواده همیشه در ایام حیات خویش با تشریفات مذهبی پسر خود را بولایتعهدی انتخاب می کردند . باین ترتیب با وجود آنکه سلطنت انتخابی بود همواره اعضاء دودمان هابسبورگ بپادشاهی میرسیدند .

ماك زیمیلین در سال ۱۴۷۷ بر اثر وصلت با ماری دو بورگنی دختر شارل اونمرر[۱] چنانکه اشارت شد فلاندر . فرانش کنته . آرتوا . لوکزامبورك وبعضی نقاط دیگر را بعنوان جهیزیهٔ زنش جزو متصرفات خود نمود . سپس ژان لافول[۲] وارث مملکت اسپانیا را در سال ۱۴۹۶ بازدواج فیلیپ لوبو[۳] پسر خود در آورد و با این ازدواجها و وصلتها پیوسته بر قلمرو سلطنتی خود افزوده تاآنکه در اوایل قرن شانزدهم قدرت و نفوذ وی بحدی رسید که پادشاهان فرانسه در بیم و هراس میزیستند .

مملکت اسپانیا فردینان پادشاه آراگون در سال ۱۴۶۹ ایزابل ملکهٔ کاستیل را به از دواج خود در آورده متحداً بخیال بیرون کردن اعراب از اسپانیا افتادند و بالاخره پس از یك سلسله محاربات در سال ۱۴۹۱ غرناطه پایتخت مسلمین را در تحت محاصرهٔ شدیدی در آورده بعد از نه ماه آن شهر را متصرف شدند .

مسلمین پس از این شکست بکلی ازاسپانیا خارج ودر اراضی مراکش مستقر شدند . فردینان و ایزابل در ترقی اسپانیا خدمات نمایانی کرده حتی برای آنکه

Philpe le beau - ۳   Jeanne La Folle - ۲   Téméraire - ۱

مسلمین و یهودیان را بکلی از سر زمین خود بیرون کنند بعنوان تفتیش در عقاید مردم انکیزیسیون [۱] را ایجاد نمودند وچون تعصب شدیدی نسبت بمذهب کاتولیك میورزیدند هر که را آئینی جز آن مذهب بود در تحت آزار و شکنجهٔ سختی قرار میدادند .

چنانکه سابقاً اشارت شد در زمان همین ملکه و پادشاه بود که کریستف کلمب چهار بار بر اثر تشویق آنان بامریکا سفر کرده باعث شد کـه دولت اسپانیا در آن سر زمین متصرفاتی چند بدست آورد .

---

۱ - inquisition

فصل چهارم

رقابت فرانسه واطریش

محاربات ایطالیا

چون رنه دانژو[۱] پادشاه ناپل در سال ۱۴۸۰ فوت کرد مطابق وصیت نامهٔ وی بایستی سلطنت ناپل به لوئی یازدهم پادشاه فرانسه برسد.

لوئی یازدهم که پادشاهی عاقل وسائس بود میدانست ادارهٔ سرزمینی دوراز فرانسه کار آسانی نیست . بهمین واسطه اقدام بضبط ناپل ننمود . در صورتیکه جانشینان وی که بسیار جاه طلب بودند محاربات چندی در ایطالیا نموده که بالاخره موجبات نزاع سی ونه سالهٔ خاندان فرانسه و اطریش را فراهم آورده اند .

جنگهای ایطالیا از سال ۱۴۹۴ تا ۱۵۱۸ دوام داشته که در اواخر یعنی در زمان لوئی دوازدهم بواسطهٔ آنکه والان تینین ویس کنتی دختر ژان گالئاس دوک میلان را دوك دورلئان جد لوئی دوازدهم بازدواج خود در آورده بود فرانسویان در میلان نیز حقی برای خود قائل بودند . این مسئله نیز علت دیگری برای جنگ های ایطالیا شده است .

از طرف دیگر وجود شارلکن و ایجاد امپراطوری پر وسعت اطریش که برابر

---

۱ - RenéD'anjou

ازدواج ها و وصلتها اسپانیا . شمال ایطالیا . آلمان . نواحی شمالی فرانسه . مکزیك و پرورا شامل میشد حس رقابت و دشمنی فرانسه را که بیشتر از سایر دول اروپای غربی استقلال خود را در معرض خطر میدید تهییج و تحریك کرد .

محاربات فرانسه را در دوران سلطنت شارل هشتم . لوئی دوازدهم . فرانسوای اول و هانری دوم میتوان بدو دوره تقسیم نمود :

۱ ـ محاربات ایطالیا که از ۱٤۹٤ شروع و به ۱۵۱۸ ختم میشود .

۲ ـ جنگهای خاندان فرانسه و اطریش که بین سنوات ۱۵۲۰ ـ ۱۵۵۹ اتفاق افتاده است .

لشکر کشی بناپل و تصرف میلان

شارل هشتم پادشاه فرانسه درسال ۱٤۹٤ با جمعی ازسپاهیان خویش وارد ایطالیا شده اهالی میلان و فلورانس با کمال شعف و شادمانی از وی استقبال کردند . در جنگ مختصری که بین وی و سپاهیان ناپل اتفاق افتاد فرانسویان غالب شده پادشاه ناپل به جزیرهٔ سیسیل فرار اختیار کرد .

شارل هشتم در سال ۱٤۹۵ در ناپل تاج پادشاهی آن سرزمین را برسر گذارد . در موقع مراجعت بفرانسه ماکزیمیلین پادشاه اطریش با فردینان و ایزابل پادشاه و ملکهٔ اسپانیا و الکساندر بورژیا پاپ اتحاد کرده در یکی از نقاط صعب العبور آپنن بنام فورنو [۱] از عبور فرانسویان ممانعت نمود . اما توپخانهٔ فرانسه دشمن را بکلی از پای در آورده شارل بدون دادن تلفات زیادی بفرانسه مراجعت کرد .

شارل هشتم درواقع از این سفر جنگی نتیجه ای نبرد . چه ناپل بمحض مراجعت وی دوباره استقلال یافت . پس از مرگ شارل هشتم لوئی دوازدهم عموزادهٔ وی در سال ۱٤۹۸ بسلطنت رسید و سال بعد از تاجگذاری خود در ظرف هفت ماه ناپل را متصرف شد .

---

۱ ـ Fornoue

لشکر کشی لوئی دوازدهم بناپل و جنگ با ونیزیها

لوئی دوازدهم از ترس آنکه مبادا فردینان پادشاه اسپانیا ب فردریك سوم پسر عم خود که در آن تاریخ سلطنت ناپل را داشت کمك و مساعدت نماید با وی برای تصرف ناپل و تقسیم آن اتحادی برقرار کرده در سال ۱۵۰۰ بآسانی آنجارا متصرف شد . ولی پس ازچندی بیشتر بواسطهٔ سختی نگاهداری آن سر زمین آنجا را بفردینان واگذار کرد (۱۵۰٤) .

ژول دوم پاپ که میخواست دست بیگانگان را از مملکت ایطالیا کوتاه کند همواره در صدد آن بود که قوای دولی که در آن سر زمین نفوذی داشتند ضعیف نماید. بهمین مناسبت بافردینان . ماکزیمیلین . لوئی دوازدهم اتحادی برضد ونیزیها که در آن تاریخ در ایطالیا قدرت وشوکتی حاصل کرده بودند بر قرار کرد و فرانسویان در ناحیهٔ آ گ نادل [1] ونیزیها را بکلی از پای در آوردند (۱۵۰۹) .

ژول‌دوم پس ازاین واقعه با انگلیس وسویس طرح اتحادی برضد لوئی‌دوازدهم ریخت که بموجب آن دولت فرانسه سخت در خطر افتاد . انگلیس ها ببندر کاله و سویسها به دیژن حمله بردند . لوئی دوازدهم وارد ایطالیا شده سردار نامی وی گاستون دوفوا [2] دربولونی [3] . برسیا [4] و روان [5] دشمن را سخت در هم شکست (۱۵۱۲) .

اما چون این فرمانده جوان در راون پس از فتح بزرگ خود بقتل رسید کار فرانسوا بسیار سخت شده در نوار [6] از سپاهیان سویس شکست عظیمی خورد (۱۵۱۳) .

پادشاه فرانسه چون کار را بدین منوال دید با لئون دهم که پس از ژول دوم بمقام پاپی رسیده بود مصالحه کرده دست از ایطالیا برداشت (۱۵۱۵) .

---

۱ - Agnadel ۲ - Gaston de foix ۳ - Boulogne ٤ - Brescia ٥ - Ravenne
۶ - Novare

فتح میلان بتوسط فرانسوای اول

فرانسوای اول پس از مرگ لوئی دوازدهم پسر عمّ خود در سال ۱۵۱۵ بپادشاهی رسید و درهمان ابتداء سلطنت خویش به میلان لشکر کشیده درمحل ماریناان [1] نزدیك میلان بکلی قوای سویس را از پای در آورد .

پس از این فتح فرانسوا قدرت فوق العاده ایحاصل کرده لئون دهم و متحدین (آلمان . اسپانیا) وی بالاخره در سال ۱۵۱۸ حاضر بمصالحه شدند . بموجب صلحی که بین طرفین اتفاق افتاد میلان از آن فرانسه شده ناپل به فردینان پادشاه اسپانیا تعلق گرفت .

بعلاوه دولت فرانسه بر طبق صلح علیحده ای که معروف به صلح جاویدان است هر ساله با دادن مبلغی معین میتوانست جمعی از سپاهیان سویس را استخدام کند و سویسیها متعهد شدند که هیچگاه بر ضد دولت فرانسه با دشمنان آن اتحاد نمایند . این وضعیت تا ۱۷۸۹ (انقلاب کبیر) دوام داشت .

جنگهای فرانسه واطریش

دو سال پس از صلح ۱۵۱۸ یك سلسله جنگهائی بین خاندان فرانسه و هابسبورگ های اطریش اتفاق افتاده که تا سال ۱۵۵۹ دوام داشته است .

علت این محاربات افزایش فوق العادهٔ متصرفات شارلکن امپراطور اطریش و میل وی بتصرف ایالات بیکاردی و بورگنی بوده است . چه وقتی این دو ناحیه از آن شارل اوتمرر جدّ مادری شارلکن بوده لوئی یازدهم که خیال وحدت ارضی فرانسه را داشت قسمتهای مزبور را جزو قلمرو سلطنتی خود نموده بود .

منازعاتی که بین فرانسه و اطریش اتفاق افتاده اختلافات فراوانی با محاربات ایطالیا دارد . باین معنی که پادشاهان فرانسه در جنگهای ایطالیا خیال افزایش متصرفات خویش را داشته در صورتیکه در جنگهای با اطریش فقط میخواستند مملکت را در مقابل تعدی آنان حفظ نمایند . عدهٔ این محاربات شش و دارای دو دورهٔ متمایز است .

۱- Marignan

یکی دوره ای که مصادف با پادشاهی فرانسوای اول بوده چهار جنگ با شارلکن کرده است .

دیگری دو محاربه‌ای که درزمان هانری دوم سلطان فرانسه اتفاق افتاده است

جنگهای فرانسوای اول

جنگ اول از ۱۵۲۰ شروع ودر ۱۵۲۶ ختم می شود فرانسوای اول باتفاق سردار شجاع خود بایار که در محاربات ایطالیا نیزشرکت داشت در ابتدای امر پیشرفتهای نمایانی کرد. ولی بالاخره میلان را اطریشیها فتح کرده (۱۵۲٤) مارسی را نیز در معرض حملات شدید خود در آوردند . فرانسوا چون این بدید حملهٔ سختی به میلان کرده آن ناحیه را دوباره متصرف شد . ولی در پاوی شکست عظیمی خورده دستگیر و در مادرید زندانی گردید (۱۵۲۵) .

پادشاه فرانسه پس ازشش ماه حبس بالاخره بموجب معاهدهٔ معروف به معاهدهٔ مادرید و صرف نظر کردن از آرتوا . فلاندر . بورگنی . میلان و ناپل از بند رهائی یافت . اما برای جبران شکست پاوی ومعاهدهٔ ننگین مادرید ببهانهٔ آنکه در امضای عهد نامهٔ مزبور زور و جبر بکار رفته اصلا اختیاری نبوده است بنای منازعهٔ با اطریش را گذارد و برای پیشرفت کار خود با سلطان سلیمان خان پادشاه عثمانی اتحادی بر قرار و وی را وادار به حملهٔ به متصرفات اطریش نمود .

در جنگ دوم (۱۵۲٦ _ ۱۵۲۹) بورگنی را فرانسوا از اطریش پس گرفته در محاربات سوم و چهارم (۱۵۳٦ _ ۱۵۳۸ و ۱۵٤٤ _ ۱۵٤۷) با وجود پیشرفتهائی چند بالاخره بموجب معاهدهٔ کرپی [۱] آرتوا و فلاندر بطور قطع از قلمرو سلطنتی فرانسه مجزا شد (۱۵٤۷) .

جنگهای هانری دوم و صلح کاتو کامبرزی

فرانسوا در سال ۱۵٤۷ وفات یافته هانری دوم بر مسند سلطنت مستقر گردید .

امرائی که در آلمان پیرو مذهب پرتستان بوده

---

۱ - Crépy

با شارلکن نیز عداوت شدیدی داشتند تکلیف تصرف شهر های مس . تول و وردن را که جزو متصرفات امپراطوری اطریش و متکلم بزبان فرانسه بودند به هانری دوم نمودند .

هانری نیز در سال ۱۵۵۲ آن نواحی را در تحت تصرف خود در آورد و با آنکه شارلکن مس را محاصره کرد ولی بر اثر شجاعت ولیاقت فرانسوادوگیز سردار فرانسه نتوانست پیشرفتی بنماید و ناچار از شهر های مزبور صرف نظر کرده جنگ پنجم باین ترتیب تمام شد .

شارلکن پس از این واقعه چون خود را بسیار ضعیف و بیمار میدید متصرفات خویش را بدو قسمت کرده فیلیپ دوم پسر خود را بر بی با . ناپل . فرانش کنته اسپانیا ایطالیا و امریکا و برادر خود فردینان را بر متصرفات ارثی هابسبورک ها پادشاهی داد و خود وی به اسپانیا رفته پس از دو سال اقامت بدرود حیات گفت (۱۵۵۶) .

فیلیپ دوم که بر اثر ازدواج با ماری تو دور ملکهٔ انگلیس قدرت فوق ـ العاده ای حاصل کرده بود در سال ۱۵۵۷ با جمعی از سپاهیان وارد فرانسه شده پس از فتح سن کانتن [1] خیال رفتن بپاریس را داشت . ولی در همان اوان دوک ـ دوگیز بندر کاله (۱۵۵۸) را از انگلیسها گرفته بتصرف دوك نشین لوکزامبورگ نیز نائل آمد و همین مسئله باعث عدم پیشرفت فیلیپ دوم شده جنگ ششم نیز خاتمه یافت .

فیلیپ دوم و کلیهٔ دول اروپائی که در محاربات فرانسه و اطریش دخالت داشتند برای قطع خصومت بین دو خاندان بموجب معاهدهٔ کاتوکامبرزی قرار بر این گذاردند که سه شهر تول . مس و وردن در تحت تصرف هانری دوم پادشاه فرانسه قرار گرفته از ناپل و میلان صرف نظر نماید .

---

۱ ـ Saint-quentin

این دو ناحیهٔ اخیر از آن فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا شده بندر کاله نیز بفرانسه تعلق گرفت .

بموجب همین عهد نامه برای تشیید مبانی و داد و دوستی دختر هانری دوم بازدواج فیلیپ دوم در آمد . در جشنی که برای این عروسی در پاریس تهیه دیده شده بود در موقع نیزه بازی با مُن گُمری یکی از درباریان فرانسه آسیبی بچشم هانری دوم رسیده بر اثر آن مرد .

فصل پنجم

اصلاح آئین مسیح

مذهب مسیح بر اثر ابداعات و تصرفات کشیشان سادگی و طراوت اصلی خود را در پایان قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم از دست داده جز مشتی لاطائلات و مزخرفات چیز دیگری نبود. از طرف دیگر فساد اخلاق طبقهٔ روحانیون وعشق و علاقهٔ جمیع آنان بخصوص پاپ ها باندوختن مال و بر انگیختن هر گونه وسایلی جهت تهیهٔ آن حس نفرت و عداوت مردم را نسبت بآنان نمو داد. قضیهٔ آمرزش گناهان در مقابل وجهی نقد یکی ازمسائلی است که تاریخ مذهبی اروپا را ننگین کرده دیگر مردم آن علاقه و ایمانی را که برؤساء دین ابراز مینمودند نداشتند.

روی همین اساس اصلاح این مذهب لازم مینمود و مسئله ای که بیشتر باین امر کمک کرده قضیهٔ چاپ است که انجیل کتاب مقدس مسیحیان را در دست رس مردم قرار داده خاص و عام از مضامین و نصایح و دستور های سادهٔ آن اطلاع پیدا نمودند و باین مسئله پی بردند که طبقهٔ روحانیون و کشیشان نفع پرست بر اثر اغراض خود تفاسیر و شرحهائی بر آن نوشته تا بدان وسیله سیادت و اعتبار خودرا در انظار حفظ نمایند.

ظهور لوتر لوتر در آیس لبن [۱] جنوب شرقی آلمان بسال ۱۴۸۳ پا به عرصهٔ وجود گذارد. پس از اتمام دار العلم ارفورت [۲] در

---

۱ - Eislebne   ۲ - Erfurth

ویتمبرگ یکی از صومعه های اگوستن ها جهت تعلیم مسائل مذهبی رفت و چون هوش و ذکاوت مخصوصی داشت در قلیل مدتی برموز علم کلام والهیات آشنائی کامل یافته در همان دانشسرای ارفورت بسمت استادی علوم دینیه انتخاب شد . لوتر اعتقاد داشت که پیروان مسیح باید دست از خرافاتیکه کشیشان بمنفعت خود وارد این آئین کرده اند برداشته روزه و ریاضتهای مذهبی را بطور عموم جزو اباطیل بشمرند . و فقط انجیل و مطالب آن را باید مأخذ اطلاعات مذهبی و ایمان خود قرار داده حتی جهت فرا گرفتن آن میشود کتاب مزبور را بکلیهٔ زبانها ترجمه نمود .

لوترفقط بغسل تعمید،خوردن نان‌مقدس،آشامیدن شراب‌مقدس،وتوبهٔ ازگناهان اعتقاد داشت وبه ابداعات روحانیون وقعی نمیگذاشت .

لوتر پیروان زیادی بین مردم بخصوص در زمرهٔ امراء و شاهزادگان آلمانی پیدا کرد و چون شارلکن مشغول زد و خورد بادولت فرانسه بود نمیتوانست در ابتدا بامر جلوگیری از شیوع آئین لوتر بپردازد .

همین‌مسئله باعث انتشارسریع مذهب وی درآلمان وحتی در جزایراسکاندیناوی شد . شارلکن‌برای‌جلوگیری ازانتشارآن‌آئین‌درشهراسپیر [۱] بالاخره‌به‌تشکیل‌دیت‌آلمان پرداخته‌اعلامیه‌ای منتشرساخت که‌پیروان‌مذهب‌لوتررا‌نباید‌سختگیری نمود‌ولی‌ازشیوع آن در نقاطیکه هنوز مردم بآن آئین آشنائی پیدا نکرده اند ممانعت سخت بعمل آید . چون با قسمت اخیر این اعلامیه پنج تن از متنفذین آلمان و چهارده شهر از آن‌سر زمین موافقت نداشته بنای اعتراض را گذاردند پیروان لوتر از آن ببعد مشهور به پرتستان (اعتراض کننده) شدند .

شارلکن بخیال آنکه شاید ممکن است از راه مسالمت و ملایمت پیروان لوتر راوادار‌بدست برداشتن ازآئین خودکرد درا گسبورگ مجمعی ازروحانیون تشکیل داد . ولی نتوانست موفقیتی درمقصود خود حاصل نماید . فقط لوتررا وادار بجمع آوری وتدوین‌عقاید خودنمود. لوتر‌یکی ازمریدان‌خود‌ملانشتون [۲] رامأمور‌این‌مهم‌کردواوهم اصول‌عقاید‌لوتر‌رادر ۱۸ ماده که‌همان‌اعلامیهٔ مشهور اگسبورگ است‌ترتیب‌وتنظیم داد .

۱- Spiré ۲- Melanchton

بر اثر پیدایش لوتر و مذهب او از آن ببعد در آلمان عداوت ودو تیرگی بین کاتولیکها و پرتستانها بوجود آمد و پادشاهان آن سرزمین که در مذهب کاتولیك تعصب شدیدی داشته پرتستانها را در شکنجه و آزار سختی قرارمیدادند. پرتستانها که قادر بمقاومت در مقابل دولت نبودند از دول خارجی طلب مساعدت میکردند این مسئله خود موجبات ضعف آلمان رافراهم وآنجاراعرصهٔ محاربات اروپائیان نمود

کالون

کالون [1] در سال ۱۵۰۹ در نوایون [2] فرانسه بدنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات خود در ارلئان و بورژ تحقیقاتی در عقاید لوتر کرده چون گفتهٔ وی را عاقلانه و حقیقی دید پیرو روش اوگردید.

کالون چون میدید فرانسوای اول پیروان مذهب جدید را سخت شکنجه و آزار می کند در سال۱۵۳۳ به شهر بال در سویس رفت و پس از چندی اقامت در آنجا بدرخواست مردم ژنو جهت فرا گرفتن حکمت الهی بدان ناحیه رهسپار شد. اهالی ژنو چیزی نگذشت که با وی بنای بد رفتاری را گذارده کالون هم ناچار از آن شهر فرار اختیار کرد.

ولی در سال ۱۵٤۱ بتوسط مریدان و هواخواهان خویش دوباره بژنورفته بر اثر تبلیغات کسان خود پیروان فراوانی پیدا نمود.

بعلاوه اصول مذهبی وی که همان عقاید لوتر با کمی اختلاف در جزئیات آن است در فرانسه. اسکاتلند و بی با انتشار یافت. کالون به غسل تعمید و خوردن نان مقدس و آشامیدن شراب مقدس اعتقاد داشته بجای تشریفاتی که در کلیسا ها و صومعه‌ها کاتولیك ها بجا می آوردند به وعظ و هدایت مردم بشاهراه درستی و امانت اعتقاد داشت.

پس از مرگ کالون در سال ۱۵٦٤ معتقدین وی درفرانسه باندازه ای رسید که در آن تاریخ بینای قریب ۲۰۰۰ صومعه و کلیسا پرداختند.

---

۱ - Calvin

۲ - Noyon

طریقهٔ انگلیکان

درانگلستان برعکس فرانسه و آلمان بتوسط پادشاهان اصلاحات مذهبی صورت گرفت . باین معنی که هانری هشتم (۱۵۰۹ - ۱۵۴۷) پادشاه آن سر زمین به بهانهٔ آنکه پاپ بطلاق کاترین دارا گون [۱] زن وی رضا نداد قطع رابطه با دربار رم کرده مذهب خاصی را بنام انگلیکان یا کلیسای انگلیس درست کرد .

سپس الیزابت (۱۵۵۸ـ ۱۶۰۳) دختر وی که از زن ثانی او آن بولین [۲] یکی از ندیمه های کاترین دارا گون بود باوضع قانونی مشتمل برسی ونه ماده به تکمیل طریقهٔ انگلیکان پرداخت . اساس حقیقی این مذهب همان اصول عقاید کالون ولوتر بوده فقط در ظواهر وتشریفات مذهبی کاتولیك تفاوتی نداشت .

اصلاحات مذهبی در آلمان . انگلیس و اسکاندیناوی بر اثر ضبط اموال و املاك روحانیون بر قدرت و کلیسا ها سلطه و نفوذ فرق العاده ای به پادشاه داده اساس و پایهٔ سلطنت استبدادی را بنا نهاده است .

مبارزه با انتشار آئین پرتستان و ظهور اینیاس دولوایالا

انتشار عقاید لوتر وکالون در اروپا باعث شد که پاپها و بعضی از انجمن ها که معروفترین آنها مجمع سربازان مسیح یعنی ژزوئیتها است باصلاح مذهب کاتولیك و مبارزهٔ با پیشرفت پرتستانها بپردازند . از طرف دیگر پاپ آدرین [۳] در سال ۱۵۲۲ بخیال تشکیل مجمعی از نمایندگان بزرگ کاتولیك نقاط مختلفهٔ اروپا برای رسیدگی بامور مذهبی در شهر ترانت [٤] بود . اما جنگهای فرانسوا و شارلکن مانع از اقدام باین عمل شد و با آنکه دو بار این مجمع در سال های ۱۵٤۹ و ۱۵۵۲ تشکیل شد نتیجهٔ قطعی از آن حاصل نیامد .

در سال ۱۵۶۰ این مجمع بالاخره پس از اتمام رقابت دو خاندان اطریش و فرانسه بر پا شده شاخ و برگهای آئین کاتولیك و خرافات وتمایل روحانیون را به جمع مال و تزیینات دنیوی و حس جاه دوستی را مردود دانست .

---

۱ - Catherine D'aragon ۲ - Anne Boleyne ۳ - Adrien ٤ - Trente

از طرف دیگر کشیشان‌را که بعقیدهٔ پرتستانها میتوانستند ازدواج کنند ازاین حق ممنوع کرده وعظ و نصیحت را یکی از اصول حتمی پیشرفت مذهب کاتولیك مقرر داشت و برای آنکه تعلیم و تربیت کشیشان بحد کمـال برسد مدارسی چند مخصوص آنان ایجاد نمود.

مطابق عقیدهٔ اعضاء مجمع ترانت انجیل‌را نباید بزبانی غیر از زبان لاتینی ترجمه کرد تا بین پیروان این مذهب حس دوستی و یکدلی حکمروا باشد.

کسی‌که در مبارزهٔ با مذهب پرتستان وشیوع آن زحمات فراوانی متحمل‌شده اینیاس دولوایالا [1] (۱۴۹۱ ـ ۱۵۵۶) است که ابتدا در خدمت فردینان او کاتولیك بسر میبرد. سپس‌درجنگهای بافرانسه زخمی برداشته‌بستری شد. پس‌از بهبودی تعهد کرد کـه داخل خدمت کلیسا شده بهر وسیله ای باشد از پیشرفت پرتستانها جلوگیری نماید.

این شخص سفری به بیت المقدس جهت تبلیغ آئین مسیح کرده پس از مراجعت در دارالعلمهای سالامانك(دراسپانیا) وپاریس بتحصیل حکمت الهی وتکمیل معلومات دینی خود پرداخت و بعد از اخذ درجهٔ دکترا (۱۵۳۴) بانجام مقصود خود که همان جلوگیری ازانتشار آئین پرتستان بود پرداخت و باتفاق فرانسوا گزاویه [2] و پنج تن از دوستان خود در محل کلیسای من مارتر [3] امروزی پاریس هم عهد شد که دررواج آئین کاتولیك و اطاعت از پاپ پایداری داشته باشد.

اینیاس دولوایالا چون درابتدای جوانی سرباز بود میگفت هیچ وقت دست از حرفه و شعار خود بر نداشته است منتهی این بار میخواهد سرباز خداوند باشد و روی همین اساس تشکیلات مجمع سربازان مسیح را بر روی پایهٔ مقررات نظامی استوار نموده اطاعت صرف و بدون چون و چرا را برؤسای مافوق شعار آن مجمع قرار داد. رئیس این‌جماعت را ژنرال میگفتند. وچون این‌مجمع به قسمتهائی چند بنام پروانس منقسم میشد رؤساء آنها را پرونسیال [4] مینامیدند.

---

۱ - Ignace de loyala ۲ - Francois xavier ۳ - MontMartre
۴ - Provincial

بر عدهٔ پیروان ژزوئیت روز بروز افزوده شده در مردم حتی در شاهزادگان و پادشاهان و امراء مقتدر آلمان . ایطالیا و اسپانیا نفوذ فوق العاده ای حاصل کردند . از طرف دیگر برای اشاعهٔ علم و ادب و تربیت طبقهٔ روحانیون در نقاط مختلفه بایجاد مدارس پرداختند .

کلژ دو کلرمن [1] در پاریس که امروزه موسوم به لیسهٔ لوئی لوگران است از بناهای این جمعیت است .

---

۱ - Collège de clermont

فصل ششم

جنگهای مذهبی در فرانسه

مدت سی سال یعنی از ۱۵۶۳ تا ۱۵۹۳ هشت جنگ در فرانسه بین پیروان کالون معروف به پرتستانها یا هوگنو[۱] و کاتولیکها در فرانسه اتفاق افتاده که جنگهای مذهبی نامیده می شود .

این محاربات در دوران سلطنت شارل نهم (۱۵۶۰ ـ ۱۵۷٤) . هانری سوم (۱۵۷٤ ـ ۱۵۸۹) و اوایل پادشاهی هانری چهارم بظهور پیوسته است . علت مبادرت باین جنگها اختلافاتی بود که بین پرتستانها و کاتولیکها روی داد . اما متدرجاً دول دیگر اروپای غربی یعنی انگلیسها . بعضی از شاهزادگان آلمان واسپانیا نیز در این زد و خورد ها برای کمك بپرتستانها و کاتولیکها دخالت کرده اند وهمین مسئله در واقع موجبات ضعف مملکت فرانسه را از لحاظ سیاست خارجی و داخلی فراهم آورده است .

مذهب لوتر در ابتدای شیوع آن در آلمان بتوسط تجار و کسبه ای که برای داد و ستد در ممالك آلمان . اسکاندیناوی رفت و آمد داشتند نیز در فرانسه انتشار یافت . این جمع چون قدرتی نداشتند بسیار آرام و صلح جو بوده هیچگاه باعمالی که باعث تهییج کاتولیکها بر ضد آنان بشود اقدام نکرده اند . ولی پس از ظهور کالون

---

۱ - Huguenots

وانتشار عقاید او بین مردم فرانسه اغلبی از بزرگان و اشراف قبول آئین وی را که در واقع همان مذهب لوتراست نمودند.

چیزی نگذشت که دونفر از شاهزادگان معتبر سلطنتی آنتوان دوبوربون شوهر ژان دالبر[۱] وارث تاج و تخت مملکت ناوار و پرنس دوکنده برادرش بآئین پرتستان گرویدند. بتدریج عدهٔ پیروان کالون بخصوص در بین اعیان و امراء مملکت فزونی گرفته با قبول آن طریقه بتوسط کولین یی امیر البحر فرانسه کار این جمعیت بالا گرفت.

علت شروع جنگ

پس از فوت هانری دوم (۱۵۵۹) فرانسوای دوم بجای وی به تخت سلطنت فرانسه رسید. ولی او پس از یکسال بدرود زندگانی گفته برادر ده سالهٔ وی شارل نهم پادشاه شد. چون شارل نهم هنوز بسن رشد نرسیده بود مادر وی کاترین دومدیسی از خاندان های بزرگ و معتبر فلورانس و زنی جاه طلب و محیل بعنوان نیابت سلطنت زمام امور را بدست گرفت.

کاترین در ابتدای امر بصلاح دید میشل دولوپیتال[۲] صدر اعظم فرانسه که مردی صلح طلب بود با پیروان مذهب پرتستانی بخوبی و خوشی رفتار کرده حتی برای آزادی آنان در اجرای مراسم و تشریفات مذهبی خود فرمانی صادر کرد که معروف به فرمان ژانویه شده است (۱۷ ژانویهٔ ۱۵۶۲).

این فرمان موجبات عدم رضایت کاتولیکها را فراهم آورد. پرتستانها نیزچون میخواستند مثل کلیهٔ اهالی مملکت از جمیع شئون مملکتی برخوردار شوند بنای ضدیت با کاتولیکها را گذاردند.

این ضدیت روز بروز شدت میگرفت تا آنکه منجر به قساوت و سنگدلی بین کاتولیکها و پرتستانها شد. چون در همان اوان جمعی از پرتستانها به کاتولیکهادر یکی ازکلیساهای فرانسه حمله برده عده ای ازآنان را بیگناه بقتل رساندند کاتولیکها همواره درصدد تلافی بودند تا آنکه دوك دوگیز در موقع عبور از واسی[۳] امر بقتل

۱- Jeanne D'albert ۲. Michel de L'hopital ۳. Vassy

عام جمعی از پرتستانها که مشغول انجام مراسم مذهبی خویش بودند داد (۱۵۶۲) همین مسئله موجبات جنگهای مذهبی را فراهم آورد .

محاربات مذهبی در زمان سلطنت شارل نهم

در دوران سلطنت این پادشاه (۱۵۶۲ - ۱۵۷٤) چهار جنگ بین کاتولیکها و پرتستانها اتفاق افتاده است . بر اثر واقعهٔ واسی آتش نزاع بین این دو فرقه شعله ورشده باعث شروع جنگ اول که یکسال دوام داشت گردید . اما بهانهٔ اصلی قتل فرانسوا دوگیز بتوسط یکی از پرتستانهای متعصب بنام پل ترودومر [1] در ارلئان بوده است هانری دوگیز پسر فرانسوا دوگیز سبب این واقعه را امیرال کلین پی میدانست . بهمین واسطه همواره در صدد تلافی قتل پدر بود .

درمحاربهٔ اول بین کاتولیکها و پرتستانها فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا جمعی از سپاهیان خود را بکمك فرانسوا دوگیز فرستاده بود و الیزابت ملکهٔ انگلستان با پرتستانها چه از لحاظ مادّی و چه از نظر سپاهی کمك و مساعدت مینمود تا آنکه با فرمان آمبواز که شاه در خصوص آزادی پرتستانها صادر نمود مدت چهار سال متارکه بین طرفین برقرار بود .

جنگ دوم (۱۵۶۷ - ۱۵۶۸) در ژارناك [2] و جنگ سوم (۱۵۶۸ - ۱۵۷۰) در من کونتور [3] با شکست پرتستانها از دوك دانژ و برادر پادشاه خاتمه یافت . در این محاربه کنده بقتل رسید . ولی پادشاه از ترس آنکه مبادا پرتستانها بخونخواهی وی دوباره شروع بجنگ نمایند بموجب فرمان سن ژرمن آزادی اجرای مراسم مذهبی را بایشان اعطاء کرد . پس از این فرمان مدت دوسال آرامش درمملکت فرانسه برقراربود . اما چون امیرال کلین پی درپیش پادشاه تقرب فراوانی حاصل کرده بود کاترین دو مدیسی با جاه طلبی غریزی خود میخواست وسائل قتل وی را فراهم آورد .

بهمین واسطه ازبسر خود شارل نهم با آنکه باین امر راضی نبود فرمان قتل عام

Moneontourr - ۳ Jarnac - ۲ Poltrot de méré - ۱

جمیع پرتستانهای مقیم پاریس را گرفته درصبح روز بیست و چهارم اوت (۱۵۷۲) که روز عید سن بارتلمی بود بتوسط هانری دوگیز کشتار عظیمی در پاریس بر پا نمود . دراین قتل‌عام کلین‌بی بتوسط بسم [1] غلام‌هانری دوگیز کشته شد وبدین ترتیب انتقام خون پدر خود را از وی کشید .

پرتستانها پس از این قتل عام بر جرأت و جلادت خود افزوده در اغلبی از نقاط مستحکم فرانسه مانند روشل درمقابل‌کاتولیکها سخت مقاومت نمودند وپادشاه را وادار باعطای آزادی اجرای مراسم مذهبی خویش کردند .

محاربات دوران پادشاهی هانری سوم

پس از مرگ شال نهم که فرزندی نداشت برادر او دوك دانژو باسم هانری سوم بتاج و تخت فرانسه رسید (۱۵۷٤) جنگهای دوران‌سلطنت وی صورت خاصی دارد . چه جمعی از کاتولیکها که از عداوت دائمی باپرتستان‌ها وطول محاربات بتنگ آمده بودند بریاست برادر کوچك هانری سوم بنام دوك دالانسون [2] بمساعدت پرتستانها برخاستند .

از طرف دیگر کاتولیکهای متعصب بسرداری هانری دوگیز که کینهٔ خاصی با پرتستانها داشت بتشکیل اتحادی باسم اتحاد مقدس پرداخته سخت در مقابل حریف پایداری می کردند .

هانری سوم بمحض آنکه بسلطنت رسید خود را دچار جنگ با پرتستانها و کاتولیکها دید (جنگ پنجم ۱۵۷٤ ـ ۱۵۷٦) . در این محاربه پرتستانها غلبه کرده شاه با دادن فرمان بولیو [3] مشعر بر آزادی مذهب پرتستانها در کلیهٔ نواحی فرانسه بغیر از پاریس آتش جدال را خواباند . ولی چون نمایندگان مجلس عمومی شاه را به اتحاد با پرتستانها متهم کرده با فرمان بولیو موافقت نداشتند جنگهای ششم (۱۵۷٦ ـ ۱۵۷۷) وهفتم (۱۵۷۷ ـ ۱۵۸۰) شروع شد . چون در این جنگها پیشرفت بیشتربا کاتولیکها بود بالاخره‌پرتستانهاحاضربمصالحه‌شده فرمان بولیوباشرایطی که

---

۱ - Besme ۲ - D'alencon ۳ - Beaulieu

موجبات رضایت کاتولیکها فراهم آمد تجدید شد .

در سال ۱۵۸٤ دوك دالانسون مرد وچون هانری سوم وارثی نداشت جانشینی وی حتماً به هانری دوناوار پسر انتوان دوناوار که درآن تاریخ قدرت فوق‌العاده ای حاصل کرده نزدیکترین شاهزادگان فرانسه در موضوع وراثت بود میرسید . همین مسئله بخصوص بیرون کردن کشیشان پرتستانی باعث شروع جنگ هشتم که مدت هشت سال طول کشیده است شد .

پادشاه ناوار در محل کوترا [۱] سپاهیـان هانری سوم را شکست داد ولی دوك دوگیز تلافی این شکست را با فتوحات خود در شامپانی در آورد . دوك دوگیز بر اثر این فتح محبوبیت خاصی در بین اهالی پیدا کرده خیال داشت هانری سوم را از سلطنت بر اندازد . پادشاه چون باعث تمام این منازعات را دوك دوگیز میدانست وی را بتوسط هشت نفر از غلامان خاصهٔ خود درقصر اوور بقتل رسانید (۱۵۸۸) .

دوك دومابن [۲] پس از برادر خود دوك دوگیز بریاست کاتولیکها نائل آمد . اهالی پاریس که از قتل هانری دوگیز سخت غضبناك شده بودند عزل پادشاه را در سراسر مملکت اعلام کرده دوك دومابن را بنیابت سلطنت برداشتند .

هانری سوم چون این بدید فرار کرده با پادشاه ناوار متفق گردید و بپاریس حمله برد ولی در بیرون دروازهٔ آن شهر بتوسط یکی ازهوا خواهان متعصب دوك دوگیزبنام ژاك کلمان [۳] بقتل رسیده قبل از مرگ هانری دوناوار را بجانشینی خویش اعلام کرد (۱۵۸۹) .

هانری دوناوار باسم هانری چهارم بسلطنت فرانسه رسید ولی مدت چهار سال با دوك دومابن و مخالفین خود مشغول جنگ بود . در این‌مدت با آنکه دوك دو مابن رادوبار در آرك [٤] وایوری [٥] سخت شکست داد باز بفتح پاریس که برای پیشرفت کار او لازم بود نائل نیامد . چه اسپانیولیها به اهالی پاریس با دادن پول و سپاهیان کمك میکردند .

۱- Coutras ۲- Duc de mayenne ۳- Jacques Clément ٤- Arques ٥- Ivry

در سال ۱۲۹۳ بالاخره هانری چهارم با قبول طریقهٔ کاتولیك در کلیسای سن-دنی و دادن لقب سپهسالاری کل فرانسه و یکملیون و سیصد هزار فرانك به کنت دوبریساك حاکم پاریس توانست وارد آن شهر شود .

هانری مدت سه سال پس از استقرار در پاریس مشغول نزاع با اسپانیولیها بود تا آنکه بعد ازفتح فونتن‌فرانسز[۱] فیلیپ دوم‌را وادار بقبول صلح وروِن[۲] ودست برداشتن ازعداوت با فرانسویان نمود .

---

۱ - Fontaine Francaise ۲ - Vervins

فصل هفتم

جنگهای سی سالهٔ آلمان

علت پیدایش جنگ فردینان دوم

در مملکت آلمان مثل سر زمین فرانسه یك سلسله محارباتی بوجود آمده که مدت سی سال یعنی از ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ دوام داشته است . این جنگها در ظاهر رنگ مذهبی داشته جز منازعاتی بین پیروان مذاهب مختلفهٔ کاتولیك . پرتستان و طریقهٔ کالون و اختلافات بین رؤسا وامراء آلمانی که هر یك برای پیشرفت آئین خود مجاهدت میکردند چیز دیگر نبود . ولی متدرجاً دول دیگر اروپائی (فرانسه . سوئد دانمارك و خاندان هابسبورگ اطریشی) نیز در این جنگها دخالت کردند . از وقتی که دولت فرانسه در این جنگها دخالت کرد یعنی ازسال ۱۶۳۵ این منازعات صورت جنگ و جدال بین دو خاندان اطریش و فرانسه را بخود گرفت .

همانطوریکه در فوق گفته شد در ظاهر بهانهٔ این جنگها مخالفت پیروان مذاهب مختلفه با یکدیگر بوده است . اما علت اساسی این اختلافات را حس جاه طلبی و سلطنت جوئی فردریك پنجم منتخب [1] پالاتینا فراهم آورده است .

این امیر دختر ژاك اول پادشاه انگلیس را بازدواج خود درآورده بود وبتحریك

---

۱ . Électeur

وی که میخواست مانند ملکه بر رعایا حکمروائی کند آتش فتنه و آشوب را در سراسر خاك آلمان دامن میزد .

فردریك پنجم مجمعی از متنفذین طریقهٔ کالون بنام اونیون اوانژلیك[1] بریاست خود برای مجادله با پیروان کاتولیك تشکیل داد و در مقابل امراء کاتولیك آلمان نیز انجمنی باسم اتحادیهٔ مقدس ایجاد نموده میخواستند از نفوذ معتقدین کالون بکاهند . پیروان لوتر که هر دومجمع مزبور را بی اساس و بدون صلاحیت ومعتقدین کاتولیکی و کالونی را مرتد میدانستند اصلا بتشکیل انجمن قیام نکرده بیشتر مطابق صرفهٔ خود طرفدار کاتولیکها بودند . این اختلافات و بالاخره جاه طلبی فردریك پنجم منازعات مذهبی و جنگهای سی ساله را باعث شد .

از طرف دیگر امپراطور فردینان دوم یکی از نوادگان فردینان اول برادر شارلکن که در ۱۶۱۹ بسلطنت رسیده بود میخواست با ازبین بردن اشراف وامراء متنفذ برقدرت سلطنت و وسعت مملکت بیفزاید .

همین سیاست باعث عدم رضایت امراء منتخب آلمان و اختلاف ونزاع آنان با وی شد . این پادشاه در مذهب کاتولیك تعصب فوق العاده ای داشت و چون از نظر نژاد دول با آلمان یگانگی نداشتند تا اسباب وحدت مملکت فراهم آید بخیال افتاد که از لحاظ شیوع مذهب کاتولیك و قبول عامهٔ آن در سرتاسر متصرفات خویش بمقصود خود برسد .

فتح بهم

اهالی بهم بر اثرفرمانی که درسال ۱۶۰۹ باسم لتردوماژسته[2] (نامهٔ پادشاهی) از ماتیاس دوهابسبورگ پادشاه خویش گرفته بودندآزادی مذهب داشتند . در سال ۱۶۱۹ همانموقعی که فردینان دوم بامپراطوری آلمان رسید مردم بهم اورا از سلطنت بهم خلع و اعلامیهٔ مربوط بآن‌را در سراسر آلمان منتشر کردند .

در عوض مقام وی را به فردریك پنجم منتخب پالاتینا داده او را بآمدن به‌بهم

---

۱ - Union évangélique ۲ - Lettre de majesté

دعوت کردند . چه فردینان دوم قبل ازرسیدن بامپراطوری آلمان در سال ۱۶۱۸ بمقام سلطنت بهم انتخاب شده بود و اهالی آن سر زمین بسخت گیری وی در موضوع مذهب کاتولیك آشنائی داشته حتی در همان سال نمایندگان وی را بعنف از پنجرهٔ قصر سلطنتی پراگ بیرون انداختند[1] .

این مسئله خود باعث تحریك خشم و غضب فردینان شده وقتی که بسلطنت رسید بخیال سرکوبی مردم بهم و تلافی بی احترامی واقعهٔ پراگ نسبت بنمایندگان خود افتاد . از طرف دیگر کاتولیك ها و معتقدین لوتر از رسیدن فردریك پنجم بپادشاهی بهم سخت در بیم و هراس افتادند . چه این امیرکالونی با داشتن مقام سلطنت بهم و ریاست پالاتینا در انجمن امراء هفتگانه صاحب دو رأی میشد و باین ترتیب قدرت وی فزونی گرفته حتی ممکن بود همین مسئله باعث شود که روزی یکنفر از معتقدین طریقهٔ کالون بامپراطوری آلمان برسد . بهمین مناسبت از جان و دل جمیع امراء آلمان چه کاتولیك و چه پرتستان قوای عظیمی برای شرکت در جنگ بهم تهیه دیده ماکزیمیلین دوك ایالت باویر سپاهیان بهم را در محل مونتانی بلانش[2] که نزدیك شهر پراگ پایتخت بهم واقع است بکلی از بین برد . فردینان دوم پس از این فتح بهم را در تحت تصرف خود در آورده آداب . قوانین . مذهب و کلیهٔ شئون مملکتی ایشان را پایمال نمودو مذهب کاتولیکی را آئین رسمی وزبان آلمانی را زبان اجباری در سرتاسر آن سر زمین اعلام کرد و باین ترتیب اسم دولت بهم تاسال ۱۹۱۸ وشکست آلمانها از متحدین ازصفحهٔ تاریخ محو شد .

ماك زیمیلین دوك باویر پس از آنکه بهم در تحت تصرف فردینان دوم درآمد ادعای خسارتی را که براثرلشکرکشی بهممتوجهوی شده بود نمود . بهمین واسطه امپراطور نیز پالاتینا را متصرف شده با جمیع مزایا و القاب فردریك پنجم که ناچار بفرار شده بود به ماکزیمیلین اعطا کرد واز آن پس دوك باویر درمجمع امراء هفتگانهٔ

---

۱ - این قضیه را بفرانسه Defénetration du prague میگویند.

۲ - Montagne Blanche

منتخب بجای امیر پالاتینا برسمیت شناخته شد .

چون در انجمن امراء منتخب در آن تاریخ اکثریت با کاتولیکها شد یعنی فقط دونفر امیر پرتستان در مقابل پنج نفر کاتولیك بودند لوترینها و کالونیها بنای مخالفت وضدیت باکاتولیکها را گذارده از کریستیان چهارم سلطان دانمارك طلب کمك و مساعدت نمودند .

جنگ آلمان با دانمارك وسوئد

چون دانمارك دخالت درآلمان کرد فردینان دودسته ازسپاهیان خویش را بریاست ماکزیمیلین منتخب باویر و والنشتاین[۱] مأمور دفع وی نمود . این دو سردار در دوناحیهٔ لوتر[۲] و دسو[۳] بکلی قوای پادشاه دانمارك را در هم شکسته با صلح لوبك[٤] کریستیان آلمان ها را از حملهٔ بدانمارك جلوگیری کرد (۱۶۲۹) .

پادشاه آلمان بهمراهی والنشتاین میخواست به تشکیل وحدت آلمان پرداخته با دست یافتن بر امپراطوری اطریش بدریا راه یابد . اما فرانسه که میترسید بـا رسیدن باین مقصود امپراطوری شارلکن از نو تشکیل شود بخیال دخالت در جنگ های آلمان افتاد .

در آن اوان ریشلیو صدر اعظم لوئی سیزدهم مشغول زد و خورد با امراء و اعیان و شاهزادگان فرانسه بوده خود نمیتوانست مستقیماً به آلمان لشکرکشی نماید . بهمین مناسبت گوستاو آدلف پادشاه سوئد را با دادن کمك های مادّی فراوان وادار به حملهٔ بخاك آلمان نمود . پادشاه سوئد در سال ۱۶۳۰ با سپاهیانی عظیم وارد خاك آلمان شد ودر ناحیهٔ برایتن فلد[٥] آلمانها را شکست سختی داده باویر را متصرف شد . سپس در لوتزن با لشکریان والنشتاین مقابل گردید . در این محاربه با وجود قتل گوستاو ادلف باز سوئدیها فتح نمایانی نمودند (۱۶۳۲) .

ولی در نوردلینگن از آلمانها شکست سختی خورده فرار اختیار کردند .

۱- Wallenstein ۲- Lütter ۳- Dessau ٤- Lübeck ٥- Breitenfeld

دخالت فرانسه در جنگ

فرانسه از سال ۱۶۳۵ شروع بجنگ کرد و از این تاریخ تا ۱۶۴۸ که سیزده سال طول کشیده محاربه دوام داشته است . ولی این جنگها دیگر بصورت منازعات دو خاندان هابسبورک اطریش و بوربن فرانسه در آمد .

ریشلیوبس از اتحاد با سوئد . سویس . ایطالیا وبعضی‌از امراء آلمان با پنج دسته از سپاهیان به اسپانیا حمله برد (۱۶۳۵) و بالاخره بتصرف آرتو اوروسیون[1] نائل آمد (۱۶۳۷ - ۱۶۴۲) .

اسپانیولیهابا قوای عظیمی چندین بار سعی کردند که نقاط ازدست رفته را متصرف شوند . ولی در دو ناحیهٔ رکروا (۱۶۴۳) ولانس[2] (۱۶۴۸) از درك دانگن ملقب به کنده عمو زادهٔ لوئی سیزدهم شکست سختی خوردند و بالاخره با فتوحات‌تورن وورانگل[3] سرداران‌فرانسه وسوئد درمحل زوس مارس هازن[4] (مه ۱۶۴۸) فردینان دوم حاضر بمصالحه شد .

معاهدات وستفالی و پیرنه

فردینان دوم با پادشاه فرانسه درنواحی اوسنابروك[5] و مونستر[6] در بیست وچهارم اکتبر ۱۶۴۸ معاهده ای منعقد کرد که چون این دو محل در وستفالی واقع است معروف به معاهدهٔ وستفالی شده است .

بموجب این معاهده فرانسه برالزاس و سوئد به نقاط دیگر آلمان دست یافته پرتستانها نیز در آن سرزمین به امتیازاتی چند در خصوص آزادی مذهب خود نائل آمدند و باین ترتیب جنگهای سی ساله خاتمه یافت . اما فرانسه در آن تاریخ نتواست با اسپانیا بعقد معاهده ای که سرحدات آن دو مملکت را معین نماید بپردازد . چه در همان اوان (۱۶۴۸) درسر زمین فرانسهٔ فتنهٔ فرند[7] (شرح این واقعه در جلد دوم این کتاب در ضمن سلطنت لوئی چهاردهم داده شده است)

---

۱ - Roussillon ۲ - Lens ۳ - Wrangel ۴ - Zusmarshausen

۵ - Osnabrück ۶ - Münster ۷ - Fronde

بر پا شده دولت اسپانیا را طمع در تصرف نقاطی از فرانسه پیدا گردید . ولی دولت فرانسه انگلیس را با خود متحد کرده در سال ۱۶۵۹ در محل دونکرك شکست سختی به قوای اسپانیولی وارد آورد .

فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا چون این بدید بموجب معاهدهٔ بیدا سوئا [۱] معروف بمعاهدهٔ پیرنه از ارتوا و روسیون صرفنظر کرده ماری ترز دختر خود را نیز بازدواج لوئی چهاردهم در آورد .

Bidassoa - ۱

فصل هشتم

استقرار سلطنت استبدادی در فرانسه

پادشاهان فرانسه از زمان سلطنت لوئی دوازدهم (۱۴۹۸ - ۱۵۱۵) بتدریج با بر انداختن امراء و متنفذین مملکت و از بین بردن قدرت روحانیون و شاهزادگان به تشیید مبانی سلطنت استبدادی پرداختند و پس از معاهدات وستفالی و پیرنه در زمان لوئی سیزدهم و دوران صغیری پسر وی لوئی چهاردهم این استبداد و قدرت پادشاهان بذروهٔ اعتلاء خود رسید . چون کم و بیش در خصوص جانشینان لوئی دوازدهم (فرانسوای اول . هانری دوم . فرانسوای دوم . شارل نهم . هانری سوم) تا روی کار آمدن هانری چهارم گفتگو شده است دراین جا فقط بذکر پادشاهی هانری چهارم ولوئی سیزدهم واوضاع مملکت فرانسه ازنظر افزایش قدرت پادشاهان وتمرکز حکومت و سیاست فرانسه در اروپا میپردازیم .

سلطنت هانری چهارم

هانری چهارم پس از بیرون کردن اسپانیولیها از فرانسه چون در خارج مملکت فرانسه با دول دیگر جنگ و نزاعی نداشت بخیال کم کردن نفوذ وقدرت اشراف و بزرگان افتاده سعی بلیغی از خود راجع بآبادانی مملکت وترقی صناعت . تجارت و رفاه حال مردم ابراز کرد

در کار های داخلی مملکت و رتق و فتق امور حکام و ولات ماکزیمیلین دوبتون [1] معروف به سولی [2] رفیق ایام جوانی وی خدمات شایانی نموده است .

---

۱ - Maximilien De Béthune ۲ - Sully

سولی که در واقع وزارت طرق و شوارع ، تجارت و مالیه با او بود بالیاقت و کفایت مخصوصی به بهبودی اوضاع فرانسه که بر اثرجنگهای مذهبی ویران وخراب شده بود پرداخت و در قلیل مدتی ترتیبات و تنظیمات جدید در تربیت سپاهیان و سربازان مطیع و با انضباط قائل شده جهت تسهیل امر تجارت و داد و ستد بعمران و آبادانی راه ها اقدام کرد وازطرف دیگر در اغلبی از نقاط مملکت منجمله در شهرهای توروليون به ایجاد کار خانه های حریر بافی و مخمل بافی مبادرت نموده برای تزیید ثروت مملکت علاوه بر تشویق صنعتگران و روستائیان جمعی را تهییج بمسافرت و سیاحت در امریکا کرده است .

از آنجمله شامپلن یکی ازافسران بحریهٔ آن سرزمین است که درسال ۱۶۰۸ پس از سیاحتهائی چند در امریکا بالاخره شهر کبك را برای عملیات نظامی وتجارتی فرانسویان بنا نهاد .

هانری چهارم در سال ۱۶۱۰ بتهیه و تجهیز سپاهیان خود پرداخته خیال دخالت دراوضاع داخلی مملکت آلمان و استفادهٔ از عداوت و دشمنی بین امراء آن سر زمین را داشت . ولی در روز چهاردهم مه همان سال یعنی دو روز قبل از حرکت باردو بتوسط راویاك [1] بقتل رسید .

فرانسویان میل نداشتند هانری چهارم که بزحمت اوضاع داخلی مملکت را پس از خرابیهای دوران جنگ مذهبی سر و صورتی داده با وضع مالیاتهای سنگین دوباره موجبات ضعف و فقر ملت را فراهم آورد بهمین واسطه در سراسر مملکت آوای مخالفت برضد این تصمیم برخاست .

روایاك سابق الذکر یکی ازمردم آنکولم از موقعیت و افکار مردم استفاده کرده (گویا بتحریك خاندان گیز) در کوچهٔ فرونری [2] موقعی که شاه با کالسکه بخانهٔ سولی میرفت ویرا با دو ضربهٔ خنجر بقتل رسانید (۱۵۱۰) .

مردم فرانسه پس از این حادثه چون پادشاه خود را بر اثر خدمات نمایان او

---

۱ - Ravillac ۲ - Ferronerie

خیلی دوست میداشتند بسوگواری وی درسرتاسر مملکت پرداختند . چه میدانستند جانشین وی لوئی سیزدهم چون طفلی بیش نبود در زیر نفوذ وجاه طلبی مادرش ماری دومدیسی قرارگرفته اغتشاش وظلم وستم درجمیع نقاط مملکت حکمروا خواهد شد.

سلطنت لوئی سیزدهم

چون لوئی سیزدهم در موقع مرگ پدر خود بیش از نه سال نداشت پارلمان فرانسه مادر وی ماری دو مدیسی را بمقام نیابت سلطنت انتخاب نمود . اما کنسی نی [۱] ایطالیائی وزن وی لئونارا گالیگه [۲] که خواهر رضاعی ملکه بود در مزاج وی نفوذ کاملی پیدا کردند و در واقع کنسی نی زمام امور مملکتی و رتق و فتق کارها را در دست گرفت .

امراء مملکت و شاهزادگان چون نمیتوانستند به بینند یکنفر خارجی درمملکت فرانسه حکومت نماید با یکدیگر اتحاد کرده بریاست پرنس دو کنده معتبر ترین شاهزادگان فرانسه بنای ضدیت ومخالفت با کنسی نی را گذاردند .

کنسی نی که صدارت فرانسه با او بود برای حفظ قدرت و شئون خویش با دادن مبلغی هنگفت مخالفین را بجای خود نشاند . از طرف دیگر ماری دومدیسی را برای جلوگیری از مخالفت اعضاء مجلس عمومی پاریس واداربه انحلال آن نمود . این مجلس تا ابتدای انقلاب کبیر فرانسه (۱۸۷۹) دیگر افتتاح نشد .

لوئی سیزدهم وقتی که بسن رشد رسید باز کنسی نی را بصلاح دید مادرش بهمان صدارت فرانسه باقی گذارد . کنسی نی چون با مردم در گرفتن مالیات بسختی رفتار کرده شاهزادگان نیز دو باره شروع بمخالفت با وی نمودند درانظار بسیار منفور شد . لوئی سیزدهم هم متدرجاً از قدرت وی بتنگ آمده بالاخره پس از مشورت با دولوین [۳] یکی از درباریان خویش جمعی از قراولان خاصهٔ سلطنتی را موقعی که بقصر لوور می آمد بقتل وی گماشت (۱۶۱۷) .

دولوین پس از قتل کنسی نی صدر اعظم فرانسه شد . اما پرتستانها بریاست دوك دوروهان [۴] بضدیت وی برخاستند وبا آنکه ایشان را درمحل سن ژان دانژلی [۵]

۱- Concini ۲- Leonoragaligai ۳- De luynes ۴- De rohan

۵- Saint- jean D'angely

شکست سختی داد در ناحیهٔ منتوبان [۱] فتح نصیب پرتستانها شده چندی پس از این واقعه خود دولوین نیز وفات یافت (۱۶۲۱)

ریشلیو

آرمان دوپلسی ریشلو [۲] در پاریس در سال ۱۵۸۵ پابعرصهٔ وجود گذارد وبسن بیست ویکسالگی وارد خدمت کلیسا شد .

در سال ۱۶۰۷ بریاست روحانیون ناحیهٔ لوسون [۳] رسید و هفت سال بعد بعضویت مجلس عمومی نائل آمد ، سپس در سال ۱۶۱٤ بخدمت ماری دو مدیسی آمده چندی بعد بتوسط کنسی نی بوزارت جنگ منصوب شد . در سال ۱۶۲۲ کاردینال شده دو سال بعد بر اثر کثرت هوش و ذکاوت فطری بمقام صدارت رسید (۱۶۲٤) .

ریشلیو در تمام دورهٔ صدارت خود که هیجده سال (۱۶۲٤ - ۱۶٤۲) طول کشیده بتعقیب سه مقصود ذیل پرداخته است .

۱ - از بین بردن اشراف و کم کردن نفوذ شاهزادگان .

۲ - نابود کردن پرتستانها و گرفتن قلاعی که در تحت تصرف خود داشتند .

۳ - افزایش قدرت واشتهار سلطنت استبدادی ونام فرانسه دراروپا .

محاربهٔ با پرتستانها واز بین بردن آنها

ریشلیو در سال ۱۶۲۵ قلعهٔ رشل که مأمن پرتستانها بود در محاصره آورد و چون خود را قادر به غلبهٔ بر آنان و فتح قلعهٔ مزبور نمی دید دست از محاصره برداشت . اما در سال بعد چون انگلیسها نیز با دادن مهمات و تجهیزات جنگی به پرتستانهای ساکن رشل کمك و مساعدت مینمودند ریشلیو با جمعی کثیر از سپاهیان که خود ریاست آنان را داشت برای جنگ با گیتون [٤] سردار ایشان عازم رشل شد .

محاصرهٔ این قلعهٔ مستحکم مدت یکسال طول کشید و بالاخره با بستن سد های دریائی و جلوگیری از مساعدت انگلیسها آن محل را تصرف کرد (۱۶۲۸) وچندی

---

۱ - Montauban ۲ - Armand du plessis de Richelieu ۳ - Lucon
٤ - Guiton

بعد بر شورشیان لانک دوک در محل سون [1] نیز دست یافت و باین ترتیب از شر طغیان و سرکشی پرتستانها رهائی یافت. ریشلیو پس از این فتوحات مطابق فرمان آله [2] پرتستانها را ازبنای قلاع واستحکامات نظامی در مملکت محروم کرده در عوض آزادی مذهبی و تساوی حقوقی بایشان اعطاء نمود.

از بین بردن نفوذ اشراف

چون تا پنج سال قبل از مرگ لوئی سیزدهم یعنی تا سال ۱۶۳۸ فرزندی از پادشاه بوجود نیامده بود دوک گاستون دورلئان برادر لوئی ولایتعهد فرانسه بود و بهمین مناسبت قدرت و نفوذ فوق العاده ای در سر تا سر مملکت داشت. طبقهٔ اشراف و اعیان و شاهزادگانی که با ریشلیو و سیاست وی مخالفت میورزیدند در تحت ریاست گاستون در اطراف و جوانب مملکت بنای شورش و اغتشاش را گذارده باعث ضعف سلطنت وسیاست فرانسه دربین ممالك بزرگ اروپامیشدند.

ریشلیو تا کمی قبل از وفات خود (۱۶۴۲) که همواره در از بین بردن نفوذ ایشان بوسایل مختلفهٔ قتل. محاکمه. حبس و تبعید میکوشید بالاخره با مجازات کردن و کشتن امثال دوک دومون مورانسی. سن مارومارشال دو ماریاك از متنفذین امراءِ فرانسه قدرت پادشاه را در سر تا سر زمین فرانسه مستقر کرد وبا دخالت در جنگهای سی سالهٔ آلمان و فتوحات خود در آن ناحیه سیادت فرانسه را بذروهٔ اعتلاء خود رساند و در واقع پایهٔ حکومت استبدادی لوئی چهاردهم را محکم و مشیّد نمود.

ریشلیو دردسامبر ۱۶۴۲ مرد. ولی لوئی سیزدهم بتعقیب سیاست وی پرداخته حتی مطابق دستور او مازارن ایطالیائی را که در خدمت ریشلیو میزیست بعضویت شورای پادشاهی قبول کرد. این پادشاه درسال ۱۶۴۳ فوت نموده پسر پنج ساله اش لوئی چهاردهم معروف بسلطنت فرانسه رسید.

پایان

---

۱ - Cévennes ۲ - Alais

تاریخ ایران واروپا

جلد دوم

مخصوص سال پنجم دبیرستانهای نظام

تألیف

عباس پرویز

تهران - خیابان ناصرخسرو

چاپ اول

۱۳۱۷

چاپخانهٔ شرکت مطبوعات

بخش اول

تاریخ ایران

فصل اول

سلسلهٔ مغول

ظهور چنگیز

مؤسس سلسلهٔ مغول تموچین پسر یسوکای بهادراست که پس از غلبهٔ بر قوم کرائیت یکی ازقبائل متعددهٔ مغول به چنگیزخان مشهور شده است . چنگیز در سنهٔ ٥٤٩ در مغولستان پا بعرصهٔ وجود گذارد واصلا از خاندان قیات یکی از طوایف متنفذ مغول بوده است . این طایفه همواره درتحت نفوذ و اقتدار امپراطوران چین بوده هر ساله مبلغی بعنوان باج و خراج بایشان میپرداخته اند .

پدر چنگیز چون لیاقت و شجاعت فوق العـاده ای داشت بزودی جمعی از متنفذین قبیلهٔ قیات را بدور خود جمع آورده بنای ضدیت و مخالفت با امپراطوران چین را گذارد و اتفاقاً در محاربه ای که بین او و عده ای از سپاهیان چین واقع شد بر آنان غلبه یافت . یسوکای بهادر پس از این فتح شهرت واهمیت زیاد حاصل کرده باعث امتیاز قبیلهٔ خود نسبت بسایر طوایف مغول گردید .

چنگیزدر موقع مرگ یسوکای بهادر بیش ازسیزده سال نداشت ودراوایل دوران حکومت خویش دچار معضلات ومشکلات مملکتداری شده چون نمیتوانست بامخالفین سلطنت خود بخصوص ضدیت دربار چین مقاومت نماید بخدمت اُونک خان رئیس قوم کرائیت رفته برای تحصیل اقتدار از دست رفتهٔ خویش از وی درخواست کمك و مساعدت نمود

اونگ خان در حق چنگیز باحترام و اعزاز تمام رفتار کرد ولی پس ازچندی نسبت بوی بدبین شد . تموچین از ترس آنکه مبادا اونگ خان ویرا بقتل رساند شبانه با جمعی‌از کسان خویش هزیمت جست . رئیس قبیلهٔ کرائیت که بر این پیش آمد اطلاع حاصل کرد با عده ای از سپاهیان خویش جهت دستگیر کردن وی رفت . اما پس از تلاقی با چنگیز و کسان وی شکست سختی خورده خود او هم در معرکه بقتل رسید . تموچین پس ازاین فتح چنانکه اشاره شد به چنگیز معروف‌گردید ودر بین اتباع خود شهرتی بسزا یافت .

چنگیز در سال ۶۰۰ هجری برتایانک خان پادشاه قوم نایمان و در ۶۰۳ بر طایفهٔ قرقیز تسلط پیدا کرد . کوچلك خان پسر تایانک خان برای دفع چنگیز جمعی از لشکریان تهیه دید . ولی پس از محاربهٔ مختصری از وی هزیمت یافته جهت طلب مساعدت پیش گورخان قراختائی رفت .

چنگیزپس از آنکه از کار کوچلك خان فراغت یافت بخیال از بین بردن قوم اویغور که پیرو ادیان مختلفهٔ مسیحی . بودائی و مانوی بودند افتاد . این قوم در حوالی رود خانهٔ تاریم در ترکستان غربی‌حالیه سکنی داشتند و در آن تاریخ درتحت نفوذ گورخان قراختائی بودند . باین معنی که جهت ادارهٔ مملکت اویغوریها گورخان عمال و حکامی بدانجا میفرستاد . ولی چون کسان وی باایشان بخوبی رفتارنمیکردند اهالی متدرجاً سر بشورش بر آورده پس از زد و خورد طولانی بالاخره عامل اورا بقتل رسانیدند .

بعد از این واقعه قوم اویغور جمعی را پیش چنگیز فرستاده جهت خلاصی ازظلم حکام‌گورخان تسلط وی را قبول‌کردند . اتفاقاً درهمان اوان گورخان قراختائی نیز دچار جنگ با سلطان محمد خوارزمشاه پادشاه ایران بود و همین مسئله خود موقعیت خوبی برای بسط نفوذ چنگیز در سر زمین اویغور بشمار میرفت . باین‌معنی که پادشاه ایران‌که همواره خیال‌توسعهٔ متصرفات خویش‌را داشت سه بار باقراختائیان جنگ کرده هر سه دفعه نیز غلبه با او بود و در دفعهٔ سوم باتفاق کوچلك خان پسر

تایانگک خان این خاندان را بکلی منقرض نمود (۶۰۷ - ۶۱۱).

سلطان محمد خوارزمشاه پس از انقراض قراختائیان بر سر تقسیم ممالك ایشان مدتی با کوچلك نزاع داشت و بالاخره برای آنکه بلاد معتبر کاشغر و سمرقند بدست وی نیفتد آنها را با خاك یکسان کرد. در واقع میتوان گفت که از بین بردن دولت قراختائی که سدی بین متصرفات خوارزمشاه و ممالك مغول بود یکی از خبطهائی است که پادشاه ایران مرتکب شده است و بدان وسیله راه ایران را بروی مغول باز کرده است.

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۲ در دشت قرقیز با عده ای از سپاهیان مغول بریاست جوجی پسر چنگیز که برای دفع شورشیان آن ناحیه آمده بودند برخورد کرد و با آنکه سردار مغول خیال حملهٔ بسپاهیان ایران را نداشته خوارزمشاه را که سلطانی مسلمان بود محترم میشمرد پادشاه ایران بکسان خود امر بحمله و نزاع با مغول داد. در این جنگ نتیجه ای عاید هیچیك از طرفین نشد ولی خوارزمشاه بر اثر این برخورد به رشادت و جلادت مغول آشنا گردید وهمین مسئله درجنگهای دیگر با این طوایف تولید ترس ورعب غریبی دروی نمود که همواره ازجلوی سپاهیان ایشان هزیمت میجست و درخود قدرت مقاومت با آنان را نمیدید.

هجوم مغول بایران و علت آن

سلطان محمد خوارزمشاه همواره برای بسط متصرفات خویش سودای فتح چین را در سر می پخت اما در سال ۶۱۲ بوی خبر رسید که چنگیز خان پکن پایتخت چین را متصرف شده است. بهمین واسطه جمعی از کسان خود را بریاست یکی از اجلهٔ بزرگان دربار خویش بنام بهاء الدین رازی مأمور تحقیق درصحت و سقم این مسئله و اطلاع بر وضعیت وچگونگی سپاهیان مغول روانهٔ چین نمود. چنگیز در حق این جمع بالفت و مهربانی رفتار کرده مقداری زیاد از تحف و هدایای گرانبها جهت سلطان ایران فرستاد، فرستادن این گروه ابتدای ارتباط چنگیز با خوارزمشاه است.

بر اثر این واقعه تجار مسلمان و مغول برای داد و ستد و معاوضهٔ مال التجارهٔ

خویش بین چین و ایران در رفت و آمد شدند و گویا وقتی چند نفری از این تجار ایرانی بخدمت چنگیز رفته اند و اوهم دربارهٔ ایشان اکرام تمامی نموده حتی امتعهٔ ایرانی را نیزبقیمت مناسبی ابتیاع کرده است.

تجار ایرانی پس ازچندی با جمعی ازکسان چنگیز جهت انعقاد معاهدهٔ تجارتی بدربار ایران آمدند. سلطان محمد بصوابدید مصلحین مملکت پیشنهاد چنگیز را درموضوع تجارت پذیرفته قرارگذاشت که درحفظ وداد و دوستی با یکدیگربکوشند.

پس از انعقاد عهد نامهٔ تجارتی قریب ۵۰۰ نفرازتجارمغول جهت معاوضهٔ امتعهٔ خویش بطرف ایران حرکت کردند. در ضمن راه در محل اترار بفرمان خوارزمشاه غایر خان (اینالجق) حاکم آنجا ایشان را بقتل رسانید ولی یکنفر از آنان بزحمتی خود را خلاص کرده خان مغول را از کشتار تجار مغول آگاهی داد.

چنگیز سخت در غضب شده جمعی دیگر را بایران فرستاد ودرخواست کرد که غایر خان را جهت انتقام جوئی تسلیم وی نمایند. خوارزمشاه از نادانی و بیشتر بعلت آنکه غایر خان با مادرش ترکان خاتون نسبتی داشت درخواست چنگیز را نپذیرفته حتی امر بقتل فرستادگان وی داد و همین مسئله موجبات حملهٔ مغول را بایران فراهم آورد.

چنگیز باتفاق جغتای. اگتای. جوجی و تولی پسران خود و جمع کثیری ازسپاهیان که مورخین باختلاف از ۱۵۰ الی ۲۰۰ هزارنوشته اند جهت کینه جوئی ازپادشاه ایران بجانب ماورالنهر روانه گردید.

اولین محلی که دچارحملهٔ خان مغول شد شهر اترار بود چه چنگیز میخواست بهرقیمتی باشد انتقام خود را از غایرخان بکشد. چنگیز پس از رسیدن باین ناحیه توقف کرده لشکریان خود را بچهار دسته تقسیم نمود. باین ترتیب که عده ای را بسرداری جغتای و اگتای مأمورفتح اتراز نموده قسمتی را نیز بریاست جوجی برای تصرف نقاط ساحلی رود خانهٔ جیحون روانه نمود. قسمت سوم را جهت فتح خجند فرستاده خود چنگیز با تولی و جمعی دیگر از سپاهیان کار آزموده بجانب بخارا

رهسپار گردید .

مقصود چنگیز از این تقسیم بندی این بود که مانع از الحاق قوای مختلفهٔ سلطان محمد خوارزمشاه بیکدیگر بشود . از این مسئله بخوبی معلوم میشود که چنگیز کاملا بوضعیت جغرافیائی متصرفات پادشاه ایران آگاهی داشته است .

سلطان محمد خوارزمشاه که بر آمدن چنگیز اطلاع حاصل کرد لشکریان خود را که در اطراف واکناف مملکت متفرق بودند جمع آوری نموده آنها را به دسته های مختلفی تقسیم کرد و هر یك از این قسمتها را در شهر های بزرگی که معبر و محل هجوم مغول قرار گرفته بودند استقرار داد .

پادشاه نادان ایران بگفتهٔ دوستداران دولت خود که عقیده شان بحملهٔ تعرضی در مقابل مغول بود اعتنائی نکرده خیال داشت در نقاط صعب العبور ماوراءِ النهر از هجوم چنگیز جلوگیری کند .

چنگیز در اواخر سال ۶۱۶ پس از گذشتن از سیحون وفتح دو ناحیهٔ زرنوق و نور (در دوازده فرسنگی بخارا) ببخارا رسید. سرداران سپاهیان خوارزمشاه یعنی اینانج خان و اختیارالدین مدت سه روز در مقابل مغول مقاومت شدیدی از خود بخرج دادند ولی روز چهارم ساخلو بخارا جهت یکسره کردن کار جنگ از شهر بیرون آمده بمغول حمله کردند در محاربه ای که اتفاق افتاد ایرانیان شکست خورده بداخلهٔ شهر پناهنده شدند . اهالی شهر جمعی از متنفذین و امرا را بهمراهی قاضی بدر الدین جهت خواستن امان بخدمت چنگیز فرستادند و پس از اطمینان کامل شهر را تسلیم مغول نمودند .

مغول بمحض تسلط بر بخارا امر بقتل و غارت اهالی گذاردند و بیشتری از علما و بزرگان بااین ترتیب دستخوش قهر و غضب این وحشیان قرار گرفتند .

چنگیز پس ازاین فتح جهت تصرف سمرقند بدان ناحیت شتافت وبرای آنکه باعث ترس ودهشت اهالی آنجا شود اسرائی را که ازبخارا بدست سپاهیان مغول افتاده بود با خود همراه برد تا بااین ترتیب تصور کنند که جمعیت مغول باندازه ایست که

مقاومت با ایشان غیرممکن است . درسمرقند قریب ۱۱۰ هزارنفراز جانب خوارزمشاه مأمور جلوگیری از پیشرفت مغول بودند . ریاست آنان با طغای خان برادر ترکان خواتون بود و با وجود آنکه مدت ده روز محاصرهٔ این شهر بطول انجامید بالاخره مغول بر آن ناحیت دست یافته مثل بخارا اهالی سمر قند را نیز قتل تمام نمودند . (۶۱۷)

فتوحات مغول در شمال غربی ماوراء النهر

چنانکه سابقاً بدان اشارت رفت مغول ابتدا برای بچنگ آوردن غایر خان که تجار مغول را بقتل رسانده بود اترار را درتحت محاصره درآوردند . این شهر براثر شجاعت وجلادت فوق العادهٔ غایر خان مدتی در مقابل سپاهیان مغول ایستادگی میکرد . ولی چون تلفات لشکریان ایران پیوسته فزونی میگرفت سلطان محمد خوارزمشاه جمعی از کسان خود را بسرداری قراجه خاص مأمور مساعدت با غایر خان نمود . قراجه خاص بمحض ورود به اترار یقین کرد که نمیتواند با مغول مقاومت نماید . بهمین مناسبت به غایرخان پیشنهاد کرد که بهتر آنست از در صلح با کسان چنگیز در آئیم . ولی غایر خان این امر را مخالف شئون نظامی خود و اصلا خیانتی نسبت بپادشاه دانسته حاضر بقبول آن نشد .

قراجه خاص هم بدون آنکه غایر خان را مطلع سازد با همراهیان خویش که بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر میشدند از شهر خارج شده به مغول پیوست .

مغول هم بر عکس انتظار وی چون دیدند این شخص بمملکت خود خیانت کرده است بدون تردید بقتل وی و همراهیانش اقدام نموده از همان راهی که آمده بود وارد اترار شدند .

پس از ورود مغول بشهر غایر خان در یکی از حصار های آن ناحیه پناهنده شده با کمال شجاعت مدتی باایشان میجنگید ولی بالاخره از پای درآمده مقتول گردید

در همان اوان یکی دیگر از سرداران چنگیز بنام الاغ نویان شهر بناکت را متصرف شده بعزم فتح خجند روانهٔ آن ناحیت شد

حکومت این شهر را تیمور ملك یکی از سرداران نامی خوارزمشاه داشت که با هزار نفر از همراهیان خود با کمال شجاعت و رشادت مدتی با مغول زد و خورد میکرد . ولی بالاخره پس از کشته شدن سربازانش خجند را ترك گفته به خراسان در محل شهرستانه بخدمت سلطان محمد خوارزمشاه رفت .

فوت خوارزمشاه

چنگیزخان دوقسمت از سپاهیان خودرا بسرداری جبه وسبتای مأمور جنگ با خوارزمشاه نمود . اما خوارزمشاه که ازدست مغول دربیم وهراس میزیست پیوسته ازجلو هجوم آنان ازشهری بشهری دیگرمیگریخت چنانکه بعد از شنیدن خبر فتح بخارا و سمر قند ابتدا از بلخ خارج شده سپس به ترمذ . نیشابور . بسطام واز آنجا به قلعهٔ فرزین یکی از قلاع کرج در سی فرسنگی همدان رفت .

رکن الدین پسر وی با ۳۰۰۰۰ مرد جنگی در آن ناحیه بخدمت سلطان رسیده خیال مقاومت در مقابل مغول را داشت ولی خوارزمشاه از ترس آنکه مبادا از مغول شکست بخورد گفتهٔ پسر را قبول نکرده بجانب لرستان رهسپار شد و در آنجا اعتنائی به پیشنهاد اتابك ملك نصرة الدین هزار اسب یکی از اتابکان لرستان نکرده باآنکه میتوانست ازوضعیت جغرافیائی لرستان وکوههای آن درجنگ با مغول استفاده نماید فرار را بر قرار اختیار نمود .

درهمان اوان بسلطان خبر رسید که جبه وسبتای هریك بترتیب از راه سمنان و مازندران بهری رسیده آن ناحیه را در تحت نفوذ خویش در آورده اند . سلطان پس ازشنیدن این خبر از شهری بشهری دیگر گریخته تا خود را بیکی از جزایر کوچك بنام ابسکون دردهانهٔ گرگان رسانید وبالاخره درهمانجا درشوال ۶۱۷ ناخوش شده بدرود زندگانی گفت .

مقصود عمدهٔ چنگیزدست یافتن برجرجانیه یا اورگنج پایتخت خوارزمشاهیان بود . این شهر استحکامات وقلاع فراوانی داشت بهمین مناسبت فتح آن بنظر آسان نمیآمد : چنگیز روی همین اساس لشکریان خود را بچندین قسمت تقسیم کرده هر

لك را از ناحیه ای برای محاصرهٔ جرجانیه فرستاد .

سلطان محمد خوارزمشاه در بستر مرگ پسر خود جلال الدین منکبرنی را بولایتعهدی انتخاب کرده بود . ولی جمعی از بزرگان با این رأی مخالفت میورزیدند و در پایتخت عده ای از رؤسای لشکری بمحض اطلاع براین قضیه تن باین امرنداده خمار تکین یکی‌ازنزدیکان ترکان خواتون را بسلطنت برگزیدند .

چنگیز که مترصد اوضاع پایتخت وچگونگی احوال رؤسای لشکری ایران‌بود از این موقعیت استفاده کرده سپاهیان خویش را همانطوریکه گفته شد مأمور فتح آن شهر نمود .

ولی مردم شهر مدت چهار ماه (ذی القعدهٔ ۶۱۷ ـ صفر ۶۱۸) مقاومت و رشادت سختی در مقابل‌حملات مغول نشان دادند . باین معنی‌که استحکامات عدیده‌ای درشهر بنا کرده در محلات مختلفه با مغول زد وخورد مینمودند . ولی بالاخره مغول بحیله و دادن تلفات زیاد شهر را متصرف شده مردم را قتل عام کردند .

علت طول محاصرهٔ این شهر گویا نظر خاصی بوده است که جوجی پسر چنگیز بآن‌ناحیت‌داشته‌است . چه‌قرار بودایالات خوارزم‌وخراسان‌جزءقلمرو حکومتی‌وی‌شود و او هم بهمین مناسبت بتخریب آنجا مایل نبود . اماچنین بنظر میآید که علت‌اصلی آن همان مقاومت شدید اهالی بوده است .

ترکان خواتون پس‌ازفتح جرجانیه بهمراهی وزیر خود ناصرالدین نظام الملك با کلیهٔ نفائس سلطنتی به قلعهٔ ایلال درلاریجان رفته متحصن‌شد .

اما مغول درسال ۶۱۷ آنجا را نیز درتحت محاصره در آورده ترکان خواتون و وزیر و فرزندان خوارزمشاه را دستگیر کردند وپس از قتل مردان آنان ترکان خواتون وزنان دیگر را بقراقورم فرستادند و ترکان خواتون تاسال ۶۳۰ که تاریخ وفات وی است در زندان باقی بود .

فتوحات مغول در خراسان و ظهور جلال الدین

پس از فتح سمرقند بتوسط چنگیز جلال الدین پسر خوارزمشاه باتفاق برادران خود از خوارزم جهت تهیهٔ قوا و مقاومت با مغول فرار اختیار کرد . با جلال الدین منکبرنی تیمور ملك یکی از شجاعترین امراء خوارزمشاه همراهی داشت. جلال الدین پس از خارج شدن از سمرقند در بیابان خوارزم دچار عده ای از چنگیزیان شد و با آنکه جلال الدین بیش از ۳۰۰ نفر باخود همراه نداشت آن جماعت را که دوبرابر عدهٔ ایشان بود از پای در آورد . ولی در همان اوان اوزلاغ شاه وآق شاه برادران وی درقوچان بچنگ جمعی ازمغول افتاده بقتل رسیدند.

همانطوریکه در سابق شرح آن گذشت جبه وسبتای در موقع عبور از ولایت خوارزم وخراسان از تعرض به شهرهای‌آن نواحی خودداری نموده برعکس معمول مغول بتخریب آن نواحی نپرداختند .

از طرف دیگر پس از چندی اهالی خراسان دوباره بایجاد مواقع مستحکم و ترمیم خرابیهای وارده براثر لشکرکشی مغول قیام نمودند. چون چنگیز بر این‌قضیه اطلاع یافت پسر خود تولی را با عده ای از سپاهیان مأمور فتح بلاد خراسان که از معمورترین نقاط ایران بشمار میرفت کرد. تولی هم امر وی را پذیرفته ابتدا مرورا متصرف شده مجیرالملك حاکم آن شهر را درمقابل اهالی بقتل رسانید. سپس امر بقتل عام مردم و توزیع اسرا بین سپاهیان خود نموده مثل نقاط دیگر از کشتار ادبا وفضلاو اهل علم خودداری نکرد (۶۱۸)

تولی که از فتح مرو فراغت یافت هم خود را مصروف بتصرف نیشابور که اهالی بعمران خرابیهای آن پرداخته بودند نموده پس از سه ووز محاربه بر آن دیاردست یافت (صفر ۶۱۸) میگویند پس از تخریب نیشابور تولی مدت هفت شبانه روز بآن ناحیه آب بسته مغول را در سرتاسر آن بکشت و زرع وادار نمود. سپس بخیال فتح هرات که ملك شمس الدین جوزجانی با عده ای ازاتباع جلال الدین منکبرنی ازآن دفاع مینمودند عازم شد .

اهالی این شهر پس از ۷ روز محاصره بالاخره بتنگ آمده بنای رابطه را با مغول گذاردند. ولی ملک شمس الدین واتباع جلال الدین با این امر مخالفت میکردند تا آنکه اهالی بدون اطلاع ایشان دروازه های شهررا بروی تولی باز نموده مغول‌را بشهر داخل کردند. سپاهیان تولی پس از دست یافتن بر شهر قریب ۱۲۰۰۰ نفر از کسان جلال الدین را بقتل رسانیدند.

تولی بعد از این واقعه بخدمت پدرخود که مشغول محاصرهٔ طالقان خراسان و بامیان بود رفت.

اهالی طالقان مقاومت شدیدی در مقابل چنگیز نشان داده ایشانرا حتی مدت ده ماه به محاصرهٔ نصرت کوه یکی از قلاع مستحکم آن وادار نمودند. چون چنگیز این بدید جمیع سپاهیان خودرا که در اطراف متفرق بودند خواسته بالاخره آن قلعه را فتح نمود و از آنجا عازم بامیان شد.

درهمان اوان به چنگیزخبر رسید که جلال الدین بر غزنه و قندهار وهرات مستولی‌شده سپاهیان مغول را درهم شکسته است. بهمین مناسبت خان مغول بدون فوت وقت بطرف غزنین شتافت ولی ابتدا بامیان را که شهری مستحکم بود محاصره کرد. در مدت محاصرهٔ این شهر نوهٔ چنگیز بنام موتوجن (پسر جغتای) بتوسط یکی از اهالی بامیان کشته شد. چنگیز که وی را زیاد دوست میداشت درطلب انتقام شهر را با خاك یکسان نمود. (۶۱۹).

محاربهٔ پروان

جلال الدین پس از آنکه دربیابان خوارزم بر مغول غلبه کرد در اوایل سال ۶۱۸ بغزنین رفت و بمحض ورود وی دو نفر از سرداران خوارزمشاه مظفرملك و امین ملك با ۶۰۰۰۰ سپاهی جهت کمك و مساعدت با جلال الدین نیز بآن شهرآمدند.

جلال‌الدین با ورود سرداران مزبور خودرا آمادهٔ محاربه با کسان چنگیزدیده با جمیع لشکریان خویش بقصبهٔ پروان نزدیك غزنین رفت و درحوالی همان ناحیت ابتدا بر عده‌ای از مغول تاخته هزار نفر از ایشانرا کشت. چون چنگیز براین

واقعه آگاهی یافت جمعی از مغول را بسرداری قوتوقونویان مأمور دفع جلال الدین کرد . اما جلال الدین درمحل پروان این بارنیز بر ایشان غلبه یافته اموال کثیری بچنگک آورد . بعلاوه اهالی خراسان بر اثر شنیدن این خبر بنای شورش وطغیان را برضد حکام مغول گذارده موجبات زحمت ایشانرا فراهم آوردند .

پس از فتح پروان از بخت بد بر سر توزیع غنایم بین امرا و پسران سپاه جلال الدین زد و خورد برپا شد و همین مسئله باعث ضعف وی گردید .

محاربه سند و عاقبت چنگیز

در همان موقع بچنگیز خبر ظهور جلال الدین چنانکه بدان اشاره شد رسید . خان مغول پس از فتح طالقان و بامیان با جمع کثیری از سپاهیان بجانب غزنین شتافت که خود قیام برفع فتنهٔ جلال الدین نماید . خوارزمشاه که تاب مقاومت خان مغول را درخود نمیدید غزنین را تخلیه کرده خیال گذشتن ازسند را داشت . ولی پیشقراولان سپاه چنگیز در گردیز نزدیکی غزنین سر راه وی را گرفتند . سلطان با رشادت فوق العاده ای جمیع ایشان‌را بخاك هلاك انداخته بجانب شط سند روانه شد . چنگیز که میدانست بعد از عبور ازسند دیگر نمیتواند برجلال‌الدین دست یابد بعجلهٔ هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده مانع عبور وی گردید .

جلال‌الدین بناچار شروع بمبارزهٔ بامغول نمود . اتفاقاً در ابتدای امر پیشرفت با سلطان بود . چه با حمله ای شجاعانه قلب سپاهیان چنگیز را از هم گسیخت . ولی در آخر کسان وی ازکثرت عدهٔ مغول در بیم و هراس افتاده پای بفرار گذاردند (شوال ٦١٨) . جلال الدین چون کار را بدین منوال دید با هر زحمتی بود خودرا بآب سند زده بطرف هندوستان هزیمت جست تاشاید بتواند دو باره با چنگیز دست و پنجه ای نرم نماید .

یکسال پس از این واقعه چنگیز که امور مملکتداری خودرا مرتب کرده بود بعلت شورش وطغیان بعضی ازطوایف مغول به مغولستان رفت . خان مغول این‌فتنه را بزودی مرتفع ساخت و بالاخره در مغولستان بسن‌هفتادسالگی‌مرد (٦٢٤) چنگیز

در ادارهٔ امور مملکت مشاورینی از ملل مختلفهٔ چینی . اویغوری و حتی مسلمان داشته که در رتق و فتق کارهای داخلی ازوجود ایشان استفاده های نمایانی برده است.

اقوام مغول از قدیم احکام و قواعدی در طرز ادارهٔ مملکت و امور قضائی و کار هـای مربوطهٔ بلشکر داشته اند وچنگیز خان پس از جرح وتعدیل آن قوانین را بصورت کاملتری در آورد که همان یاساهای معروف چنگیزی میباشند.

این قوم عشق مفرطی بجنگ داشتند و در مواقع صلح جهت حفظ سلامت مزاج و تربیت قوای بدنی بشکار مشغول بودند . خود چنگیز هم اغلب باتفاق پسران خویش بشکار جرگه میپرداخت ؛

در هرصورت پس از مرگ خان مغول کلیهٔ متصرفات وی مطابق قوانین قومی ایشان بین پسرانش تقسیم و اکتای باتفاق برادران دیگر بجانشنی پدر منتخب شد ومدت سه سال (٦٢٤ ـ ٦٢٧) حکمرانی نمود .

مجاربهٔ جلال الدین منکبرنی با مغول وعاقبت کار او

سلطان جلال الدین خوارزمشاه پس از تهیهٔ جمعی ازهواخواهان در هندوستان از راه مکران بکرمان آمد و چون میدانست در آن نواحی نمیتواند با مغول مقاومت کنند بجانب قسمت غربی ایران رفت و فتوحات نمایانی در قسمت شمال غربی یعنی آذربایجان و قفقاز نمود که از آن جمله یکی فتح تفلیس در سال ٦٢٣ است .

در موقعیکه جلال الدین در آذربایجان اقامت داشت باو خبر رسید که جمع کثیری از سپاهیان مغول بقصد دفع وی عازم آذربایجان شده اند .

سلطان که در آن سر زمین باندازهٔ کافی سپاهی باخود همراه نداشت بهتر آن دانست که باصفهان رفته در آنجا بدفاع درمقابل دشمن بپردازد . اهالی اصفهان هم با وی نظر خوشی داشته داوطلبانه عزیمت وی را بدان ناحیت خواستار بودند .

جلاالدین بهمین مناسبت بجانب اصفهان شتافته بمحض ورود شروع به تهیهٔ قوا نمود . مغول چون از آمدن سلطان به اصفهان وتهیهٔ مقدمات جنگی وی اطلاع یافتند قریب ٢٠٠٠ نفر ازکسان خود را بلرستان جهت جمع آوری آذوقه فرستاده

تا در موقع محاصرهٔ اصفهان در زحمت نباشند .

جلال الدین که هوشیار ونگران کار مغول بود بتوسط کسان خود بر این مسئله آگاهی یافته سه هزار نفر از همراهیان خویش را جهت تعقیب آن عده روانه کرد . این جمع پس ازرسیدن بمغول جنگ سختی با ایشان نموده بکلی آنان را منهزم ساختند و حتی چهارصد نفر از مغول اسیر گرفتند .

جلال‌الدین پس از آماده کردن قوای خویش در مقابل مغول صف آرائی نمود . درابتدای این محاربه پیشرفت کلی باخوارزمشاه بود ولی براثرفرار برادرش غیاث‌الدین و همراهیان وی کار بر سلطان تنگ شده بالاخره با عدهٔ قلیلی از کسان خود بجانب ارستان فرار اختیار کرد .

جلال الدین خوارزمشاه پس از چندی اقامت در آن نواحی دوباره جمعی را بدور خود گرد آورده بفتوحات نمایانی درگرجستان و ارمنستان دست برد وعاقبت در سال ۶۲۸ بدست یکی از اکراد بقتل رسید .

تقسیم متصرفات چنگیز

همانطوریکه سابقاً اشاره شد پس از مرگ چنگیز ممالك وی بین پسرانش تقسیم وا کتای قاآن بریاست کل انتخاب گردید . بعد ازا کتای مقام وی به گیوك خان (۶۳۹ - ۶۴۷) رسیده سپس منکوقاآن بپادشاهی مغول نائل آمد (۶۴۸ - ۶۵۷)

منکوقاآن پس از رسیدن بسلطنت بخیال تسخیر ممالکی که هنوز در تحت نفوذ مغول در نیامده بود افتاد . بهمین مناسبت قبلای برادر خود را بفتح چین فرستاده مأموریت رفع فتنهٔ اسمعیلیه و محاربهٔ با خلیفهٔ عباسی را به برادر دیگر هلاکو داد .

چون‌فتح چین مربوط به‌تاریخ ایران نیست از ذکر آن صرفنظر کرده‌فقط‌بشرح حملهٔ هلاکو به ایران و رفتن وی ببغداد میپردازیم .

خاتمهٔ فتنهٔ اسمعیلیه و فتح بغداد

هلاکو بامر برادر در سال ۶۵۱ با ۱۲۰۰۰۰ تن سپاهی ازجیحون گذشته وارد خاك ایران شد.

اسمعیلی ها که قریب یکقرن و نیم بود سر تا سر ایران وممالك اسلامی را دچار فتنهٔ عظیمی نموده بودند در اغلبی از نقاط صعب العبور وکوهستانی این سر زمین قلاع و استحکاماتی عدیده بنا کرده همواره بر ضد حکومت مرکزی می جنگیدند.

اما مرکز عمدهٔ ایشان در قهستان و دره های جنوبی کوههای البرز و ازقلاع معتبر آنان سه قلعهٔ الموت میمون دژ ولنبه سر بود. این جمعیت در قلاع مزبور مسکن داشته همواره موجبات زحمت مردم را فراهم میآوردند.

هلاکو برای دفع آنان سپاهیان خودرا به قسمتهای عدیده ای تقسیم کرده هر یك را جهت محاصرهٔ قلعه ای از قلاع آنان مأمورساخت و بالاخره در ظرف سه سال (۶۵۱ - ۶۵٤) کلیهٔ استحکامات ایشان را مفتوح نمود.

ریاست اسمعیلیه در آن تاریخ با رکن الدین خورشاه پسر علاء الدین محمد بود. این شخص با آنکه ابتدا مقاومتی از خود ابراز کرد بالاخره ناچار به تسلیم و رفتن بخدمت هلاکو گردید.

خان مغول پس از تسخیر قلعهٔ الموت کلیهٔ غنائم و ذخایر حسن صباح را در تحت تصرف خود در آورده کتابخانهٔ معروف آنانرا بآتش سوزاند.

در این محاربه عطاء ملك جوینی نیز با هلاکو همراه بود و قبل از آنکه کتابخانهٔ اسمعیلیها طعمهٔ آتش شود از خان مغول درخواست نمود که کتب مربوطه به نجوم وآلات رصدی آنهارا خارج کرده فقط آنچه در فروع واصول آئین اسمعیلی است بآتش بیندازد.

یکی از کتب نفیسه ای که بر اثر کوشش و مجاهدت عطاء ملك از سوختن رهائی یافت کتابی است درسرگذشت حسن صباح و سایر اعضاء این خاندان معروف به **سرگذشت سیدنا** که عطاء ملك آن را درجلد سوم جهانگشا آورده است ورشیدی

در جامع التواریخ نیز فصل مشبعی از آن را نقل کرده است .

خور شاه درسال ۶۵۵ بدست جمعی از مغول درساحل رودخانهٔ جیحون بقتل رسید و هلاکو پسران و بازماندگان ویرا نیز از بین برده بدین ترتیب فتنهٔ اسمعیلیه را مرتفع ساخت .

هلاکو پس از خاتمهٔ کار اسمعیلیه بخیال بر انداختن خلفاء عباسی از بغداد افتاد . المستعصم بالله (۶۴۰ ـ ۶۵۶) خلیفهٔ بغداد بسیار ضعیف النفس و نا لایق و همیشه مشغول بشرب شراب ولهو ولعب بوده بهیچوجه بکار مملکتداری رسیدگی نمیکرد . هلاکو هم که برضعف وسست عنصری خلیفه آگاهی داشت به تحریك رعایای ارمنی بغداد و سپاهیان مسلمی که در جنگها با خود او همراهی داشتند بدان شهر لشکر کشیده و در سال ۶۵۶ بغداد را فتح کرده المستعصم را نیز بقتل رسانید .

هلاکو پس از این واقعه مراغه را به پایتختی انتخاب نموده کلیهٔ غنایم واموالی را که از بغداد و الموت بچنگ آورده بود بدانجا انتقال داد .

وزارت هلاکو باخواجه نصیر الدین طوسی بوده که بامر وی رصد خانهٔ معروف مراغه را بنا کرده است .

هلاکو پس از ۴۸ سال عمر در آذربایجان بسال ۶۶۳ وفات یافت .

سلطنت اباقاخان

اباقاخان درسال ۶۶۳ پس از فوت پدرش هلاکو بسلطنت رسید . هلاکو درایام حیات خویش برای آنکه مراتب و داد ودوستی را با دربار رم شرقی مشید و مستحکم نماید دختر میخائیل پالئولوگوس[۱] پادشاه آن ناحیت را بازدواج اباقاخان در آورده بود . بر اثر همین ازدواج اباقاخان نظرخاصی با عیسویان داشت وحتی بعقیدهٔ بعضی از مورخین گویا قبل از انجام مراسم ازدواج خان مغول بخواهش همین دختر که مریم نامیده میشد آئین مسیح را قبول کرد .

اباقاخان وقتی که بپادشاهی رسید دچار معضلات و مشکلات فراوانی گردیده تا آخر عمر در ماوراء النهر . آذربایجان . خراسان و گرجستان با عموزادگان خود

---

۱ ـ *Michel Palé ologus*

که سودای سلطنت را در سر می پختند بجنگ و نزاع مشغول بود .

این پادشاه تبریز را بپایتختی خود انتخاب کرده زمستان را درنواحی قشلاق اران و بغداد بسر میبرد .

وزارت آباقاخان با شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی معروف بوده بهاء الدین پسر خواجه بامر پدر در اصفهان بکار های مملکتی میپرداخت .

این پادشاه درسال ۶۸۰ فوت کرد و جانشینی وی با آنکه میل داشت پسرش ارغون بسلطنت اختیار شود به برادرش تکودار رسید .

تکودار
۶۸۱ - ۶۸۳

تکودار هفتمین پسر هلاکوست و در موقعیکه پدرش جهت دفع اسمعیلیه و از بین بردن حکومت بغداد بایران آمده بود با قبلای قا آن بچین جهت تسخیر آن ناحیه روانه شد .

این پادشاه چون نسبت باسلام علاقه میورزید قبول این آئین را نموده ازطرف امراء و بزرگان دین به احمد معروف گردید وبر اثر پیروی او به کیش اسلام جمع زیادی از سپاهیان وکسانش نیز مسلمان شدند .

ارغون پس از آنکه تکودار به ایلخانی ایران منصوب گردید بنای ضدیت و مخالفت با وی را گذارد . چه خود را بدان مقام لایق تر از هر کسی میدانست . از طرف دیگر قبول دین اسلام و پیروی کسان او کینه و عداوت وی را نسبت بپادشاه شدت داده بود .

بهمین مناسبت جمعی ازمغول که حاضربقبول اسلام نبوده از تکودار دلخوشی نداشتند به سپاهیان ارغون در خراسان که جزو قلمرو حکومتی وی بود ملحق‌شده شروع بغوغا وشورش برضد احمد تکودار نمودند .

یکی دیگر از علل دشمنی ارغون با تکودار این بود که پادشاه بر خلاف رأی مجلس بزرگ مغول (قوریلتای) که بنابود بمصر لشکرکشیده دست مسلمانان را از آن ناحیه کوتاه نماید بنای دوستی ومرابطه با سیف الدین قلاوون سلطان مصررا گذارد وحتی عهد نامه ای هم متضمن بر آنکه کینه ای نباید بین ایلخانان ایران و سلاطین

مصر وجود داشته باشد منعقد کرد . این مسئله آتش عداوت و کینهٔ ارغون را که میدید تکودار بر خلاف صلاحدید و رأی قوریلتای مغول نمیخواهد بمصر لشکر بکشد دامن زد و پیوسته در جمع سپاهیان و هواخواهان برای خاتمه دادن بکار عم خود میکوشید .

تکودار چون بر این قضایا اطلاع یافت بتحریك خواجه شمس الدین جوینی وزیر خود بخیال دفع ارغون افتاد . باین معنی که در سال ۶۸۳ جمعی از کسان خود را بسرداری الیناق از آذربایجان بجانب قزوین فرستاد و در نزدیك این شهر پس از محاربهٔ سختی که بین فریقین اتفاق افتاد ارغون شکست خورده ببسطام فرار کرد .

سلطان احمد چون میدانست ارغون دست از مخالفت بر نخواهد داشت برای خاتمهٔ کار وی با لشکریانی عظیم بجانب خراسان شتافت و در ضمن عبور از شهر های بین راه چون سپاهیان بامردم بد رفتاری میکردند کینه وعداوت اهالی آن نواحی نسبت به تکودار فزونی گرفت .

ولی بدون آنکه مبادرت بجنگی نمایند الیناق باوعد ووعید ارغون را بخدمت سلطان آورد وسلطان با آنکه درحق وی نوازش بسیاری روا داشت بازچون میدانست هوس فتنه و غوغا از سر این شاهزاده خارج نخواهد شد چهار هزار نفر از کسان خودرا مأمور مراقبت وی نمود .

تکودار بصوابدید امراء وبزرگان دربارخویش بخصوص الیناق بخیال قتل ارغون افتاد . ولی کار بر عکس شد . باین معنی که بوقا یکی از امراءِ متعصب مغول که بر اثر قبول اسلام تکودار کینهٔ خاصی با وی میورزید این سرّ را به جمعی دیگر از سرداران مغول افشاء کرده ارغون را از حبس خلاصی دادند . بر اثر این حادثه کلیهٔ امراء وسران سپاه مجتمع شده ارغون را بپادشاهی انتخاب کردند و هواخواهان تکودار از آن جمله الیناق را مقتول ساختند .

تکودار پس از این پیش آمد با جمعی از سپاهیان خویش بجانب آذربایجان هزیمت جست . ولی دربین راه بعضی ازمخالفین ویرا دستگیر کرده پیش ارغون آوردند

و ارغون هم امر بکشتن وی داد . (۶۸۳)

ارغون

بعد از قتل سلطان احمد تکودار جمعی از امراء و متنفذین مغول باتفاق آراء ارغون پسر اباقا را بسلطنت انتخاب کردند (۶۸۳) چون امیر بوقا یکی از بزرگان مقتدر مغول برای رسیدن ارغون بمقام پادشاهی خدمات نمایانی کرده بود ارغون هم بپاس آن خدمات ویرا بعنوان وزارت خویش برگزید.

خواجه شمس الدین صاحب دیوان پس از کشته شدن تکودار از ترس ارغون و تهمتهائی که در باب حیف ومیل اموال مملکتی باو میزدند در اطراف و جوانب ایران متواری میزیست وچون بر جان خود ایمن نبود خیال رفتن بهندوستان را داشت ولی ترسید که با این اقدام آتش کینهٔ ارغون و بوقا را نسبت بخاندان خود که ساکن ایران هستند زیاد تر نماید . بهمین مناسبت از مسافرت هندوستان صرف‌نظر کرده خدمت ارغون آمد و اظهار عبودیت و بندگی نمود . ارغون هم پوزش ویرا پذیرفته قرار داد که دردستگاه وزارت بوقا مشغول منشیگری باشد . اما پس ازچندی بوقا که عداوت دیرینه ای با خواجه شمس الدین داشت بدستیاری خواجه فخر الدین محمد مستوفی قزوینی در خدمت ارغون ببدگوئی از وی پرداخت . ایلخان هم بالاخره باغوای آنان آن مرد را در نزدیکی اهر درسال ۶۸۳ بقتل رسانید .

بوقا پس از معدوم کردن دشمن دیرینهٔ خود در کار وزارت استقلال کاملی پیدا کرده حتی بامر سلطان هم وقعی نمیگذاشت .

در همان اوان جمعی از امراء و شاهزادگان مغول که از ظلم و ستم بوقا بتنگ آمده بودند بادسته بندی ها وتحریکات سعد الدولهٔ طبیب که اصلا یهودی بود سلطان را بقتل بوقا وادار کردند (۶۸۷) .

پس ازکشته شدن بوقا ارغون مقام وزارت را به سعد الدولهٔ یهود داد و اوهم در جمع مال و ثروت بسلطان خویش خدمات شایانی نمود .

منتهی چون عموم اقربا وکسان خود را واردکارهای دولتی کرده با مسلمانان ببدی رفتار مینمود بالاخره درسال ۶۹۰ موقعی که ارغون بسختی مریض شده بود

جمعی از بزرگان ویرا مقتول ساختند. خود ارغون هم درربیع الاول همان سال مرد.

در ایام سلطنت این پادشاه واقعهٔ مهمی رخ نداده است و ایران با دربار پادشاهان اروپا و پاپ (فیلیپ اول پادشاه فرانسه . ادوارد پادشاه انگلیس و پاپ هنریوس چهارم و نیکلای چهارم) مناسبات دوستانه داشته است.

گیخاتو پس از فوت ارغون گیخاتو در سال ۶۹۰ بجای وی برمسند سلطنت مستقر گردید و از همان اوان با مردم به نیکی و خوشی رفتار کرده طبقهٔ زهّاد و عباد را احترام و اعزاز خاصی مینمود. وزارت این پادشاه با خواجه صدر الدین احمد خالدی زنجانی ملقب بصدرجهان بود.

این وزیر و پادشاه در تبذیر و حیف و میل خزائن سلطنتی افراط کرده مبلغ گزافی را بمصرف عیش و عشرت وبذل باین و آن میرسانیدند. بهمین مناسبت منابع مملکت نقصان گرفت و مردم سر بشورش وطغیان بر افراشتند.

گیخاتو بصلاحدید عز الدین عمید که به اوضاع چین اطلاعات کاملی داشت به تقلید آن سر زمین پولی کاغذی بنام چاو ترتیب داده برای پیشرفت این مقصود در هریك از نواحی قلمرو سلطنتی خود مؤسسات مخصوصی باسم چاو خانه تعبیه نمود. ایلخان با این ترتیب میخواست خودرا از خطر ورشکستگی خلاصی داده بوضعیت اقتصادی مملکت صورت خوشی بدهد . اما اهالی با این قضیه مخالفت ورزیده دکاکین و دارالتجاره های خود را ترك گفتند واغلب بممالك مجاورمهاجرت نمودند

گیخاتو چون کار را بدین منوال دید با مشورت صدر جهان فرمانی درخصوص الغای چاو صادر کرد و باین ترتیب تا اندازه ای از شورش اهالی جلوگیری نمود.

واقعهٔ مهمی که درزمان سلطنت این پادشاه اتفاق افتاده محاربهٔ وی باشورشیان ترکمن ویونانی شهر های روم است که بالاخره پس ازده ماه زد وخورد ایشان رابکلی منکوب ومقهور نموده است (۶۹۱)

این پادشاه در اواخر سلطنت خود دچار شورش و طغیان بایدو نوادهٔ هلاکو گردید . اما بالاخره بدستیاری امیر طغاجار که با طناً طالب سلطنت بایدو بود در

سال ۶۹۰ بقتل رسید .

بایدو

امیر طغاجار پس از قتل گیخاتو باتفاق جمیع امراء و سران مغول بایدو را در جمادی الاولی ۶۹۴ بسلطنت انتخاب کرده مراسم تاجگذاری ویرا در نزدیکی همدان بجای آورد . بایدو هم بپاس خدمات طغاجار ویرا بمنصب امیرالامرائی ارتقاء داده شغل وزارت خویش‌را به جمال‌الدین دستجردانی مفوض داشت .

واقعهٔ مهمی که در دوران پادشاهی بایدو اتفاق افتاده طغیان و شورش غازان پسر ارغون برضد وی است .

غازان بتحریک امیر نوروز یکی ازامراء مسلمان خود که کینهٔ خاصی با بایدو ر کیش عیسوی داشته قبول این آئین بتوسط بایدو ودست برداشتن از عادات مغولی را بر او خرده میگرفت با ۶۰۰۰ نفر از سپاهیان کار آزموده از خراسان بجانب آذربایجان جهت محاربهٔ با ایلخان شتافت . در جنگی که بین طرفین اتفاق افتادچون نزدیك بود بفتح غازان منتهی شود بایدو پیشنهاد صلح نمود . پس از مصالحه قرار شد که حکومت ایالات کرمان . عراق و فارس نیز علاوه بر خراسان از آن غازان باشد .

غازان در سال ۶۹٤ باصرار وتحریك امیر نوروز که خود مسلمان بود قبول اسلام را نموده از آن پس به محمود معروف گردید و با علمای دین ببذل وبخشش پرداخت . چیزی از اسلام آوردن غازان نگذشته بود که بوی خبر رسید کسان بایدو در عراق . فارس و کرمان از پرداخت مالیات امتناع ورزیده اند . غازان بهمین مناسبت وبیشتر براثر تحریکات امیر نوروز که باطغاجار ساخته بود مصمم به برانداختن سلطنت بایدو شده با جمعی از سپاهیان جرار عازم آذربایجان گردید .

طغاجار وامراء دربار بایدو بمحض نزدیك شدن لشکریان غازان‌دست ازمخدوم خود برداشته جانب دشمن ویرا گرفتند . بایدو که کار را بدین منوال دید بجانب گرجستان فرار اختیار کرد . ولی امیر نوروز با سرعت عجیبی بتعقیب وی‌پرداخته

بالاخره در نزدیکی نخجوان دستگیرش کرد .

محمود غازان بایدو را در ۲۳ ذی القعدهٔ ۶۹٤ بقتل رسانید .

محمود غازان
٦٩٤ - ٧٠٣

غازان در تبریز بجای بایدو بر تخت سلطنت جلوس کرد ودر همان ابتدای پادشاهی خود فرمانی در اینکه مذهب اسلام باید آئین رسمی مغول باشد صادر نمود . در واقع میتوان گفت که از تاریخ جلوس غازان تا انقراض ایلخانان مغول در ایران این مذهب صورت رسمیت داشته است .

درکلیهٔ نواحی متصرفی ایلخانی بنا بدستور این پادشاه بتخریب جمیع کلیساها و معابد یهودیان پرداخته بجای آن مساجد متعدده بنا کردند .

غازان امیر نوروز را بنیابت سلطنت ودر واقع معاونت خود در ترتیب وتنظیم کار های دیوانی بر قرار کرده حکومت ایالات روم و آسیای صغیر را بامیر طغاجار سپرد . اماچون ازطرف وی ایمن نبود شخصی‌را مخفیانه بقتل‌او گماشت .

وزارت غازان در ابتدا با خواجه جمال الدین دستجردانی بود . ولی چون نسبت بوی عقیده و اطمینان کاملی نداشت پس از قلیل مدتی اورا بقتل رسانده شغل صدارت را به خواجه صدر الدین احمد خالدی سپرد .

این وزیر چون امیر نوروز را مانع ترقی خویش میدانست بعد از چندی‌ویرا در خدمت سلطان متهم بخیانت نمود . غازان هم که اطمینان فوق العاده ای بامانت وکاردانی خواجه داشت ابتدا برادران و فرزندان امیر نوروز را بقتل رسانده سپس جمعی از سپاهیان را بریاست امیر قتلق شاه مأمور دفع خود او نمود . اما چون قتلق شاه بتنهائی نمیتوانست از عهدهٔ امیر نوروز بر آید از ملك فخر الدین کرت یکی‌از امراء هرات طلب مساعدت وکمك کرده بالاخره وی را دستگیر ومقتول‌ساخت .

چیزی ازاین واقعه نگذشته بودکه غازان بر احمد خالدی نیز بدبین شده ویرا بقتل رسانید و مقام وزارت را بکف با کفایت خواجه رشیدالدین سپرد . باین‌ترتیب می بینیم که دوران سلطنت این پادشاه به ایجاد دسائس و قتل این و آن گذشته

همیشه در اطراف و جوانب مملکت عده ای از بزرگان و امراء متنفذ موجب شورش و غوغا بر ضد حکومت مرکزی بودند . اما غازان بهر نحوی میشد از دفع ایشان خود داری نمی نمود .

واقعهٔ مهمی که در دورهٔ ایلخانی غازان اتفاق افتاده لشکر کشی بمصر است . باین معنی که در سال ۶۹۹ خود باتفاق سپاهیانی عظیم تا نزدیکی دمشق پیشرفت و پس از یکعده محاربات با الملك الناصر که قوای زیادی از شام و مصر تهیه دیده بود ویرا مغلوب و مقهور ساخت .

در اواخر همین سال نیز عده ای دیگر از لشکریان مغول بسر کردگی قتلق شاه تا حوالی دمشق پیشرفتند اما واقعهٔ قابل ملاحظه ای اتفاق نیفتاد . در جمادی‌الاول سال ۷۰۲ باردیگر غازان برای رفع اغتشاشات بلاد روم و گوشمالی الملك الناصر جمع کثیری از سپاهیان خود را بدان نواحی روانه کرد . اما این عده در حوالی دمشق از الملك الناصر که با قوای تازه نفس شام و مصر رسیده بود شکست فاحشی خورده از بیم کشته شدن فرار اختیار نمودند .

غازان پس از اطلاع باین قضیه و شکست مغول سخت دچار رنج و تعب شده در حدود قزوین مرد (۷۰۳) .

این پادشاه در دوران سلطنت خود ابنیه وعمارات متعددی ساخته است وچون آئین اسلام را پذیرفته بود بیشتر هم خود را مصروف به ایجاد مساجد نموده است . یکی ازبناهای معروف غازان مقبرهٔ خود او در نزدیکی تبریز مشهور به شنب غازان یا شام غازان است .

سلطان محمد خدابنده (الجایتو)

غازان خان در ایام حیات برادر خود الجایتو معروف بمحمد خدا بنده را بولایتعهدی انتخاب نموده بود . اما چون در موقع مرگ غازان محمد در خراسان میزیست امیر مولای یکی از امراء متنفذ مملکت در خفا بوی اطلاع داد که الا فرنگ پسر گیخاتو بتوسط

هورقداق که نفوذی دارد میخواهد بسلطنت برسد .

محمد که بر این مسئله آگاهی یافت سه نفر ازامراء خود را محرمانه مأمور از بین بردن الا فرنگ و هورقداق نمود . پس از کشته شدن این دو نفر مخالفی در راه رسیدن بتاج و تخت نداشته مراسم تاجگذاری خود را بعمل آورد (۷۰۳) .

این پادشاه یکی از بزرگترین پادشاهان مغول بوده بمحض رسیدن بسلطنت بنای عدل و داد با مردم را گذارد وچون شیعی مذهب بود به تشیید و تحکیم آئین اسلام کوشیده ادیان دیگر را منسوخ ساخت . از طرف دیگر عیسویان را بدادن باج و خراج و کناره گیری از مشاغل دولتی وادار کرد .

سلطان محمد پس از رسیدگی بکار های مملکتی در ذی الحجهٔ سال ۷۰۶ عازم فتح گیلان شد .

این سر زمین در تمام دورهٔ استیلای مغول براثر وجود راههای صعب‌العبور و داشتن قلاع و استحکامات عدیده از تعرض پادشاهان این‌سلسله مصون مانده بود . اما خدابنده میخواست بهر وسیله ای شده باشد بفتح آن ناحیه بپردازد . بهمین مناسبت با سپاهیانی فراوان از راههای مختلفه بگیلان هجوم آورد .

قتلق شاه و امیر چوپان از سرداران معروف این سپاه بودند . اما چون سر زمین‌گیلان مابه النزاع بین‌حکام وولات محلی بود فتح آنجا چندان طولی‌نکشید . پس از تصرف گیلان سلطان محمد کلیهٔ امراء و بزرگان آن ناحیه را امان داده فقط بگرفتن خراجی سالیانه اکتفاء نمود .

این پادشاه در عمران و آبادی مملکت سعی بلیغی نموده شهر های زیادی بنا کرده است که ازآنجمله سلطانیه درعراق و سلطان آباد در دامنهٔ کوه بیستون‌است .

وزارت این پادشاه نیز باخواجه رشید الدین و سعد الدین بوده است . منتهی خواجه رشید الدین بر اثر لیاقت وکاردانی خود به تنهائی برتق و فتق امور مملکتی کرده دست سعدالدین را از دخالت در طرز ادارهٔ کشور کوتاه مینمود . سعد الدین بهمین لحاظ همیشه عداوت شدیدی با رشید الدین داشت تاآنکه بخدمت پادشاه

از وی سعایت کرد . اما چون محمد خدا بنده رشید الدین را بسیار امین و محترم میشمرد ترتیب اثری بگفتهٔ وی نداد و حتی او را بقتل رسانید (۷۱۱) .

سلطان محمد پس از قتل سعد الدین مقام وی را بتاج الدین تبریزی سپرد . اما مثل سابق اختیار کلی با خواجه رشیدالدین بوده است .

این پادشاه برای فراغت از ادارهٔ کار مملکت مأمورین مخصوصی بکلیهٔ نقاط جهت جمع مالیات میفرستاد . ولی برای آنکه حیف ومیلی در اموال دولتی نشود هر ساله حساب آنانرا میخواست . در واقع از نظر مملکتداری در بین پادشاهان مغول کمتر نظیر داشته است . فقط از لحاظ اخلاق و اختصاصات شخصی وافراط در شرب شراب و عیش و عشرت پای کمی از ایلخانان دیگر نداشت و بالاخره جان خود را روی همین کار گذارد (۷۱۶) .

ابوسعید بهادر و انقراض سلسلهٔ مغول

ابوسعید درموقع مرگ پدر در خراسان بود . چون از خبر فوت وی آگاهی یافت باتفاق امیرسونج یکی از امراءِ متنفذ مغول که در زمان حیات الجایتو تربیت ابوسعید بدو وا گذار شده بود بجانب عراق آمد و در صفر ۷۱۷ بسن دوازده سالگی بر مسند سلطنت مستقر گردیده زمام امور مملکتداری را بامیر چوپان سپرد . وزارت او در ابتدا با خواجه رشید الدین بود . ولی بر اثر غمازی و بدگوئی اهل دیوان و بزرگان مملکت این وزیر کاردان خلع شده مقام وی بخواجه تاج الدین علیشاه رسید .

رشید الدین پس از معزول شدن از وزارت به تبریز رفته منزوی میزیست . ولی بالاخره پس‌از چندی بر اثر اصرار و الحاح امیر چوپان جهت رسیدن بحضور سلطان از آنجا حرکت کرد .

خواجه تاج الدین که از آمدن رشید الدین بخدمت ابوسعید در بیم و هراس بود دل‌سلطان را ازوی برگردانده بالاخره درحوالی اهر بامر وی بقتل‌رسید (۷۱۸)

یکی ازوقایع مهم زمان سلطنت ابوسعید جنگ وی باجمعی از اقوام کرائیت است که بسرداری قورمیشی تاحوالی سلطانیه پیش آمده بودند .

این طایفه که قدرت امیر چوپان را مانع نفوذ خویش میدانستند برای آنکه سلطان را وادار به تسلیم وی نمایند تا نزدیکی پایتخت آمده منتظر انجام مقصود خود بودند .

ابوسعید با جمع کثیری از سپاهیان جهت دفع قوم کرائیت تا حوالی زنجان رود نزدیك میانه پیش رفته در مقابل صفوف دشمن صف آرائی کرد .

قوم کرائیت پس از جنگ سختی که با ابوسعید کردند بکلی مغلوب و منکوب شدند (۷۱۹) . چون سلطان در این محاربه شجاعت و رشادت فوق العاده ای از از خود بروز داد بدرخواست امراء ووزراء دولت لقب بهادر را باسم خود افزوده از آن پس در فرامین بنام ابوسعید بهادر خان توقیع زد .

یکی از امراء دولت بنام تاش تمور در سال ۷۲۹ بنای فتنه و غوغا را بر ضد سلطنت این پادشاه گذارده در داخلهٔ مملکت فتوحات نمایانی کرد . ولی سلطان درچند جنگ مختصر بکلی فتنهٔ ویرا خواباند .

در اواخر سال ۷۳۵ اوزبك خان پادشاه دشت قبچاق به آذربایجان حمله کرد .

سلطان ابتدا جمعی از سپاهیان خودرا بسرداری غیاث الدین که پس ازعلیشاه بمقام وزارت رسیده بود مأمور دفع فتنهٔ اوزبك خان نمود و خود در سال ۷۳۶ جهت مساعدت و همراهی با وزیر بدنبال وی روانه شد . ولی بر اثر گرمی وبدی هوا در ارّان ناخوش شده درسیزدهم ربیع الاول همان سال فوت کرد .

بامرگ این پادشاه دولت وعظمت مغول درایران خاتمه یافت و در هرگوشه ای ازاین مملکت شاهزاده‌ای یاامیری بالاستقلال حکومت میکرد . باآنکه تا سال ۷۵۶ که تاریخ فوت انوشیروان عادل آخرین ایلخان مغول است چند نفر از شاهزادگان مغول بسلطنت ایران رسیده اند بازاختیارکلی دردست امراء وبزرگان مملکت بوده است

این امراء و بزرگان به تشکیل پنج سلسلهٔ نسبةً معتبر در ایران پرداخته اند که از همه معروفترین ایلکانیان . چوپانیان و آل مظفرند . امراء سلسله های

مزبور همواره بر سر افزایش متصرفات خود با یکدیگر در جنگ و نزاع بوده سرتاسر خاك ایران را دچار فتنه و آشوب میکردند.

در واقع وضعیت مملکت ایران در آن اوان بسیار سخت بوده حکومتی جز حکومت ملوك الطوایفی نداشته است. این حال همانطور باقی بود تا آنکه تیمور با فتوحات خود مملکت را از وجود این سلسله های کوچك و نزاع بین آنان آسوده ساخت.

درعهد مغول صنعت معماری اهمیت خاصی پیدا کرده بخصوص از زمان هلاکو و تشکیل سلسلهٔ ایلخانان تا مرگ ابو سعید بهادر کلیهٔ پادشان و وزراء این سلسله توجه زیادی نسبت به ایجاد ابنیه و عمارات از خودنشان داده اند. بنای شهر های سلطانیه و سلطان آباد و مساجد و مقابر متعدده از قبیل مقبرهٔ الجایتو در سلطانیه دلیل واضحی بر توجه این سلاطین بر مسئلهٔ معماری است.

ازنظرادبیات و بوجود آمدن شعر ونویسندگان و مورخین این عصر نیزاهمیت و اعتبار فوق العاده ای دارد.

چه با آنکه سبك نوشتجات آن دوره بسیار سنگین و ثقیل بوده بیشتر نویسندگان به عبارت پردازی وسجع و قافیه و آوردن مترادفات پرداخته اند باز از نظر کثرت مورخین ونویسندگان و کتبی که تألیف شده است این عصراهمیت زیادی در تاریخ ادبیات ایران دارد.

از جغرافی دانها و مورخین مشهور این عصر عطا ملك جوینی صاحب تاریخ جهانگشا .شهاب الدین عبدالله وصاف الحضرة مولف تجزیة الامصارو تزجیة الاعصار معروف بتاریخ وصاف، خواجه رشید الدین فضل الله نویسندهٔ جامع التواریخ. حمد الله مستوفی و ابو الفداء و ابن بطوطهٔ طنجه ای میباشند که کتب آنها مأخذ معتبری برای تاریخ مغول است.

از علماء و دانشمندانی که در دورهٔ استیلای مغول زیست میکرده اند فقط بذکر اسامی معتبر ترین آنها اکتفاء میکنیم :

خواجه نصیر الدین طوسی . زکریای قزوینی . قاضی بیضاوی و علاّمه قطب الدین شیرازی .

شعرای معروف این دوره اثیر الدین اومانی . مولوی رومی . شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی . امیر خسرو دهلوی . خواجوی کرمانی . ابن یمین . سلمان ساوجی میباشند که چون شرح مفصل راجع باحوال آنها خارج از حوصله کتاب است فقط بذکر اسامی آنها اکتفا شد .

فصل دوم

تیموریان

ظهور امیر تیمور

مؤسس سلسلهٔ تیموریان امیر تیمور گورکان در سال ۷۳۶ درشهر سبز (کش) از بلاد ماوراء النهر پابعرصهٔ وجود گذاشت تیمور پسر ترغای نویان وجد هشتم پدری وی با جد چنگیز برادر بوده است. اصلا از خاندان برلاس که در تحت اطاعت و تبعیت امراء مغول زندگانی میکردند میباشد . این خندان بسیار معتبر بوده بر اثر کاردانی ولیاقتی که داشتند در دستگاه دولت چنگیزیان اغلب بمشاغل عالیه حتی وزارت هم میرسیدند .

امیر تیمور در ابتدای جوانی میل مفرطی بشکار و جنگ داشت و همواره از اختلافات بین شاهزادگان و امراء ماوراء النهر استفاده کرده با دخالت در کار این و آن اشتهار فوق العاده ای در جنگ جوئی و شجاعت حاصل نمود . از طرف دیگر بر اثر حسن اخلاق و دستگیری از زیر دستان بزودی جمعی از هواخواهان و فدائیان بدور وی گرد آمده در جمیع مصائب و تلخی دوران جوانی وی با او همراهی و شرکت کرده اند .

در ماوراء النهر همواره بر سر تقسیم ممالك جغتای از اولاد چنگیز منازعه بر پا بود و همین مسئله موجبات هرج و مرج در جمیع نقاط آن سر زمین گردیده امراءِ اطراف را بخیالِ فتح ماوراء النهر میانداخت . چنانکه در سال ۷۶۲ پادشاه

بدخشان و کاشغر بنام تغلق تیمور خان که خود را از اعقاب چنگیز میدانست برای بدست آوردن ممالك اجدادی خویش با سپاهیانی عظیم بماوراءِ النهر آمد .

حاجی برلاس عم تیمور که در آن تاریخ ریاست قبیله را داشت از شنیدن خبر حرکت تغلق تیمور بجانب ماوراء النهر سخت متوحش شده بخراسان فرار کرد . ولی تیمور که میدانست از راه زور غلبهٔ بر دشمن محال است طریق حیله را پیش گرفته بخدمت تغلق رفت و اظهار بندگی و اطاعت نمود . پادشاه کاشغر نیز فریب اورا خورده حکومت کش را بوی واگذار کرد و با این حسن تدبیر از خرابی شهر های ماورالنهر بر اثر لشکر کشی بیگانگان جلوگیری نمود .

تغلق تیمور پس از چندی اقامت در ماوراء النهر چون خبر اغتشاش و طغیان اهالی را در قلمرو سلطنتی خویش شنید آن سر زمین را ترك گفته بکاشغر مراجعت کرد . اما پس از چندی دو باره عازم ماوراء النهر شده این بار وجب بوجب آن ناحیه را درتحت تصرف درآورد وفرزند خود الیاس را بحکومت ماوراءِ النهر منصوب نموده شغل وزارت وی وریاست کل عساکر ماوراء النهر را به تیمور داد . تیمور که طبعی سرکش و غیرمطیع داشت پس از چندی سراز اطاعت الیاس بپیچیده ازخدمت وی کناره جوئی کرد . تیمور دوباره وارد منازعات امراءِ و جنگ با این و آن شد . از امرائی که تیمور گاهی با وی موافقت وزمانی مخالفت میکرد امیرحسین است که خواهر وی نیز در عقد ازدواج تیمور بود .

الیاس پسر تغلق تیمور مطابق فرمان پدر چندی از ماور النهر بکاشغر رفت . در موقع غیبت او امراء باز بنای شورش و اغتشاش را گذاردند .

الیاس چون از این خبر آگاهی یافت با جمعی از سپاهیان بجانب آن دیار آمد . اما این بار امیر تیمور و امیر حسین با آنکه در باطن بر سر جاه و جلال و رسیدن بمقام امارت ماوراءِ النهر مخالفت داشتند در مورد دشمن خارجی و کوتاه کردن دست وی از فتح ماوراء النهر با یکدیگر اتحاد کرده بجلو سپاهیان کاشغرشتافتند . در محاربه ای که واقع شد فتح نصیب تیمورگردید . ولی الیاس پس از قلیل مدتی

با سپاهیانی فراوان دوباره بماوراء النهر تاخت. این بار تیمور و امیر حسین شکست خورده با چند تن از همراهیان دربیابان خوارزم متواری وسرگردان شدند (۷۶۳)

الیاس بعد از چندی اقامت در ماوراء النهر بر اثر بدی آب و هوا مراجعت بکاشغررا بر ماندن در آن سرزمین ترجیح داد.

حرکت الیاس از ماوراءِ النهر دوباره آتش مخالفت بین امراءِ را دامن زده امیر تیمور و امیر حسین را به ابراز کینهٔ درونی خود نسبت بیکدیگر وادار کرد. این دو نفر از لحاظ اخلاق با یکدیگر تفاوت فاحشی داشتند.

باین معنی که امیر تیمور بسیار خیر. نیکنفس و مردم دوست بوده بازیردستان و همراهیان خود کمال الفت و دستگیری را مراعات میکرد. درصورتیکه امیرحسین حریص. خشن و تند مزاج بوده در حق مردم بظلم و ستم رفتار مینمود. چنانکه پس از شکست از الیاس بواسطهٔ آنکه لشکر کشی وی متضمن مخارج گزافی شده بود برای جبران آن اهالی را وادار بپرداخت مالیاتهای سنگین نمود. همین مسئله باعث شورش اهالی وتوجه سپاهیان بجانب امیرتیمور شد. امیر تیمور هم از موقعیت استفاده کرده ضمیمه را برای ابراز دشمنی خویش با امیرحسین مساعد دید. ازطرف دیگر در همان اوان زوجهٔ وی فوت کرده (۷۶۶) رشتهٔ قرابت بین آن دو امیر گسیخته شد و مانعی جهت از بین بردن حریف برای امیر تیمور باقی نماند.

امیر تیمور معروف به لنگ [۱] بیاری دوستان و هواخواهان خویش لشکری ترتیب داده بخیال جنگ با امیر حسین افتاد.

امیرحسین در آن اوان بر یکی از قلاع مستحکم بنام قلعهٔ قرشی تسلط یافته بود و با داشتن این محل دست یافتن بر وی در صورت ظاهر بنظر امیر تیمور سخت

---

۱ - امیرتیمور درسال ۷۶۳ بدرخواست حاکم سیستان باتفاق امیر حسین جهت دفع شورشیان بدان ناحیت رفت و پس از برطرف کردن فتنه بین حاکم سیستان وامیرتیمور نزاع درگرفت و در معاربات کوچکی که بین ایشان اتفاق افتاد تیری بپای امیر تیمورا صابت کرد و از آن تاریخ معروف به تیمور لنگ شد.

میآمد . امیر تیمور که خود را از مقاومت با وی عاجز میدید گرد حیله و تدبیر گشته مخفیانه با چندتن از امراء شجاع وارد قلعه شد و پس از تسخیر آنجا امیر حسین با دوازده هزار سپاهی که در آنجا داشت قلعه را در محاصره آورد . در ابتدا کار بر امیر تیمور سخت گردید ولی چون نفاق در بین سران لشکر امیرحسین پیداشده متدرجاً جمعی ازسربازان پای بفرارگذاردند امیر تیمور بر حفظ قلعهٔ قرشی اطمینان حاصل کرد (۸٦۷) .

ولی کارنزاع بین این دو امیر همواره دوام داشت تا بالاخره پس از جنگهای متوالی منجمله محاربهٔ بخارا (۷٦۸) و بلخ (۷۷۱) امیر تیمور بر امیر حسین بکلی غالب شده بدرخواست امراء و بزرگان لشکر خود امر بقتل وی داد. (۷۷۱)

پس از قتل امیر حسین امیر تیمور در کارهای مملکتی استقلال تامی حاصل نمود . تیمور که درحکومت خودرا بلا منازع دید باتفاق جمیع امراء و سران سپاه در رمضان ۷۷۱ بسن سی و چهار سالگی در بلخ برتخت سلطنت جلوس کرد و بعد از تعمیر سمرقند مرکز حکومت خود را در آنجا قرداد .

حملات تیمور بایران

تیمور پس از فتح خوارزم و کاشغر مدت یازده سال برتق و فتق امور مملکتی و دفع شورشیان داخلی پرداخته در سال ۷۸۲ بخیال تسخیر ایران افتاد .

بهمین مناسبت ابتدا یکی ازپسران خود میرانشاه را روانهٔ خراسان کرده سپس خود نیز با جمعی از سپاهیان بجانب آن ناحیت شتافت .

خراسان در آن تاریخ در دست ملوك کرت بوده در اطراف و نواحی آن سرزمین به بنای قلاع و استحکامات پرداخته بودند . بمحض ورود تیموربخراسان جمیع امراء از سر اطاعت در آمدند . فقط غیاث الدین در هرات مقاومت شدیدی بخرج داده بالاخره او هم تسلیم شد .

تیمور پس از فتوحات خراسان به ماوراءالنهرمراجعت کرد . اما چون بوی خبر رسید که امیر ولی و علی بیك جانی دونفر از متنفذین امراء خراسان برای

بچنگ آوردن نقاطی را که تیمور متصرف شده است بنای طغیان واغتشاش را گذارده‌اند با جمعی از سپاهیان عازم خراسان گردید. (۷۸٤) و پس از چندی محاصره قلعهٔ کلات را ازعلی بیك جانی گرفته بتعقیب امیر ولی که بمازندران گریخته بود رفت. امیر ولی که خبر آمدن تیمور را بمازندران شنید از آنجا نیز بجانب تبریز هزیمت جست. تیمور پس از فراغت از کار خراسان دوباره بسمرقند برگشت ولی در سال ۷۸۵ بوی خبر رسید که امراء غور در خراسان طغیان عظیمی بر پا کرده اند. بهمین مناسبت بار سوم با جمعی کثیر از سپاهیان بخراسان حمله برده در هرات و سبزوار قتل عام عجیبی نمود وجهت خاتمهٔ کار امیر ولی باستراباد رفت. ولی این دفعه هم امیر ولی از جلو تیمور فرار اختیار کرد. تیمور برای تصرف سلطانیه که در دست آل جلایر بود بدان ناحیت لشکر کشید.

احمد جلایر که پادشاه آن قوم بود چون در خود تاب مقاومت تیمور را نمیدید ببغداد فرار اختیار کرد و تیمور پس از تصرف سلطانیه و نقاط دیگر شمالی ایران بماوراء النهر مراجعت نمود.

یورش اول تیمور

دراوایل سال ۷۸۸ به تیمور خبر رسید که تغتمش خان امیر دشت قبچاق به تهیهٔ سپاهیان جهت فتح گرجستان پرداخته است. بهمین مناسبت بجمع لشکریان اقدام کرده عازم ایران شد. در ضمن راه اطلاع حاصل کرد که تغتمش تبریز را در تحت تصرف خود در آورده است. تیمور با عجلهٔ هرچه تمامتر از راه استراباد و مازندران خود را بنواحی غربی ایران رسانده پس از سرکوبی امراء آن حوالی به تبریز تاخت و آنجا را نیز از چنگ سپاهیان تغتمش خان بیرون آورد.

بعد از فتح تبریز امیر تیمور گرجستان و شیروان را متصرف شده در دشت قبچاق با کسان تغتمش رو برو شد. در این محاربه ابتدا پیشرفت با تغتمش بود ولی بمساعدت میرانشاه پسر خود امیر تیمور قوای دشمن را درهم شکست (۷۸۹)

امیر تیمور بعد ازغلبهٔ بر تغتمش متوجه دیار بکرشده بدون مقاومت شدیدی

ولی چون پادشاه مصر باین امر تن در نداد در سال ۸۰۳ با سپاهیان خویش بمتصرفات وی در شام حمله کرد و پس از تسخیر شهر های حلب و دمشق بدون هیچ مانع و رادعی بر کلیهٔ شامات دست یافت سپس چون شنید که دوباره بغداد به تصرف سلطان احمد جلایر در آمده بجانب آن ناحیت روانه شد و این بار بطورقطع آنجا را در تحت نفوذ خود در آورد (۸۰٤).

فتوحات تیمور در آسیای صغیر و محاربهٔ انقره

ایلدرم بایزید در موقعیکه امیر تیمور مشغول فتح شامات بود بر اثر تحریکات سلطان‌احمد جلا یر وقرا یوسف لشکربآذربایجان کشیده سر تاسرآن ناحیه را متصرف شد . امیر تیمور پس‌از فراغت ازکار نواحی متصرفهٔ خود درشامات باجمعی ازسپاهیان عازم محاربهٔ با پادشاه عثمانی گردید و بعد از دست یافتن بر شهر های سیواس وقیصریه انقره (انکوریه) را محاصره کرد و درحوالی همان شهر بمقابلهٔ باسپاهیان ایلدرم بایزیدرفت . درجنگ سختی‌که بین فریقین اتفاق‌افتاد عثمانیان شکست سختی خورده خود پادشاه نیز اسیر تیمور و آنقره مفتوح شد (۸۰۵) ولی تیمور در حق بایزیدنوازش بسیاری‌روا داشته دوباره سلطنت را بوی بخشید .

امیر تیمور پادشاه مصر الملك الناصر را باطاعت خود دعوت نمود . این پادشاه که هنوز سرمخالفت با امیر تیمور را داشت بصلاح دید و دستور امراء و درباریان مصلح مملکت خویش بالاخره قبول تبعیت وی را نموده در سر تا سر مصر خطبه بنام امیر تیمور خواند و بدین وسیله از شر لشکر کشی او بقلمرو سلطنتی خویش فارغ شد .

تیمور در سال ۸۰۷ بسمرقند مراجعت کرده پس ازکمی استراحت ورسیدگی بکار های مملکتی بخیال فتح چین افتاد . بهمین مناسبت امر بجمع آوری کلیهٔ سپاهیانی‌که درنقاط مختلفهٔ متصرفات وی‌متفرق بودند داد . سپس باقریب ۴۰۰۰۰۰ سپاهی عازم آن سرزمین شد . ولی در نزدیکی شهر اترار سخت مریض شده بسن ۷۱ سالگی مرد (۸۰۷)

جانشینان تیمور مطابق وصیت نامهٔ تیمور قرار بود پیر محمد جهانگیر نوادهٔ وی بسلطنت برسد . اما پس از فوت تیمور بر سر جانشینی او بین پیر محمد و میرزا شاهرخ چهارمین پسر تیمور نزاع و جدال سختی درگرفت تا بالاخره میرزا شاهرخ بسلطنت انتخاب شد .

میرزا شاهرخ هرات را بپایتختی برگزیده از ۸۰۷ تا ۸۵۰ یعنی مدت ۴۳ سال سلطنت کرد . و چون بر خلاف پدر طبعی سلیم و ملایم داشت با مردم بعدل و داد رفتار کرده بخیال تلافی خرابیهای پدر در نقاط مختلفهٔ مملکت برآمد و در عمران وآبادی سعی بلیغی ازخود ابراز نمود . این پادشاه درسرتاسر مملکت ببنای عمارات عدیده‌ای دست برده‌است . حتی گوهرشاد آغازوجهٔ وی نیزدرمشهد به ساختن مسجدی قیام نموده است که یکی از معتبر ترین ابنیهٔ دوران تیموری است وهنوزهم بنام وی خوانده میشود .

میرزا شاهرخ علاوه برتشویقی که در تربیت معماران قابل وایجاد ابنیهٔ معتبر کرده است نسبت بفضلا و علما و ادباء توجه خاصی داشته همواره در تجلیل و احترام آنان میکوشید .

پس از میرزا شاهرخ سلطنت به پسرش میرزا الغ بیك که در ایام حیات پدر حکومت سمرقند را داشت رسید . این پاد شاه سمرقند را بپایتختی انتخاب کرده در حق منجمین نوازش و الفت فراوانی روا میداشت .

این پادشاه بهمراهی غیاث‌الدین جمشید ومعین الدین‌کاشی ازمشاهیرمنجمین آن عصر زیج معروف‌الغ بیکی را ترتیب و تنظیم کرده است .

الغ بیك درسال ۸۵۳ پس‌ازسه سال‌سلطنت بتوسط پسرخود میرزا عبداللطیف بقتل رسید . میرزا عبد اللطیف بیش از شش ماه پادشاهی نکرده خود نیز کشته شد (۸۵۴) .

پس‌از قتل میرزا عبد الطیف‌ممالك تیموری دستخوش هوی وهوس امرا گشته آن اعتبار سابق را از دست داد .

چهار تن از این خاندان یعنی ابوسعید گورکان . سلطان حسین میرزا . بدیع‌الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا پس از میرزا عبد اللطیف سلطنت کرده اند که چندان اهمیتی ندارند . فقط سلطان حسین میرزا بایقرا (۸۷۳ ـ ۹۱۱) بر اثر توجه خود ووزیر معروفش امیرعلیشیر بعلم وادب اشتهار فوق‌العاده ای حاصل کرده‌است .

آخرین شاهزادهٔ خاندان تیموری زمان میرزاست که بخدمت ظهیر الدین بابر در آمده تا سال ۹۲۹ حکومت بلخ را داشت و بالاخره این سلسله بتوسط صفویه منقرض شد .

ازشعرای معروف دوران تیموریان عبد الرحمن جامی وحافظ شیرازی و از مورخین مشهورحافظ ابرو . شرف الدین علی یزدی صاحب تألیف معتبر ظفر نامه . میر خواند مؤلف روضة الصفا وخواند میر نویسندهٔ حبیب‌السیر میباشند .

دورهٔ تیموری خطاطان ونقاشان معتبری تربیت کرده است معروفترین خطاطان مولانا سیمی . جعفر تبریزی و عبدالحی منشی بوده که در جمیع خطوط مهارتی بسزا داشته اند .

خواجه میرك نقاش وکمال الدین بهزاد درفن تذهیب و نقاشی سرآمد استادان روزگار تیموریان بوده اند .

حکومت ترکمانان

درزمان امیر تیمور یعنی درموقعیکه این مرد جهانگیر برایران تسلط یافت دودسته ازترکمانان بنام قراقو یونلو وآق قویونلو درنواحی شمال غربی این سرزمین و بین النهرین روی کار آمدند که چندی درنقاط مزبور حکومت داشتند .

ترکمانانی که روی پرچم خود تصویر گوسفندی سیاه داشتند معروف به قراقو-یونلو بوده آنهائی که شکل گوسفند سفید برروی بیرقهایشان قرار داشت آق قویونلو نام داشتند .

قرقویونلو

سلاطین این خاندان که از سال ۸۷۰ قدرت و نفوذی یافته اند چهار تن بودند مؤسس آن قرا یوسف از اعقاب بیرام خواجه است که در شیروان و حوالی آن حکومت میکرد . موقعی که امیر تیمور چنانکه شرحش در سابق گذشت در شامات مشغول محاربه بود قرا یوسف باتفاق سلطان احمد جلایر بدربار مصر رفت ولی پس از فوت تیمور دو باره مراجعت کرده بر آذربایجان و متدرجاً بر نقاط دیگر دست یافت .

در دوران پادشاهی شاهرخ علاوه بر آذربایجان بر عراق و قزوین نیز مستولی شده خواهر خود گوهر شاد آغا را بعقد ازدواج میرزا شاهرخ در آورد و بالاخره پس از یکسلسله محاربات با امراء و متنفذین آن دوران در سال ۸۲۳ فوت کرد .

پس از قرا یوسف پسرش میرزا اسکندر بامارت رسید و در مدت ۱۶ سال حکمرانی خویش دوبار با میرزا شاهرخ جنگ کرده هر دو دفعه نیز مغلوب وفراری شده است . برادر وی جهانشاه قبول اطاعت میرزا شاهرخ رارد کرده بهرات پایتخت سلطان رفت و پس از چندی بحکومت آذربایجان منصوب گردید . میرزا اسکندر عاقبت در سال ۸٤۰ بتوسط پسرش بقتل رسید .

جهانشاه بعد ازمرگ برادر بریاست خاندان قرقویونلو نائل شده پس ازچندی بر فارس و کرمان و گرجستان نیز دست یافت . و باین ترتیب از بغداد تا خلیج فارس جزو متصرفات وی در آمد .

این امیر در جنگی که با اوزون حسن رئیس قوم آق قویونلو کرد در سال ۸۷۲ مقتول شد و پس از او زمام امور مملکتداری بدست امیر حسینعلی شاه افتاد که در سال ۸۷۳ فوت نمود و دولت این خاندان با مرگ وی به پایان رسید .

آق قویونلو

اعضاء این سلسله نه نفر و مؤسس آن قرا عثمان است . مقر حکومتی ایشان دیار بکر و مشهور ترین آنان اوزون- حسن بوده که همانطوریکه بدان اشارت شد در جنگی که بین او و جهان شاه

قرقویونلو اتفاق افتاد بر او غلبه نمود و آن خاندان را بکلی منقرض کرد .

این امیر چون رابطهٔ دوستی با سلطان حیدر صفوی داشته است خواهر خود عالم شاه بگوم را بعقد ازدواج وی در آورده چندی با عثمانی ها مشغول زد و خورد و نزاع بوده است اما نتوانست کاری از پیش ببرد و بالاخره در سال ۸۸۲ فوت کرد .

دیگر از پادشاهان مشهور این سلسله الوند میرزا پسر یوسف بیك است که در سال ۹۰۸ از شاه اسمعیل صفوی شکست سختی خورده باعث انقراض آق قویونلو میشود (۹۰۸) .

فصل سوم

صفویه

اصل و نسب نسب این خاندان با بیست پشت بامام موسی کاظم میرسد مسکن اصلی آنان از زمان فیروز شاه زرّین کلاه که یکی از اعضاء این خاندان است اردبیل بوده است . یکی از مشهور ترین اعضاء این خانواده قطب‌الدین معروف بامین‌الدین جبرائیل پدر شیخ صفی‌الدین است که بارشاد وترغیب مردم باشاعهٔ آئین اسلام روزگار میگذرانیده است . شیخ صفی الدین درسال ٦٥٠ هجری پا بعرصهٔ وجود گذارد وباظهور وی کار این خاندان بالا گرفت و این سلسله بمناسبت‌نام وی بصفویه‌معروف شد . شیخ برای کسب کمالات وتکمیل اطلاعات خود بگیلان خدمت شیخ زاهد گیلانی حکیم و عارف معروف رفت و پس از مرگ وی شیخ صفی الدین در عالم ارشاد جانشین او گردید پس از فوت شیخ صفی‌الدین درسال ۷۳٥ مقام ارشاد بپسرش صدرالدین مولی و از اوبترتیب بخواجه علی . شیخ ابراهیم و سلطان جنید که برشادت وشجاعت اشتهار فوق‌العاده ای داشت رسید .

سلطان جنید در سال ۸٥۱ بعد از پدر خود شیخ ابراهیم در ارشاد و اشاعهٔ مراتب‌زهدوتقوی جانشین‌وی گردیدوبدرخواست جهانشاه‌قراقویونلو(که ازکثرت‌نفوذ جنید میترسید) با جمیع مریدان خویش از اردبیل بدیار بکر رفت . اوزون حسن آق قویونلو که با جهانشاه قرقویونلو ضدیت داشت در حق سلطان جنید باحترام

و اعزاز تمامی رفتار کرده حتی خدیجه بیگم دختر خودرا باوداد . جنید پس از چندی باردبیل مراجعت کرده باده هزار نفراز مریدان خود بجنگ سلطان خلیل بشیروان رفت ودر آنجا مقتول شد (٨٦٠)

پس از سلطان جنید سلطان حیدر جانشین وی گردید و او هم در جنگی که بخیال خونخواهی پدر با شیروانشاه کرد کشته شد . سلطان حیدر سه پسر داشت علی ابراهیم و اسمعیل یعقوب این سه پسررا دستگیر کرده بفارس فرستاد . ولی پس ازفوت او بایسنقر رئیس خاندان آق قویونلو با پسر عم خود رستم میرزا مشغول نزاع شده رستم میرزا پسران سلطان حیدر را جهت تهییج بجنگ با بای سنقر ازحبس نجات داد . علی در جنگی که با بایسنقر کرد وی را مقتول نمود و همین مسئله باعث اشتهار وی شد. رستم میرزا چون این بدید بخیال کشتن آن سه برادر افتاد ولی جز برعلی دست نیافته آندو بگیلان فرار نمودند .

شاه اسمعیل اسمعیل بسن ۱۳ سالگی بریاست مریدان صفوی نائل آمد . (٩٠٦) این شخص مؤسس حقیقی سلسلهٔ صفویه است که پس از جمع آوری ٦٥٠٠ نفر از مریدان خود در سال ٩٠٦ بجنگ شیروان شاه رفته وی را در ناحیهٔ گلستان شکست داد ، الوند میرزا آق قویونلو که بر این پیشرفت آگاهی یافت با ٣٠٠٠٠ سپاهی بجنگ وی آمد . ولی در نزدیکی نخجوان لشکریان وی از پای در آمده خود او هم بارزنجان گریخت . شاه اسمعیل پس از این فتح بر کلیهٔ بلاد آذربایجان دست یافته تبریز را بپایتختی اختیار نموده درسال ٩٠٧ تاجگذاری کرد این پادشاه چون در پیشرفت کار مملکت وحدت عقیده را لازم میشمرد مذهب شیعه را رسمی کرد و برای آنکه سروصورتی بکار سپاهیان خود بدهد هفت ایل معروف (استاجلو . شاملو . تکلو . بهارلو . ذوالقدر . قجر و افشار) را بنام قزلباش جزو سپاهیان خود در آورد ، شاه اسمعیل در نزدیکی همدان مراد میرزای آق قویونلو را شکست داده برفارس و کرمان و اصفهان تسلط یافت و در واقع از ٩١٢ تا ٩١٤ مشغول از بین بردن شورشیان داخلی در یزد و گیلان و گرجستان بوده است . در

اواخر سال ۹۱٤ چون شنید مرادمیرزا باتفاق ذوالقدر یکی از متنفذین خیال جنگ با وی را دارند عازم بغداد شده سلسلهٔ ترکمانان آق قویونلو و قراقویونلو را از عراق عرب و ایران بر انداخت . پس از مراجعت از بغداد شاه اسمعیل بفتح شیروان . باکو و دربند نائل آمد .

دفع ازبکان

در ابتدای سلطنت شاه اسمعیل حکومت خراسان با حسین میرزای بایقرا یکی از اعقاب امیر تیمور بود . ولی چون اطاعت و انقیاد دربار ایران را پذیرفته بود شاه اسمعیل متعرض وی نشد . پس از فوت حسین بایقرا (۹۱۲) جانشینان وی موجبات اغتشاش و ضعف را در خراسان فراهم آوردند از طرف دیگر در همان اوان محمد خان شیبانی از باز ماندگان جوجی پسر چنگیز که در ماوراءالنهر حکومت میکرد بنای تعرض بخراسان را گذارد . شاه اسمعیل درسال ۹۱۳ بدان ناحیت لشکر کشیده پس از تحمل زحمات زیاد بالاخره در محمود آباد مرو محمد خان شیبانی را بقتل رسانید . درسال ۹۱۸ ازبکان دوباره بخراسان حمله کردند . شاه اسمعیل این بار از آذربایجان امیر نجم ثانی را مأمور دفع آنان نمود ازبکان بمحض شنیدن خبر لشکر کشی شاه اسمعیل خراسان را ترک گفته بماوراء النهر فرار اختیار نمودند .

امیر نجم باتفاق ظهیر الدین محمد بابر از گورکانان هند که با سپاهیان خود بلشکریان ایران ملحق شده بود از جیحون گذشته ازبکان را تعقیب کرد . اما از این محاربه نتیجهٔ خوبی عاید ایران نشد چه خود امیر نجم با جمعی دیگر از سران ایران مقتول گردید . شاه اسمعیل بر اثر این واقعه خود بخراسان رفته فتنهٔ آنان را خواباند و حکومت آن سرزمین را به زینل خان شاملو سپرد .

محاربهٔ ایران با عثمانی

سلطان سلیم خان که تعصب شدیدی به تسنن داشت نمیخواست دولتی شیعی مذهب در جوار سر زمین وی نفوذ و اقتدار فوق العاده ای تحصیل نماید . بهمین مناسبت خیال لشکر کشی بایران و ضعیف کردن این مملکت را داشت . سلطان عثمانی در سال ۹۲۰ با

۲۰۰۰۰۰ سپاهی به آذربایجان حمله کرده شاه اسمعیل نیز با سپاهیانی بهمان عده از همدان بدانجانب روانه شد . درمحل چالدران بیست فرسنگی تبریز جنگ سختی بین فریقین درگرفت . در این محاربه شاه اسمعیل با وجود ابراز شجاعت زیاد بواسطهٔ نداشتن توپ و تفنگ شکست خورد (رجب ۹۲۰).

شاه اسمعیل پس از این شکست بخیال تهیهٔ قوا جهت تجدید جنگ و حمله بخاك عثمانی افتاد . ولی چون شاه سلیمان قانونی جانشین سلطان سلیم خان دراروپا با عیسویان مشغول زد وخورد بود ائمه وعلماء دین شاه اسمعیل را نیز وادار بجهاد و جنگ با کفار گرجستان کردند .

پادشاه ایران هم در حدود گرجستان فتوحات نمایانی کرد . شاه اسمعیل در سراب تبریز بسن ۳۸ سالگی پس از ۲٤ سال سلطنت فوت نمود (۹۳۰)

این پادشاه میل مفرطی بشکارداشته مردی کریم الطبع وشجاع بود . در مذهب شیعه تعصب شدیدی میورزید وملت ایران بهمین مناسبت درواقع در دوران سلطنت وی در تحت حکومت واحدی در آمدند .

سلطنت شاه طهماسب و جنگ وی با ازبکان

شاه اسمعیل چهار پسر داشت : طهماسب میرزا . سام میرزا بهرام میرزا و القاص میرزا . بزرگترین این پسران طهماسب میرزا بود که بسن ده سالگی بپادشاهی رسید .

ازبکان بر اثر شنیدن خبر مرگ شاه اسمعیل دو باره خراسان را در معرض حملات خود قرار داده اغلب از شهرهای آن ناحیه را با قتل و غارت تصرف کردند. شاه طهماسب در سال ۹۳۱ با جمعی از قزلباش بدان ناحیت شتافت ولی چون در داخلهٔ ایران اغتشاشاتی برپا شده بود یکی از سرداران را مأمور دفع ازبکان نموده خود بقزوین پایتخت صفوی مراجعت نمود : اما لشکر خراسان مغلوب ازبکان شد. شاه اسمعیل که ایل تکلو برضد وی قیام کرده بودند ابتدا بتوسط ایلات دیگر رؤسای آن ایل را از بین برده تا اندازه ای فراغت یافت و پس از چندی بخراسان رفته ازبکان را در محل خسرو جرد بین جام و مشهد شکست سختی داد . شاه اسمعیل

بواسطهٔ شورش ذوالفقارخان حاکم بغداد ازخراسان مراجعت کرده فتنهٔ ویرا خواباند و در سال ۹۳۵ دو باره عازم خراسان شده عبید خان رئیس ازبکان را مغلوب و منکوب ساخت .

محاربهٔ با عثمانی

یکی از حکام معزول آذربایجان که با شاه طهماسب دلخوشی نداشت سلطان سلیمان پادشاه عثمانی را تحریك بفتح ایران نمود این پادشاه نیز با جمعی از ینی چریها وارد آذربایجان شده تبریز را گرفت . (۹٤۰) اما پس از فتح سلطانیه بر اثر سرمای شدید دیگر از دنبالهٔ فتوحات خود دست برداشت و بعثمانی مراجعت کرد . سلطان عثمانی بار دیگر در ۹٤۱ بایران آمد ولی باز بعلت نقصان آذوقه و شدت سرما مراجعت کرد و پادشاه ایران بمحض باز گشت وی بارمنستان لشکر کشیده جمیع بلادی را که در تحت تصرف عثمانی بود متصرف شد و باین ترتیب غارت تبریز را تلافی کرد .

تجدید حملات ازبکان وطغیان برادران شاه

سام میرزا بتحریك بعضی‌ازامراء مغرض بنای دشمنی با برادر را گذارده بر قندهار تسلط یافت . ازبکان چون این بدیدند دوباره بخراسان‌حمله کردند. پادشاه ایران باجمعی‌ازسپاهیان بدان ناحیت رفت ولی عبید خان تاب مقاومت وی را نداشته بماوراء النهر گریخت (۹٤٦) .

شاه طهماسب برای تعقیب وی وگرفتن قندهارازسام میرزا متوجه آن ناحیت شد ولی سام میرزا از قندهار فرار اختیار کرد و شاه طهماسب در تعقیب عبیدخان نتیجه ای نبرد .

در سال ۹۵۱ همایون شاه پاد شاه هندوستان که بر اثر انقلابات داخلی آن ناحیه از تاج وتخت محروم شده بود بامقداری زیاد از تحف و هدایا بخدمت پادشاه ایران آمده درخواست مساعدت کرد . طهماسب هم جمعی را با او روانه کرده ویرا بسلطنت رسانید .

در سال ۹۵۳ القاص میرزا برادر شاه‌که حکومت شیروان را داشت بعنوان

آنکه خبر فوت برادر را شنیده است علم طغیان بر افراشت . ولی چون طهماسب در صدد دفع وی بر آمد بدربار سلطانسلیمان پناهنده شد و ویرا بفتح ایران تحریك نمود . پادشاه عثمانی هم بایران لشکر کشیده آذربایجان را متصرف شد . ولی القاص میرزا بتوسط سرخاب بیك اردلان والی کردستان دستگیر شده بقتل رسید . جنگ بین عثمانی و ایران همواره دوام داشته گاهی فتح با ایران و زمانی با عثمانی بوده است تا آنکه در سال ۹۶۹ معاهده ای مشعر بر اینکه شورشیان را نباید هیچیك از طرفین بداخل مملکت خود راه دهند منعقد گردید .

طهماسب بسن ٦٤ سالگی پس از ۵۳ سال سلطنت درسنهٔ ۹۸٤ وفات یافت .

شاه اسمعیل دوم

شاه طهماسب فرزندان متعدد داشت ولی پس از فوت وی (۹۸٤) حیدر میرزا پسر پنجم او که از پسران دیگر عزیز تر بود از اختلاف بین امراء وسران سپاه استفاده کرده خودرا جانشین شاه طهماسب دانست .

حیدر میرزا پس ازقلیل مدتی بتحریك پری خانم زوجهٔ شاه طهماسب در قصر سلطنتی مقتول شد .

ایل افشار با فرزند چهارم شاه طهماسب اسمعیل میرزا موافقت داشتند بهمین مناسبت اسمعیل میرزا را که در قلعهٔ کوهك (شیشه یا قهقهه) محبوس بود به قزوین خواستند .

اسمعیل میرزا نیز بفوریت هر چه تمامتر خود را به قزوین رسانده در جمادی الاولی ۹۸٤ تاجگذاری کرد .

این پادشاه در مدت یکسال و نیم سلطنت خود با مردم بظلم و ستم رفتار کرده روزگار خویش‌را بشرب شراب و لهوو لعب میگذرانید . در سال ۹۸۵ امر بکشتار جمیع شاهزادگان صفوی داده فرمانی نیز مشعر بر قتل محمد میرزا و منسوبان وی در شیراز و عباس میرزا در خراسان صادر نمود . ولی قبل از رسیدن این احکام بنواحی مزبور خود اسمعیل در گذشت (۱۳ رمضان ۹۸۵)

سلطنت محمد شاه
٩٨٠ - ١٠٠٤

بعد از مرگ شاه اسمعیل دوم محمد میرزا که در آن تاریخ حکومت فارس‌را داشت بتخت سلطنت نشست . در سال ٩٨٦ این پادشاه دچار حملات اوزبك ها و اهالی دشت قبچاق شد

اهالی دشت قبچاق بسرداری عادل خان بقسمت ساحلی بحر خزر تاخته گیلان را متصرف شدند . اما سلطان محمد (معروف به خدا بنده) جمعی از کسان خودرا بدفع وی فرستاد ودرزد و خورد مختصری عادل خان اسیر ومقتول گردید .

درسال ٩٨٧ برادرعادل خان موسوم بمحمد بخونخواهی عادل‌خان بالشکری عظیم شیروان را محاصره وفتح کرد .

این پادشاه چون خود را قادر به رتق و فتق امور مملکتی نمیدید زمام امور را بدست میرزا سلیمان وزیر خود سپرد . سلطان محمد چون شنید که حکام محلی خراسان عباس میرزا پسرش را بپادشاهی انتخاب کرده عازم قزوینند بعجله بجانب خراسان شتافته ابتدا تربت و سپس هرات را در محاصره آورد .

در همان اوان است که بتحریك امرا ومتنفذین مملکت این پادشاه بقتل‌وزیر خود میرزاسلیمان اقدام نمود و همین مسئله بر عکس منظور وی موجبات اغتشاش را تا حدی فراهم آورد که دست از محاصرهٔ هرات برداشته بقزوین مراجعت کرد .

از وقایع مهم دوران سلطنت این پادشاه حملهٔ عثمانیها بآذربایجان و فتح تبریز است .

عثمانیها بسرداری عثمان پاشاتبریزرا متصرف‌شده بنای تجاوزبنقاط دیگرایران را گذارده بودند . (٩٨٧) . سلطان چون خودرا قادر بمقاومت نمیدانست پسرارشد خویش حمزه میرزا را مأمور انجام این مهم نمود . اما چون عثمان پاشا براثرشدت سرما وضعف مزاج فوت کرده بود حمزه میرزا بهتر آن دانست که از رود ارس گذشته متصرفات عثمانی را مستقیماً در تحت حملات خود قرار دهد تا بدین وسیله عثمانیها از ماندن درتبریز دست بردارند .

اتفاقاً عثمانیهاهم پس ازاقدامات حمزه میرزاحاضربقبول‌صلح‌شدند . ولی حمزه

میرزا که تنها ناجی ایران از شر اجانب بود در خوابگاه خود بدست دلاکی بنام هودی (خداوردی) بقتل رسید (۹۹۵)

عباس میرزا بتحریك امراء خراسان چون اوضاع مملکت را خراب دید به قزوین آمد و خود محمد شاه تاج سلطنت را بر سر او گذارد . محمد شاه در سال ۱۰۰٤ فوت کرده شاه عباس جسدوی را بکربلا فرستاد .

سلطنت شاه عباس کبیر ۹۹۵ - ۱۰۳۸

عباس میرزا پسر سلطان محمد خدا بنده در ایام حیات پدر حکومت خراسان را داشت . اما چون بتحریك امراء متنفذ آن سر زمین همواره اغتشاشاتی بر پا میشد محمد شاه مکرر فرمان باحضار وی صادر میکرد و با آنکه خود عباس میرزا همواره اظهار اطاعت و انقیاد مینمود امرائی از قبیل علیقلی خان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو که تمشیت امور خراسان با ایشان بود وی را از رفتن بخدمت پدر باز میداشتند و بهر وسیله ای بود شاه را بلزوم اقامت عباس میرزا بعنوان آنکه حضور شاهزاده ای از خاندان صفوی در آن صفحات بجهت آرامی و سکونت ملك ضرورت دارد قانع میساختند . باین ترتیب می بینیم که عباس میرزا در خراسان بالاستقلال حکومت داشته است .

در همان اوانیکه بین ایران و عثمانی کشمکش و نزاع برپا بود در خراسان نیز بین علیقلی خان و مرشد قلیخان برای ازدیاد قدرت ونفوذ خود عداوت و دشمنی حکمروائی داشت و بالاخره پس از محاربه ای که با یکدیگر کردند مرشد قلیخان مظفر و فاتح شد .

پس از قتل حمزه میرزا وایجاد هرج و مرج در داخلهٔ ایران مرشد قلیخان با عباس میرزا به قزوین رفته بدون هیچگونه زحمتی آن شهررا متصرف شد وسلطان محمد بمحض شنیدن این حادثه بقزوین آمده چنانکه گفته شد با دست خود تاج سلطنت را بر سر پسر خویش گذارد (۹۹۵)

دفع ازبکان وفتح لارستان

شاه عباس وقتی که بسلطنت رسید خود را مواجه با دو دشمن قوی پنجه ازبکان از جانب خراسان وعثمانیها از طرف مغرب وشمال غربی ایران دید. اما چون در مقابل قوای منظم عثمانیها نمیتوانست مقاومت نماید ابتدا با ایشان مصالحه ای مشعر بر واگذار کردن ایالات غربی ایران و آذربایجان برقرار نموده برای رفع فتنهٔ ازبکان عازم خراسان شد .

ازبکان بسرداری عبد المؤمن خان پس از عزیمت عباس میرزا از خراسان به جانب قزوین آن سرزمین را معرض چپاول و قتل وغارت خود قرار داده هرات را پس از نه ماه محاصره متصرف شده بودند .

شاه عباس دوبار (۹۹۷ ـ ۹۹۸) بخراسان رفته ازبکان را از آن دیار راند . اما عبدالمؤمن خان همواره از غیبت شاه از خراسان و سرگرمی وی بکار های دیگر مملکت استفاده کرده پیوسته آن سر زمین را درمعرض حملات و قتل وغارت شدید خود قرار میداد تا آنکه بتوسط جمعی از امراء مخالف در نزدیکی بلخ کشته شد . پس از وی دین محمد خان بسلطنت انتخاب شد و در زمان او هم هجوم ازبکان بایران مکرر تجدید میشد تا آنکه شاه عباس در سال ۱۰۰۶ نزدیك هرات ازبکان را بکلی از پای در آورده صفحهٔ خراسان را از شرّ حملات ایشان رهائی بخشید .

در همان اوان پادشاه ایران بدستیاری الله وردی خان که منصب امیرالامرائی را داشت بفتح لارستان و قلعهٔ مستحکم آن نائل آمد .

در لارستان سلسله‌ای حکومت میکردند که خود را ازنسل گرگین میلاد یکی از متنفذین دوران سامانیان میدانستند . ابراهیم خان لاری آخرین این سلسله بتوسط الله وردی خان مغلوب و مقتول شده لارستان بکلی جزو قلمرو سلطنتی شاه عباس گردید (۱۰۱۰) .

برادران شرلی

در سال ۱۰۰۷ دو نفر از نجباء انگلیسی که گویا ازخاندان معتبری بودند بنام سرآنتونی شرلی و سررابرت شرلی باتفاق ۲۶

نفر بجهت افتتاح باب تجارت بدربار پادشاه صفوی آمدند [1] دربین همراهان برادران شرلی جمعی از آنها بعلوم وصنایع وفن نظام اطلاع کاملی داشتند و یکنفر از ایشان در اصفهان بایجاد کار خانهٔ توپ ریزی مبادرت نمود .

این دو برادر پس از مراجعت شاه عباس از خراسان در قزوین بخدمت وی رسیده سلطان نیز در حق آنان باعزاز و احترام تمام رفتار میکرد .

این دو برادر با مساعدت الله وردی بیك به تنظیم و ترتیب سپاهیان ایران مطابق مقررات نظام اروپا پرداخته لشکریانی قوی جهت مقاومت با ینی چریهای عثمانی تهیه دیدند .

محاربهٔ با عثمانی سابقاً متذکر شدیم که شاه عباس برای دفع ازبکان در ابتدای سلطنت خود با عثمانیها که ایران را در معرض هجوم خود قرارداده بودند معاهده ای منعقد کرد . ولی دربار عثمانی چندان رعایت مقررات این عهد نامه را نکرده اغلب سرحدات ایران را درمعرض حملات خویش قرارمیداد .

شاه عباس که بدستیاری برادران شرلی سپاهیان منظمی تهیه دیده بود جهت جنگ باعثمانی بقسمت غربی ایران رفت ودرنهاوند شکست عظیمی بعثمانیها داده بلاد غربی ایران را متصرف شد (۱۰۱۲) .

شاه عباس پس‌ازاین فتح برای اغفال‌عثمانیها ببهانهٔ رفتن بمازندران بغتةً روانهٔ آذربایجان شد . ریاست سپاهیان عثمانی مقیم تبریز با علی پاشا بود که پس ازتلاقی فریقین شکست سختی از شاه عباس خورده تبریز را از دست داد . پادشاه ایران‌که تبریز را متصرف شد دودسته ازلشکریان خود را مأمور فتح ایروان و بغداد نمود . ایروان درسال ۱۰۱۳ بسهولت تسلیم‌شد . ولی‌چون سپاهیان عثمانی‌دربغداد مقاومت میکردند آن شهررا ایرانیان درتحت محاصرهٔ سختی درآوردند

---

۱ ــ در اینجا فقط از مطالب و وقایع تاریخی بحث می‌شود . تاریخ روابط اروپائیان در دوران صفویه با ایران همچنین درعهد قاجاریه چون مربوط به برنامهٔ سال ششم دبیرستانهای نظام است درجلد سوم این‌کتاب در مبحث مخصوصی مفصلاً ذکر شده است .

در همان اوان چغال اوغلی صدراعظم عثمانی که یکی از معروفترین سرداران آن سرزمین بود بامر محمد ثالث پادشاه عثمانی با لشکریانی عظیم بعزم جلوگیری از ایرانیان ببغداد شتافت . ولی پس از تلاقی با سپاهیان ایران منهزماً فرار اختیار کرد . باردیگر چغال اوغلی درسال ۱۰۱۵ با ۱۰۰۰۰۰ سپاهی از راه گرجستان بنای حملهٔ بایران را گذارد ولی شاه عباس با ۶۰۰۰۰ سپاهی بجلوی وی رفته در محل وان جنگ سختی بین طرفین در گرفت . ایرانیها با وجود قلت عده عثمانیها را شکست عظیمی دادند (۱۰۱۵) . در این محاربه ۲۰۰۰۰ عثمانی اسیر ایرانیـان شد .

پس ازاین شکست دیگر عثمانیها آنطور که باید نتوانستند ایران را مورد حملهٔ خود قرار دهند . ولی در سال ۱۰۲۱ دربار عثمانی از مردم دشت قبچاق طلب مساعدت کرده بآذربایجان حمله بردند . سردار ایران که مأمور جلوگیری از عثمانی بود قراچی‌خان نام داشت که درنزدیکی شبلی مابین سلطانیه و تبریز شکست فاحشی بخلیل پاشا سردار عثمانی داد . دولت عثمانی پس از این شکست حاضر بمصالحهٔ با ایران و دست بر داشتن از کلیهٔ ولایات غربی و آذربایجان و بغداد و موصل و دیار بکر گردید .

منتهی شاه عباس متعهد شد سالی دویست بار ابریشم بدولت عثمانی بدهد . اما چهار سال پس از این معاهده (۱۰۲۵) شاه عباس از دادن ابریشم امتناع ورزید و دوباره اختلافاتی بین این دو دولت بروز کرد که منجر بمعاهدهٔ جدیدی با دادن ۱۰۰ بار ابریشم گردید .

در سال ۱۰۳۴ عثمانیها بغداد را محاصره کردند و شاه عباس بشخصه بدانجا رفته آن شهر را از شرّ دشمن خلاصی بخشید . محاربات بین ایران و عثمانی پس از آنکه قسمت اعظمی از سلطنت شاه عباس را بخود مشغول داشت بالاخره درسال ۱۰۳۴ بنفع ایران خاتمه یافت .

بیرون کردن پرتقالیها

بعد از کشف راه بحری هند در ۱٤٦۸ میلادی بتوسط واسکودوگاما اهالی پرتقال در سواحل خلیج فارس نفوذ و قدرت فوق العاده ای پیدا کردند و بعد ها الفونس دالبو کرك امیرالبحر پرتقالی بیشتری از جزایر و نقاط مهم خلیج فارس را متصرف شد. اما در زمان شاه عباس چون پرتقالیها دیگر آن شوکت و عظمت سابق را نداشتند بیشتری از متصرفات خود را در خلیج فارس از دست دادند فقط کمبرون و جزیرهٔ هرمز هنوز در تحت انقیاد ایشان باقی بود.

در سال ۱۰۲۲ امامقلی خان پسر الله وردی بیك حاکم فارس بر کمبرون دست یافت و از آن پس بافتخار شاه عباس آن محل را بندر بوشهر نامیدند.

اما مسکن اصلی پرتقالیها و محل تجارتخانه های ایشان در جزیرهٔ هرمز بود. شاه عباس چون قوای بحری نداشت به تنهائی نمیتوانست به اخراج پرتقالیها ازجزیرهٔ هرمز اقدام نماید.

بهمین واسطه با دولت انگلیس که رقیب پرتقالیها بوده میل مفرطی بتجارت با ایران داشتند اتحاد کرد. بخصوص که از طرف کمپانی انگلیسی در هندوستان در سال ۱۰۲۵ یکنفر نماینده برای ایجاد ارتباط تجارتی با ایران بدربار شاه عباس آمده جهت بیرون کردن پرتقالیها نیز معاهده ای منعقد کرد.

بموجب این معاهده قرار شد که دولت ایران از راه خشکی و دولت انگلیس از طریق دریا بجزیرهٔ هرمز حمله کنند و پس از فتح آن ناحیه جمیع غنائم را با یکدیگر تقسیم کرده اسراء مسیحی را بانگلیسها و مسلمانان را به ایرانیها واگذار نمایند. بعلاوه مال التجارهٔ انگلیسی از حقوق گمرکی معاف باشد.

در سال ۱۰۳۱ دولتین ایران و انگلیس به جزیرهٔ هرمز حمله کرده آنجا را متصرف شدند. ولی دولت ایران که پیشرفتهای نمایانی کرده بود مطابق عهد نامه رفتار ننمود و دولت انگلیس از این اتحاد نتیجهٔ زیادی نبرد.

اخلاق و مملکتداری شاه عباس کبیر

شاه عباس کبیر پادشاهی کریم . عاقل . شجاع . با سیاست وحکیم بود . با کسانیکه نسبت باو از صمیم قلب خدمت مینمودند با کمال رأفت و مهربانی رفتار میکرد . در صورتیکه مخالفین قدرت خود و یا کسانیرا که میخواستند موجب شورش و اغتشاشی بشوند بقساوت و سنگدلی تمام مجازات مینمود و مقصود وی فقط و فقط حفظ آرامش و انتظام کشور و رفاهیت مردم بود .

این پادشاه بیشتر از هر چیز به افزایش نفوذ و قدرت شخصی خود اهمیت میداد . چه میدانست اگر پادشاهی نتواند بالاستقلال و بدون رأی و دخالت امرای درباری درامور مملکت حکومت کند مردم مراعات احترام و اطاعت وی را نخواهند نمود . همواره میگفت که ملت باید کورکورانه و تعبداً احکام و فرامین پادشاه را بموقع اجرا گذارد تا از بروز اجحافات حکام و اغتشاشات در داخلهٔ مملکت جلوگیری شود .

در واقع میتوان گفت که بر اثر همین تدبیر و سیاست بود که شاه عباس توانست دورهٔ آرامش و امنیتی درایران برقرار سازد . اینکه صفت قساوت و سخت کشی را باعتبار کور کردن و قتل پسرانش صفی میرزا و رضا میرزا بشاه عباس نسبت داده اند ممکن است در مورد وجدان و اخلاق شخصی بخصوص احساسات صدق کند ولی از لحاظ مملکتداری جز اعمال این قبیل سیاستها برای آرامی مملکت رویهٔ دیگری نیست . چه در غیر این صورت شاهزادگان و فرزندان شاه عباس ممکن بود بتحریك امراء و سران سپاه باعث اغتشاشاتی در مملکت شده حتی سلطنت و شخص وی را نیز از بین ببرند .

این پادشاه میل زیادی بشکار داشته در مواقعی که از جنگ و جدال فراغت داشت بزندگانی آرام و ملایم توجه میکرد . در ایام بیکاری تا اندازه ای جهت رفع خستگی بخوشگذرانی مشغول میشد .

اما در مراتب دیانت و خدا پرستی بهیچ وجه کوتاهی دریغ نداشته زیارت

مشاهد مشرفه را از واجبات میدانست و چنانکه مشهور است یکبار از اصفهان پیاده بزیارت مشهد مقدس رفت .

همین مسئله و علاقهٔ وی بدیانت و تعصب در مذهب باعث اشتهار وی بین مردم شده است .

این پادشاه در رفع اختلافات بین فرق مختلفهٔ مذهب و امراء و بزرگان دین سعی بلیغی از خود ابراز میکرد . اصفهان درعهد شاه عباس بپایتختی انتخاب شد و بر اثر توجه بوی بعمران و آبادی مملکت جمعیت این شهر فزونی گرفت . عمارات چهل ستون . مسجد شاه . عالی قاپو و میدان نقش جهان یادگار خدمات وی در اصفهان است . شاه عباس در بنای سد و پل علاقهٔ مفرطی داشت . چنانکه برای افزایش آب زاینده رود بحفر قنوات و منضم کردن آبهای سایر رودخانه های کوچك بآن کوشش فراوانی نموده است .

شاه عباس علاوه بر ابنیه ای که در اصفهان ساخته در شهر های دیگر ایران نیز بناهائی از خود بیادگار گذاشته است . چنانکه مشهد را بواسطهٔ علاقه ای که بزیارت مرقد مطهرامام هشتم داشته است آبادان نموده ابنیه و قصور سلطنتی باشکوهی در اشرف البلاد (به شهرحالیه) و فرح آباد مازندران بر پا کرد . یکی از کارهای بزرگ این سلطان اقدام بساختن راهی است در مازندران که نظربه تسهیل کارتجارو رفت و آمد کاروانها بسیار حائز اهمیت است .

شاه عباس چون میدانست مردم گرجستان اهل تجارت وصنعت وعمران هستند برای آباد کردن اطراف اصفهان پنج هزار خانواده از ارامنهٔ جلفای ارمنستان را که تمام پیشه ور و اهل هنر بودند بنزدیك اصفهان کوچ داد و ایشانرا در بنای کلیسا و اجرای مراسم مذهبی خود آزاد گذارد . ارامنه در ایران باعث آبادی مملکت و رونق تجارت شدند . شاه عباس بیادگار جلفای ارمنستان محلی را که ارامنه بآنجا آمدند جلفا نامید .

شاه عباس میخواست از وجود ارامنه در مازندران و اشرف نیز استفاده

کنند . ولی ارامنه ای که بآنجا کوچیدند بر اثر بدی آب و هوا بیش از چند سالی اقامت نکرده اغلبی از بین رفتند .

پادشاه ایران برای انتظام امور داخلی و جلوگیری از نفوذ امرای قزلباش اقدامات نمایانی کرده است . سپاهیان قزلباش جز برئیس خود بکسی دیگر حتی شخص پادشاه اطاعت نمیکردند و در مواقع جنگ برای احضار آنها شاه عباس مجبور بود که احکام و فرامینی بامرای قزلباش برای جمع آوری و تهیهٔ سپاهیان خود بدهد و این قضیه خود از طرفی موجب کندی و عدم انتظام کار تجهیزات شده از طرف دیگر باعث اغتشاش و نقصان اطاعت باوامر شخص اول مملکت می گردید .

این بودکه شاه عباس برای جلوگیری از هرج ومرج و نا منظمی سپاه وبیشتر بمنظور دردست داشتن روحیهٔ سپاهیان ازجمیع هوا خواهان خود لشکریان جدیدی بنـام شاهسون (دوستدار شاه) تشکیل داده در حق آ نان امتیازات خاصی بر قرار نمود . بمحض اقدام باین عمل قریب ده هزار نفر داوطلب گرد آمد .

از طرف دیگر تدبیری خاص جهت کم کردن نفوذ قزلباش بکار برد . باین ترتیب که عدهٔ قورچیان شاهی را که به ۶۰۰۰۰ میرسید به ۳۰۰۰۰ تقلیل داده بجای آن ۱۰۰۰۰ سوار و ۱۲۰۰۰ پیاده برقرار کرد .

این عده مستقیماً جیره و مواجب خود را از پادشاه دریافت کرده افسران ایشان با حکمی مخصوص ازطرف خود شاه عباس معین میشدند . سواران ایشان قوّلر (بمعنی غلام) نامیده شده رئیس آنان قوّلر آقاسی (سرکردهٔ غلامان شاهی) بود . صنف پیاده را تفنگچی مینامیدند . این پادشاه اولین کسی است که در ایران بطور منظم سپاهیانی پیاده بنام تفنگچی ترتیب داده است .

بطور کلی ترقی سپاهیان ایران مدیون خدمات برادران شرلی و همراهیان ایشان بوده است که علاوه بر تهیهٔ قوائی منظم و مرتب بتأسیس کارخانهٔ توپ سازی در اصفهان نیز پرداخته اند .

شاه عباس بعد ازکشتن وکورکردن پسران خویش به اندوه وحزن فوق‌العاده‌ای

دچار شده ازفرط غصه بیمار شد و بالاخره بسن هفتاد سالگی در قصر فرح آباد بدرود حیات گفت . (۱۰۳۸) .

سلطنت شاه صفی

شاه عباس کبیر قبل از وفات سام میرزا پسر صفی میرزا را به جانشینی خود انتخاب کرد و سام میرزا بسن ۱۷ سالگی مطابق وصیت جد خویش بر تخت سلطنت نشست (۱۰۳۸) و از آن پس معروف بشاه صفی شد .

این پادشاه در ظرف ۱۴ سال سلطنت خود با مردم بظلم و ستم رفتار کرده هیچکس را بر جان و مال خویش ایمن نگذاشت و اغلب از امراء و شاهزادگان را کور یا مقتول ساخت . از کار های بسیار شنیع او کشتن زوجهٔ خود دختر شاه عباس وحتی سردار معروف امام قلیخان فاتح هرمز بود . شاه صفی عشق مفرطی بشرب شراب داشت وغالباً احکام قتل بیچارگان را درموقع مستی صادر مینمود .

پس از مرگ شاه عباس ازبکان و عثمانیها بنای تهاجم بسرحدات ایران را گذاردند . از پیشرفت ازبکان بر اثر پافشاری ساخلوی خراسان جلوگیری شد ولی عثمانیها درسال ۱۰۳۹ ابتدا قسمت غربی ایران را متصرف شده سپس بامر سلطان مراد چهارم جمعی از سپاهیان بر بغداد و همدان نیز دست یافتند .

در سال ۱۰۴۳ پادشاه عثمانی با لشکری کثیر به آذربایجان رفته تبریز را مسخر کرد ولی بر اثر قلت آذوقه و شدت سرما آن ناحیه را ترک گفته بعثمانی رفت و درموقع مراجعت لطمهٔ زیادی ازقوای شاه صفی دید .

از وقایع مهم زمان شاه صفی شورش گیلان و دفع آن فتنه و تصرف قندهار بتوسط عساکر هند است . قندهار بتحریك حاکم آن که از سلطان میترسید بدست هندیها افتاد .

پادشاه ایران پس ازمراجعت سلطان مراد بادو دسته از سپاهیان خود ایروان و بغداد را از عثمانیها پس گرفت (۱۰۴۸) . ولی پس از چندی معاهده ای بین دولتین ایران و عثمانی مشعر بر آنکه بغداد متعلق بعثمانی و ایروان ازآن ایران

باشد منعقد گردید .

این پادشاه درسال ۱۰۵۲ درکاشان فوت کرده جسد وی را به قم نقل نمودند

سلطنت شاه عباس ثانی

این پادشاه در سال ۱۰۵۲ بسن ده سالگی بر سریرسلطنت نشست و چون طفلی بیش نبود امرا زمام امور مملکت را در کف گرفته باعث هرج و مرج اوضاع داخلی شدند . اختیار کلی با وزیر اعظم میرزا تقی عماد الدوله بود ولی شاه عباس بمحض رسیدن بسن رشد خود بشخصه بکار های مملکتی رسیدگی میکرد .

در تمام دوران سلطنت این پادشاه دولت ایران از شرّ هجوم عثمانیها راحت بوده بعلاوه بواسطهٔ شجاعت و پایداری سپاهیان قزلباش شاه عباس ثانی بفتح قندهار و بیرون کردن هندیها ازآن ناحیه موفق شده است .

در سالهای آخر سلطنت این پادشاه جمعی از تجار روسی بدربار ایران آمده خود را نمایندهٔ سیاسی قلمداد کردند . شاه عباس ثانی درحق آنان بمهربانی واحترام رفتارکرد ولی چون بحیلهٔ ایشان پی برد ایشان را از ایران خارج نمود .

الکسی پادشاه روسیه از این روبه متغیر شده بحوالی بحر خزر لشکر کشید ولی بدون نتیجه مراجعت کرد . این امر با آنکه چندان مهم بنظر نمیآید اما از لحاظ اینکه اولین بار است که دولت روسیه بایران تعرض کرده در تاریخ سیاسی این کشور بسیار اهمیت دارد .

شاه عباس ثانی در سال ۱۰۷۸ درقصر خسرو آباد دامغان پس از بیست وپنج سال سلطنت فوت کرد .

سلطنت شاه سلیمان

پس از مرگ شاه عباس ثانی بین امراء و درباریان بر سر انتخاب یکی از دو پسروی صفی میرزا و حمزه میرزا اختلاف و نزاع در گرفت . امراء مغرض و جاه طلب با سلطنت حمزه میرزا پسر کوچك وی موافقت داشتند . در صورتیکه یکی از خواجه سرایان وطن دوست بنام آقا مبارك وسائل تاجگذاری صفی میرزا را که درآن تاریخ ۲۰ سال داشت فراهم آورد .

صفی میرزا باسم شاه سلیمان بر تخت سلطنت جلوس کرده بپاس خدمات آقا مبارک درحق اوبنیکی رفتار نمود . وزارت این پادشاه با شیخ علیخان زنگنه یکی ازمردان وطن پرست ایرانی وریاست سپاهیان باعلیقلیخان سرداری شجاع وکاردان بود .

این پادشاه عادت بشرب شراب و آمیزش با زنان داشت و با اینکه خراسان و قسمت شمال ایران پایکوب ازبکان و ترکان دشت قبچاق شده باز دوران سلطنت وی زمان آرامش وسکونت ایران است .

رویهمرفته سلطنت شاه سلیمان بر اثر دخالت خواجه سرایان و ضعف نفس خود او مقدمات ضعف صفویه وانقراض آن دولت را فراهم‌آورده است . شاه سلیمان در سال ۱۱۰۵ بسن ٤۹ سالگی مرد .

سلطنت شاه سلطان حسین
۱۱۰۰ - ۱۱۳۵

میگویند که شاه سلیمان در موقع مرگ باطرافیان و امراء خود گفت اگر خواهان سلطنتی آرام و ملایم هستید حسین میرزا را بپادشاهی انتخاب کنید اما اگر باابراز عشق وطن پرستی وافتخار مملکت مایلید عباس‌میرزا را برگزینید درباریان مغرض جاه طلب حسین میرزا را باسم شاه سلطان حسین بر مسند سلطنت مستقر کردند .

این پادشاه بسیار ضعیف النفس و بیحال بوده در مراعات ظواهر دین واحترام علماء و زهاد میکوشید . مدارس ومحافل اجتماع علماء در زمان وی از اماکن شریفه و مقرشیادان و مجرمین گردید . شاه سلطان حسین در تحت تأثیر افکار و عقاید یکی از علماء معروف آن زمان ملامحمد باقر مجلسی قرار گرفته به از بین بردن فرق‌مختلفهٔ اسلام منجمله متصوفه که اجداد خاندان صفویه بودند قیام نمود و بدستور وی امر بتخریب کلیهٔ خانقاهها و کشتن اجلهٔ علماء و اخراج آنان کرد . یکی از بزرگان مذهبی شیخ محمد علی حزین معروف است که بهندوستان فرار نموده در همانجا مرد .

بیست سال اوایل سلطنت این پادشاه بطورکلی مدتی است‌که با وجود آرامش

مملکت کلیهٔ امور بتوسط خواجه سرایان و امراء مغرض اداره میشد.

فتنهٔ افغان قسمت جنوبی وشرقی افغانستان بتوسط دو قبیلهٔ معروف افغانی بنام غلجائی ودرانی مسکون ومذهب ایشان تسنن بود. قندهار از اوایل دولت صفویه همیشه موضوع منازعه و کشمکش بین ایران و گورکانان هند وگاهی در تصرف گورکانان و زمانی در دست ایرانیان بوده است. ولی چنانکه سابقاً بدان اشارت رفت از زمان شاه عباس ثانی این شهر بطور قطع جزو متصرفات ایران شد.

طایفهٔ غلجائی که در قندهار تسلط داشتند همواره موجبات اغتشاش افاغنه را بر ضد دربار ایران فراهم می آوردند. شاه سلطان حسین گرگین خان حاکم سابق گرجستان را بحکومت آن ناحیه فرستاد. گرگین خان نیز با ۲۰۰۰۰ نفر سپاهی بدان جا رفت. افاغنه بمحض رسیدن وی بقندهار سر باطاعت و تسلیم بر آوردند منتهی چون گرگین با اهالی بجور و ستم رفتار میکرد بنای شکایت بدربار صفوی را گذاردند. گرگین هم بقتل امراء و بزرگان افغان پرداخته میر اویس را که یکی از متنفذین بود محبوس کرد و ویرا بدربار ایران فرستاد.

میر اویس بر اثر اوضاع خراب دربار اصفهان و قلت عقل سلطان بر مزاج درباریان و حتی خود پادشاه تسلط و نفوذ کاملی پیدا کرد. پس از چندی اقامت در اصفهان میر اویس اجازهٔ رفتن بحج را ازشاه سلطان حسین گرفته باتفاق محمد خان که بعد ها بحکومت هرات میرسد روانه شد و در موقع حج از علماء آن دیار فرامینی مشعر بر وجوب قتل شیعیان بتوسط اهل تسنن گرفته بخدمت شاه مراجعت کرد. میر اویس این بار بسلطان حسین فهماند که گرگین خان بفکر خیانت بایران بوده میخواهدوسایل فتح ولایات شمالی این سرزمین را بتوسط روسها فراهم آورد. شاه سلطان حسین فریب این مرد را خورده چون در ظاهر نمیتوانست گرگین خان را از حکومت قند هار عزل نماید میر اویس را بهمان سمت سابق خود یعنی شغل کلانتری بقندهار فرستاد

میر اویس روزی گرگین خان و سران سپاه او را بباغی در قندهار دعوت کرده بقتل ایشان مبادرت نمود (۱۱۲۰) .

یکدستهٔ ۶۰۰ نفری از کسان گرگین که بر این ماجرا اطلاع یافتند قوای میر اویس را که بالغ بر ۵۰۰۰ میشد در معرض حملهٔ خود قراردادند اما با دادن تلفات زیاد بخراسان فرار کرده دربار ایران را از آنچه که اتفاق افتاده بود مطلع ساختند . شاه سلطان حسین دوبار دونفر (محمد جای خان و محمد خان حاکم هرات) را پیش‌وی روانه کرده افاغنه را متوجه بخطر تجهیز سپاهیان ایران و زیر و رو کردن افغان نمود . میر اویس باین تهدید وقعی نگذاشته فرستادگان را حبس کرد .

پادشاه ایران پس از اینواقعه دو بار دو دسته از لشکریان خود را بسرداری خسروخان برادر زادهٔ گرگین خان و محمد رستم خان روانهٔ افغان کرد . ولی هر دوباراین دو سردارشکست خورده خسروخان نیز درمعرکه بقتل رسید (۱۱۲۳) میر اویس هم در همین سال فوت کرده میر عبد الله بجای وی بریاست غلجائیها انتخاب شد . میر عبدالله خیال مصالحه با دربار ایران را داشت . ولی . محمود پسر بزرگ میر اویس باتفاق چهل نفر از رؤسای افغانی شبانه میرعبد الله را بقتل رسانده خود زمام امور را بدست گرفت .

هرج و مرج ایران علاوه برشورش غلجائی ها و درانیها دربار ایران دچارطغیان ابدالیها و هجوم ازبکان بخراسان گردید . باین معنی که آزاد خان ابدالی بر سر هرات مسلط شده باتفاق‌جمعی از ازبکان خراسان را معرض حملهٔ خود قرار داد .

شاه سلطان حسین ۳۰۰۰۰ تن سپاهی را بریاست صفی قلیخان بدفع وی فرستاد . این‌جمع دربین راه بیك عدهٔ ۱۲۰۰۰ نفری از ازبکان مقابل شده ایشان را بکلی ازپای در آوردند ولی‌آزادخان با ۱۵۰۰۰ نفر از لشکریان خود درنزدیك هرات بجلوی ایرانیان شتافت . در ابتدا فتح با صفی قلیخان بود ولی چون توپخانهٔ

ایران باشتباه سربازان خود را بزیر آتش گرفت آزاد خان مظفر شده ۸۰۰۰ نفراز ایرانیان منجمله صفی قلیخان بخاك هلاك افتادند .

از طرف دیگر شاه سلطان حسین دچار شورش اعراب عمان که برقسمتی از نواحی خلیج فارس دست یافته بودند نیز شد . شاه سلطان حسین لطفعلی خان سردار شجاع خود را بدفع ایشان فرستاد . لطفعلی خان تا اندازه ای از پیشرفت اعراب جلوگیری کرد .

هجوم افاغنه بایران

محمود افغان که نگران اوضاع ایران بود بخیال بدست‌آوردن تاج و تخت‌آن سرزمین افتاده از راه سیستان بکرمان آمده آن ناحیه را متصرف شد . ولی لطفعلیخان مأمور جلوگیری وی شده افاغنه را ناچار به بازگشت بقندهار نمود . لطفعلیخان چون میدانست محمود دوباره شروع بحمله خواهد کرد بجمع سپاهیان پرداخت ولی متأسفانه شاه سلطان حسین این سردار نامی را در موقعی چنین سخت که مملکت در خطر بود از ریاست خلع کرده فتحعلیخان برادر ویرا نیز که شغل صدارت داشت کورنمود .

افاغنه بر اثر آگاهی باین قضایا برجسارت خود افزوده دوباره بکرمان حمله کردند و سرتا سرآن سر زمین را جز ارگ شهر فتح نمودند . ولی اهالی بالاخره با دادن ۲۵۰۰۰ تومان بمحمود از شر محاصره خلاصی یافتند .

محمود از آنجا بجانب یزد رفت اما بر آن ولایت نتوانست دست یابد فقط جمعی از زردشتیان که دل خوشی با شاه سلطان حسین نداشتند جزو سپاهیان وی بطرف اصفهان حرکت کردند . محمود در ناحیهٔ گلناباد (کلون آباد) شروع بآرایش سپاهیان خود نمود . دربار ایران که دچار ضعف شدیدی بود بالاخره پس از تردید و مخالفت امراء با یکدیگر چهل هزار سپاهی بریاست رستم خان سرتیپ برای‌جنگ با محمود به ناحیهٔ گلناباد فرستاد .

در این محاربه با آنکه کسان محمود و امان الله خان یکی دیگر از متنفذین افغانی بیش از نصف ایرانیان نبودند بر سپاه ایران غلبه کرده . ایشانرا وادار به

بازگشت باصفهان نمودند (١١٣٤)

محمود پس از این فتح بنـای حملهٔ باصفهان را گذارد ولی این بار ایرانیان سخت از خود دفاع میکردند و با وجود آنکه قبل از فتح گلناباد محمود از گرفتن ١٥٠٠٠ تومان وجه نقد و رفتن بقندهار صرف نظر کرده بود این بار بشاه سلطان حسین پیغام داد که با دادن ٥٠٠٠٠ تومان وجه نقد و دختر خود بعنوان ازدواج وارثی بودن حکومت قندهار و خراسان و کرمان در خاندان محمود میتواند از مراجعت افاغنه مطمئن باشد .

اما پادشاه ایران باین امر تن درنداد . محمود نیز امر بتخریب قراء ودهات حوالی داده اهالی ناچار بشهر اصفهان فرار کردند و همین تزاید جمعیت در آنشهر باعث نقصان آذوقه گردیدو کم کم قحطی درشهر پیدا شده برمردم مقاومت درمقابل دشمن دشوار می آمد .

درهمان اوان بسلطان حسین خبررسیدکه ملك محمود سیستانی با ١٠٠٠٠ سپاهی بقصد کمك وی عازم اصفهان شده است . بهمین مناسبت کمی امیدوار شده احکامی راجع باستحکامات شهر و دفاع در مقابل دشمن داد . ولی محمود که بر این مسئله نیز اطلاع یافته بود با فرستادن تحف وهدایا و اعطاء حکومت خراسان ملك محمود را از آمدن مانع شد .

شاه سلطان حسین براثر این پیش آمد سخت نا امیدگردید وبالاخره با ٣٠٠ نفر از همراهیان خود ازشهر خارج شده با دست خود تاج سلطنت را بر سر دشمن مملکت گذارد وباین ترتیب باعث ننگ ایران و ایرانی شد .

محمود افغان
١١٣٥ - ١١٣٧

محمود بمحض ورود باصفهان بارعام داده جمیع امراء وسران سپاه وحتی شاه سلطان حسین بسلطنت وی سلام دادند . محمود در ابتدا با مردم بعدل و داد رفتار میکرد ولی بر اثر شورش اهالی قزوین براشرف و امان الله خان که بحکومت آنجا رفته بودند قریب ٣٠٠٠ نفر ازافاغنه بقتل رسیده امان الله واشرف نیز فرار کردند . اشرف بقندهار جهت

تحصیل حکومت آنجا رفت و امان الله هم که دل خوشی با محمود نداشت باتفاق وی بدان ناحیت رهسپار شد . پس ازاین واقعه محمود امر بقتل عام اهالی اصفهان داده جمیع شاهزادگان صفوی را جز شاه سلطان حسین بدست خود بقتل رسانید .

در همان اوان دولت روس بر ایالات شمالی و دولت عثمانی بر قسمت غربی ایران تسلط یافته عثمانیها اصفهان را در معرض تهدید قرار دادند . محمود که براثر سوء خلق دربین افاغنه هم هواداری نداشت بتشکیل سپاهیانی از اکراد مغرب ایران پرداخته عزیمت کردستان را نمود . ولی در تحت حملات شدید جمعی از اعراب واقع گشته بدون نتیجه باصفهان برگشت و از آنجا نصرالله یکی از سرداران شجاع زردشتی را برای فتح شیراز فرستاد . ولی این شخص درضمن محاصره مقتول شده مقام وی به زبر دست خان افغانی رسید که پس از فتح شیرازقتل عام عجیبی در آنجا بر پا کرد ، محمود در اواخر دچار ضعف و بالاخره مالیخولیای شدیدی شد که افاغنه اشرف را از قندهار برای سلطنت خواستند .

اشرف بمحض ورود باصفهان بانتقام خون پدر محمود را کشت (۱۱۳۷) و بجای وی بسلطنت رسید .

اشرف افغان

میگویند این بار نیز تاج سلطنت را شاه سلطان حسین بر سر اشرف گذارد . اشرف بمحض رسیدن بسلطنت دچار معضلات عظیمی شد . چه عثمانیها جمعی از سپاهیان خود را برای فتح اصفهان روانه کردند اما درضمن راه چون شنیدند والی لار بقصد فتح بغداد عازم شده است مراجعت کردند درعوض لشکریان عثمانی مقیم وان خوی و تبریز را گرفته اهالی را وادار بفرار به نقاط کوهستانی آن حوالی نمودند . از طرف دیگر ۶۰۰۰۰ سپاهی بسرداری احمد پاشا از عثمانی وارد خاك ایران شده خیال فتح اصفهان را داشتند .

اشرف با ۳۰۰۰۰ لشکریانی که توانست فراهم کند عازم مغرب ایران شد ولی قبل ازمبادرت بجنگ به عثمانیها پیغام داد که منازعهٔ بین دو لشکر سنی مطابق سیاست و آئین مذهب نیست .

همین گفته باعث سستی کار عثمانیها شده روحیات آنان را متمایل به عقیدهٔ اشرف نمود. احمد پاشا اعتنائی باین پیغام نکرده فرمان حمله داد. اما اشرف باوجود قلت قوا برعثمانیها غلبه کرد. اشرف چون میدانست که باقوای خود نمیتواند دیگر با سپاهیان منظم عثمانی که حتماً از آن سرزمین بایران خواهند آمد مقاومت نماید با عثمانیها معاهده ای مشعر برآنکه جمیع ایالات غربی ایران درتحت تصرف عثمانیها باقیمانده اخلاف اشرف نیز دیگر برآن نواحی حقی ندارند منعقد نمود (۱۱۳۷)

خاتمهٔ فتنهٔ افاغنه

اشرف پس از این مصالحه مطلع شد که نادرقلی افشار باجمعی از سپاهیان خود بلشکریان طهماسب و فتحعلی خان قاجار پیوسته عازم فتح هرات و خراسان شده است. نادر پس از فتح هرات وخراسان و دست یافتن برملك محمود سیستانی (۱۱٤۱) چون نفوذ فتحعلی خان قاجار را مخالف پیشرفت کارخود میدانست وسایل قتل اورا فراهم آورده بخیال دفع افاغنه افتاد.

اشرف چون از خبر حرکت نادر قلی بجانب عراق اطلاع یافت با جمعی از سپاهیان بجلوی وی شتافت. ولی قبلا یکی از سرداران خودرا بنام صندل خان و عدهٔ از لشکریان را بعنوان جلوداری بدامغان فرستاد.

صندل بارئیس بیشقراولان نادر موسوم به حاجی بیك درقریهٔ مهماندوست تلاقی کرده از وی شکست خورد و روز بعد از این واقعه درکنار رود کوچك مهماندوست نادر برخود اشرف غلبه کرده ویرا ناچار بفرار نمود. اشرف پس از این شکست به اصفهان رفت و نادر برای خاتمهٔ کار او بتعقیب وی پرداخت و درمحل مورچه خورت درمقابل دشمن صف آرائی کرد. نادر پس ازمقاومت شدید افاغنه برایشان غلبه یافته اشرف را وادار بفرار باصفهان نمود. اشرف بمحض ورود باصفهان شاه سلطان حسین را بدست خود کشته باجمیع ذخایر ونفائس سلطنتی صفویه بجانب فارس رفت.

نادر پس ازاستیلای بر اصفهان درنظر گرفت که کاراشرف را یکسره نماید. بهمین مناسبت بدون فوت وقت بطرف شیراز حرکت کرده درمحل زرقان سه فرسنگی شیراز ویرا شکست سختی داد وبر ایالت فارس نیز تسلط یافت.

أشرف پس ازاین شکست ازراه کرمان باجمعی از کسان خویش عازم قندهارشد ولی درضمن راه بتوسط بعضی از همراهیان بلوچی خودکه طمع دراموال و جواهرات او بسته بودند بقتل رسید و با قتل وی فتنهٔ افغان و دوران تسلط آنان بر ایران خاتمه یافت.

علوم و ادبیات در دوران صفویه تنزل فاحشی کرده فقط بواسطهٔ رسمی بودن مذهب تشیع و تعصب پادشاهان این سلسله باین آئین علوم دینی ترقی کاملی نموده است. میرمحمد باقر داماد. شیخ بهاءِ الدین محمد عاملی. میر ابوالقاسم فندرسکی، محمد محسن فیض کاشانی. ملاصدرای شیرازی ومحمد باقرمجلسی از اعاظم حکما و علماء دوران صفویه اند که صاحب تآلیف معتبری درکلیهٔ فنون حکمت میباشند.

چون پادشاهان این سلسله بشعروادبیات چندان توجهی نداشتند شعرای بزرگی دراین دوره بوجود نیامده است. فقط هاتفی خبوشانی. وحشی بافقی. محتشم کاشانی وعرفی شیرازی حائز اهمیتند.

اما اگر بازارشعر وادبیات رواجی در زمان صفویه نداشته درعوض معماری و نقاشی وخوش نویسی ترقی فوق العاده‌ای دراین دوره کرده است. از نقاشان معروف این عهد آقا میرك. سراجا وبهزاد میباشند که درتذهیب وفن نقاشی سر آمد استادان عصر خود بوده اند. خوشنویسان این دوره متعدد و بیشمارند که از بین آنها ترابا. میر عماد و بابا شاه از دیگران گوی سبقت را درانواع خطوط برده اند.

فصل چهارم

افشاریه

ظهور نادر

نادر پسر امامقلی از قبیلهٔ قرخلواست که با قبیلهٔ افشارمخلوط شده قدرت و نفوذی پیدا کرده بودند . این قبیله در محل دستجرد بین قوچان و دره گز سکونت داشتند . امامقلی روزگار خود را بپوستین دوزی میگذراند وخود نادر نیز درابتدای جوانی با همین وسیله امرار معاش مینمود

نادر درسال ۱۱۰۰ هجری پابعرصهٔ وجود گذارد . درسن هفده سالگی باتفاق مادرخود بچنگ جمعی از ازبکان که همواره خراسان راموردتاخت وتازقرارمیدادند . افتاد . نادر مدت چهار سال در اسارت بسر برد و عاقبت پس ازمرگ مادر خود از حبس فرار اختیار کرد و در سن بیست و پنجسالگی بخدمت یکی از امراء متنفذ خراسان بنام بابا علی بیك در آمد . ولی پس از چندی بر وی شوریده بقتلش رسانید و دختر او را بعقد ازدواج خود در آورد . رضا قلی میرزا نتیجهٔ این ازدواج است .

نادر عمی داشت که حکومت کلات با وی بود و چون این شخص از ترقی او ممانعت میکرد بالاخره نادر با ۱۵۰۰ نفر سپاهی که از طوایف مختلفهٔ کرد وافشار و جلایر تشکیل شده بود بر کلات تاخته آن را بتصرف خود در آورد . در این محاربه نادر بر عم خود دست یافته ویرا بقتل رسانید .

مشهد و حکومت خراسان در آن اوان در دست ملك محمود سیستانی بود و نادر میخواست بهر وسیله ای باشد بر آن شهر دست یابد . بهمین مناسبت پس از آنکه آذربایجان بتوسط طهماسب دوم پسر شاه سلطان حسین صفوی فتح گردید با طهماسب بنای دوستی و رابطه را گذارد و وقتیکه شاه طهماسب دوم باتفاق فتحعلی خان قاجارسردار سپاه خود بدامغان آمد بتوسط معیرالممالك فرستادهٔ طهماسب وسایل اتحاد با شاه را فراهم آورد . سپس بر مشهد حمله برده آنجا را از چنگ ملك محمود رهائی بخشید (۱۱۳۹) . ولی قبل ازاقدام بجنگ فتحعلیخان را که مانع ترقی خود میدانست از میان برداشت .

شاه طهماسب که از کثرت نفوذ و اقتدار نادرشاه پس از تصرف مشهد و قتل فتحعلیخان دربیم و هراس فوق العاده ای افتاده بود از مشهد بقوچان رفت و درآنجا بنای ضدیت با نادررا گذارد . نادر براثراین واقعه بقوچان رفته طهماسب را وادار به تسلیم و پذیرفتن شرایط خود در طرز ادارهٔ مملکت وسرکوبی دشمنان نمود .

نادر پس از اینواقعه بخیال دفع ابدالیهای هرات که بخراسان هجوم آورده بودند افتاد . بهمین مناسبت در سال ۱۱٤۱ هرات را که درآن تاریخ در دست الله یار خان افغانی بود در محاصره آورد و با وجود پا فشاری سپاهیان افغانی آن قلعه را متصرف شد .

اما حکومت آن ناحیه را دوباره بخود الله یار خان سپرده متوجه بلاد شمالی ایران که در تحت تصرف روسها بود گردید و با فرستادن سفیری بدربار روسیه گرگان مازندران وگیلان را در زیر نفوذ خود درآورد .

نادر پس ازآن بخیال بیرون کردن اشرف ازایران افتاد وهمانطوریکه شرحش درمبحث مخصوص بصفویه گذشت بالاخره در سال ۱۱٤۲ پس از فتح زرقان در نزدیکی شیراز افاغنه را از ایران بیرون کرد وممالك مرکزی و شرقی ایران را در تحت تصرف و نفوذ شاه طهماسب دوم صفوی آورد .

شاه طهماسب دوم خواهر خود را به پاس خدمات نادر بعقد ازدواج وی در

آورده بعلاوه حکومت نواحی شمالی و شرقی ایران را نیز بدو سپرد .

نادر قبل از حرکت از مشهد جهت دفع ازبکان حکومت خراسان را ببرادرش ابراهیم خان که بعدها ملقب بظهیرالدوله میشود سپرد . اما در مدت غیبت او ابدالیها بنای شورش را گذارده بین الله یار خان و ذوالفقار خان که نفوذی در میان طوایف ابدالی داشتند اختلاف حاصل شد وبالاخره ذوالفقارخان الله یار خان را وادار بدست برداشتن از حکومت هرات نمود .

الله یار خان بخدمت ابراهیم خان بردار نادر آمده از وی درخواست مساعدت نمود . ولی ذو الفقار خان ابراهیم خان را شکست سختی داده مشهد را هم متصرف شد . نادر چون از این واقعه آگاهی یافت در سال ۱۱۴۳ بعجلهٔ هر چه تمامتر خودرا به خراسان رساند . ذوالفقار نیز مشهد را رها کرده درهرات متحصن شد .

نادر آن شهر را در محاصره در آورده بالاخره اهالی را وادار بقبول حکومت الله یار خان نمود . اما خود الله یار خان بمحض استقرار در آن محل بنای مخالفت را گذارد و نادر ناچار بقهر هرات را گرفت و الله یار خان در هندوستان متواری شد (۱۱۴۴) .

خلع طهماسب دوم از سلطنت و محاربات با عثمانی

نادر قبل از آنکه جهت دفع قطعی افاغنهٔ ابدالی (۱۱۴۳) بخراسان رود پس از شکست اشرف افغان در زرقان با جمیع سپاهیان خویش بجانب قسمت غربی ایران حرکت کرده عساکر عثمانی را در همدان شکست سختی داد . سپس بآذربایجان رفته تبریز را نیز از چنگ عثمانیها رهائی بخشید .

طهماسب دوم در غیبت نادر شاه و سر گرمی او بدفع افاغنه در هرات چون بر اوضاع خراب دربار عثمانی و شورش ینی چریها که احمد ثالث را از سلطنت خلع کرده محمود خامس را بجانشینی وی انتخاب نموده بودند اطلاع داشت بمحاصرهٔ بروان رفت . ولی کاری از پیش نبرده از سپاهیان عثمانی شکست سختی خورد (۱۱۴۳) و ناچار درخواست مصالحه کرد .

بموجب این مصالحه شاه طهماسب ایالت کرمانشاهان و جمیع نواحی ماوراء رود ارس را بدولت عثمانی داد .

نادر شاه که از این پیش آمد اطلاع حاصل کرد سخت غضبناك شده بخیال کوتاه‌کردن دست طهماسب از سلطنت افتاد . بهمین مناسبت با جمیع سپاهیان خویش بجانب اصفهان درحرکت آمده درحوالی آن شهر اردو زد . سپس طهماسب را برای حضور درضیافتی که از سران سپاه تشکیل‌شده بود دعوت نمود و در آن مجلس وی را بعنوان آنکه لیاقت سلطنت ندارد از آن مقام خلع کرده پسر هشت ماههٔ وی‌عباس سوم را بر تخت سلطنت نشاند (١١٤٥) . نادر پس‌ازخلع طهماسب او را بخراسان فرستاد تا در آنجا مقید بماند .

نادر پس از این قضیه با لشکربانی عظیم جهت فتح بغداد عازم آن ناحیت شد و چون احمد پاشا حاکم بغداد سخت ازخود دفاع مینمودآن شهر را درتحت محاصره در آورد . اما بدو خبر رسید که توپال عثمان پاشا با صد هزار مرد جنگی برای استخلاص بغداد از چنگ ایرانیان حرکت کرده است .

نادر بمحض اطلاع براین قضیه ١٢٠٠٠ نفر ازکسان خود را جهت محاصرهٔ بغداد گذارده با بقیهٔ سپاهیان بجلو عساکر عثمانی رفت و در بین سامرّه و کرکوك در کنار دجله در مقابل دشمن صف آرائی کرد . در محاربه ای‌که بین طرفین‌اتفاق افتاد با وجود جلادت و رشادت نادر توپال عثمان پاشا شکست سختی بایرانیان داد (١١٤٦) .

میگویند از هر یك از طرفین قریب ٢٠٠٠٠ سپاهی بخاك هلاك افتادند . نادر پس‌ازاین شکست بهمدان برگشته درآنجا به تنظیم و تجهیز قوای خود پرداخت و بعد از سه ماه توقف در همدان بعزم تسخیر بغداد شتافت .

توپال عثمان پاشا که این بدید بجلوگیری نادر در آمده در محل آق در بند شکست عظیمی از نادر خورد و خود او هم در محاربه کشته شد . نادر پس از این فتح بخیال محاصرهٔ بغداد و ازپای در آوردن احمد پاشا افتاد . ولی در همان‌اوان

بوی خبر رسید که محمد خان بلوچ در فارس بنای شورش وطغیان را گذارده است . بهمین مناسبت معاهده ای با دولت عثمانی منعقد کرد که بموجب آن کلیهٔ ایالات و ولایاتی که قبل از تسلط افاغنه بر این مملکت در دست ایران و عثمانی بوده در تصرف آن دو دولت باقی ماند .

نادر پس از عقد این معاهده بفارس رفت و بآسانی فتنهٔ محمد خان بلوچ را خواباند (۱۱٤٦) . اما در سال بعد بوی خبر رسید که جمعی از سپاهیان عثمانی بسرداری عبد الله پاشا والی مصر عازم ایران شده در قارص اردو زده است . نادر با سرعت فوق‌العاده ای بآذربایجان رفته پس‌از عبور از رود خانهٔ ارس تفلیس . گنجه و ایروان را محاصره کرد و بالاخره در صحرای بغاوند نزدیك ایروان با دشمن مقابله نمود .

در محاربه ای‌که بین‌فریقین‌اتفاق‌افتاد با وجود کثرت عدهٔ حریف فتح نمایانی نصیب نادر شده عبد الله پاشا نیزدرمعرکه بقتل رسید . پس ازاین شکست(۱۱٤۸) دولت عثمانی حاضر بقبول مواد مصالحهٔ سال ۱۱۸٤ شده جمیع ولایات ماوراء رود ارس را نیز بدولت ایران واگذار کرد .

جلوس نادر بر تخت سلطنت

نادر پس از باز گرفتن ایالات از دست رفتهٔ ایران در نوروز ۱۱۸٤ با جمیع عساکر خود بدشت مغان رفت و در آنجا کلیهٔ اعیان و اشراف و سران سپاه را بحضور در جشنی که مطابق معمول سلاطین ایران درروز اول بهار ترتیب میشد دعوت کرد . میگویند در این روز قریب ۱۰۰۰۰۰ نفر از اجلهٔ بزرگان ومتنفذین ایران حضورداشتندو نادر هم شاهانه از ایشان پذیرائی نموده است .

نادر با آنکه میدانست شاه عباس سوم در اصفهان فوت کرده است . این جمع را خطاب کرده گفت : طهماسب دوم وپسرش عباس‌سوم هر دوحیات دارند و اکنون که من‌دشمنان وطن را ازاین خاك رانده خیال استراحت دارم هرکه را لایق میدانید بمقام سلطنت انتخاب کنید .

مردم خود نادر را از هر کسی برای سلطنت ایران لایق تر و کافی‌تر دانسته گفتند ماجز تو سلطان دیگری نمیخواهیم .

نادر که در ابتدا با این امر مخالفت میورزید بالاخره پس از ٤٠ روزامتناع بقبول پادشاهی تن درداده در روز ٢٤ شوال ١١٤٨ بر تخت سلطنت جلوس کرد .

منتهی اظهار داشت که برای رفع اختلافات بین ایران و عثمانی بهتر آن است ایرانیان دست از تشیع برداشته مذهب جعفری را بپذیرند تا از دولت عثمانی نیز درخواست شود که در مسجد الاقصی رکن پنجمی برارکان چهارگانهٔ مذهب اضافه کنند . مردم بپاس خدمات نادر پیشنهاد وی را پذیرفتند . اما دولت عثمانی پس از مذاکرات طولانی بقبول این مسئله تن در نداد .

لشکرکشی بقندهار نادر شاه پس از مراجعت باصفهان ابتدا بدفع ایل بختیاری که صفحات مرکزی ایران را درمعرض نهب و غارت خویش قرار داده بودند پرداخته علی‌مراد خان رئیس بختیاریها را اسیر و مقتول ساخت .

سپس بتجهیز سپاهیان خویش پرداخته در سال ١١٤٩ از راه خراسان و سیستان بجانب قندهار شتافت .

حسین خان غلجائی برادر محمود افغان درقندهار بالاستقلال حکومت میکرد . نادردراین سفر جنگی قریب ٨٠٠٠٠ نفراز لشکریان که جمعی ازایشان از شجاعان ایل بختیاری بودند با خود همراه داشت و چون بحوالی آن شهر رسید دید بواسطهٔ استحکامات و قلاع نظامی آن ناحیه فتح بآسانی میسر نمیشود .

بهمین مناسبت ابتدا امر داد که در مقابل آن محل شهر جدیدی باسم نادر آباد (پس از فتح و خرابی قندهار این‌شهر جدید البنا بهمان قندهار معروف‌شده است) بنا کرده ارتفاعات مشرف بر قندهار را سخت مستحکم نمایند .

مدت یکسال کار محاصرهٔ قندهار بر اثر مقاومت شدید افاغنه بطول انجامید ولی بالاخره با پایداری و ثبات قدم بختیاریها که در جنگهای کوهستانی بی نظیر بودند آن شهر تسلیم شد (١١٥٠)

نادر بحسین خان غلجائی امان داد و بامر وی افاغنهٔ غلجائی به خراسان کوچیده در عوض افاغنه ابدالی بشهر نادرآباد که همان قندهار جدید باشد آمدند .

فتح هندوستان

سلطنت هندوستان در دوران پادشاهی نادر با محمد شاه از خاندان تیموری بود . این پادشاه همواره روزگار خود را بعیش ونوش و لهو و لعب میگذرانید و علاوه بر آنکه خود از کار مملکتداری فارغ بود خان دوران وزیروی نیز بر اثر بی لیاقتی و ضدیت با امراء دربار و متنفذین مملکت موجبات ضعف و اضمحلال دولت گورکانان هند را فراهم میساخت .

نادر شاه که همواره نگران اوضاع آن مملکت بود و از طرف دیگر محمد شاه بر خلاف درخواست وی افاغنهٔ فراری را بقلمرو سلطنتی خویش راه میداد موقع را برای هجوم بدان سر زمین و ازدیاد شوکت و عظمت خود مناسب دید وپس از فتح قندهار با کلیهٔ سپاهیان خویش عازم آن دیار شده ابتدا کابل را فتح کرد وپس ازتهیهٔ آذوقهٔ کافی و تجهیز لشکریان از رودخانهٔ سند گذشت .

محمد شاه تصورمیکرد نادرشاه پس ازتصرف کردن‌کابل بایران مراجعت‌خواهد نمود . ولی بر اثر شنیدن خبر حرکت شاهنشاه ایران امر بتهیهٔ سپاهیان داده در دشت کرنال نزدیك رود جمنا صف آرائی نمود .

نادر شاه نیز پس از فتح بلاد غربی هندوستان که غالباً حکام بدون اقدام بمبارزه تسلیم میشدند بکرنال رسید . در جنگی که بین دولشکر واقع گردید هندیها شکست خورده تلفات بسیاری دادند (١١٥١) .

هندیها چون کار را بدین منوال دیدند در حصار هائیکه قبلا تهیه شده بود متحصن گردیدند ولی نادرشاه بآسانی برایشان دست یافت . محمد شاه چون این بدید روز هفدهم ذی القعدهٔ ١١٥١ نظام الملك یکی از متنفذین دربار خود را بخدمت پادشاه ایران فرستاده روز بعد خود باجمیع اعیان و اشراف مملکت بحضور وی‌آمد .

نادرشاه درحق سلطان هند باحترام واعزاز تمام رفتار کرد و اوهم کلیهٔ خزائن

سلطنتی را بوی سپرد .

در روز بیست ونهم ذی العقده پادشاه ایران بجانب دهلی حرکت کرد و در آن شهر درحضورجمیع اعیان واشراف مملکت و سران سپاه خود باهمت بلند تاج سلطنت را بر سر محمد شاه گذارد .

نادر شاه پنجاه وهشت روز در دهلی‌اقامت داشته است . روز چهارم ورود وی بدان شهرمردم بغلط اشتهار دادندکه پادشاه ایران فوت کرده است . این خبر باعث تجرّی‌اهالی دهلی شد وبرسر ایرانیان مقیم شهر تاخته قتل عام عجیبی بر پا نمودند . نادر شاه ازاین پیش‌آمد سخت غضبناك شده امربکشتار مردم داد وعاقبت بدرخواست محمد شاه لشکریان را از ادامهٔ این کار باز داشت .

نادر شاه قبل از مراجعت بایران در محرم ۱۱۵۲ معاهده ای مشعر بر آنکه رود خانهٔ سند سرحد ایران و هندوستان باشد با پادشاه هندوستان منعقد کرد و با غنائمی بسیار که بروایتی به ۲۸۰ کرور و بروایتی دیگر ۳۰ کرور تخمین زده‌اند هندوستان را ترك گفت :

جون نادرشاه اطلاع یافته بود که در غیاب وی سران سپاه و امراء بخارا و خوارزم خراسان را در تحت حملات خود قرار داده بودند با آنکه در آن اوان خبر قتل ابراهیم خان برادرش بتوسط ازگیها رسیده بود بعزم سر کوبی آنان روانه شد و چون ابوالفیض‌خان پادشاه بخارا بمحض ورود نادر بدان سرزمین قبول اطاعت پادشاه ایران را نمود نادر حکومت بخارا بوی سپرد .

اما رفتار وی با البرز خان پادشاه خوارزم اینطور نبود . چه این سلطان با جمیع سپاهیان خود در هزار اسب متحصن شده بنای مقاومت با نادر را گذارد .

نادر امر بمحاصرهٔ آن قلعه داده با وجود مقاومت شدید البرز خان بالاخره آنجا را گشود .

در اینواقعه خود البرز خان نیز مقتول گردید (۱۱۵۳) .

حوادث سالهای آخر سلطنت نادر

نادر شاه برای انتقام قتل برادر خود بتوسط لزگیها در سال ۱۱۵٤ از راه مازندران عازم داغستان شد . قبل ازحرکت جمعی ازلشکریان بدان نواحی رفته ازبیشرفت لزگیها جلوگیری کردند ولی خود پادشاه بعد از آنها روانه شد . در ضمن راه ازجنگلهای انبوه مازندران تفنگی بطرف وی خالی شد و چون رضا قلی میرزا با وی بود بتحریك بعضی از امراء وسران سپاه که باشاهزاده غرض میورزیدند نسبت به فرزند خود بدبین ومظنون شد . در محاربات خود با لزگیها نادر شاه پیشرفتی نکرده مراجعت نمود و از همان تاریخ بر اثر حادثهٔ مازندران و عدم موفقیت در محاربات داغستان سوء خلقی بر مزاج نادر شاه دست یافت که پنج سال آخر حیات وی را ملوث باعمال نا شایسته و قتل جمیع امراء و متنفذین و سران سپاه مملکت نموده است .

چنانکه رضا قلی میرزا را که جوانی رشید بود بر اثر تهمت بدخواهان کشور از حلیهٔ بصر عاری و با این عمل چشم چراغ ایران را کور کرد و از هیچگونه ظلم و آزار و تعدی درحق ملت کوتاهی ننمود .

نادر شاه در اواخرعمر از سال ۱۱۵٦ تا ۱۱۵۸ یعنی مدت دوسال باعثمانیها نبرد کرده است . اما در تمام این محاربات هیچیك از رشادتها و شجاعتهای سابق از او دیده نشده است .

ایرانیان مدتی بغداد . موصل و بصره را محاصره نموده بیهوده در مقابل عساکر عثمانی می جنگیدند . با این حال در محاربهٔ ایروان لشکر عثمانی را خود نادر شاه در سال ۱۱۵۸ بکلی از پای در آورده نصر الله میرزا پسرش در همان اوان سپاهیان دیگری از آن دولت را در دیار بکر سخت در هم شکست .

در سال ۱۱٦۰ مصطفی خان شاملو باتفاق میرزا مهدی خان منشی نادر به اسلامبول رفته با صرف نظر کردن از مادهٔ مخصوص بمذهب جعفری مصالحه ای در تعقیب صلح سال ۱۱٤٦ مشعر بر آنکه حدود ایران بحدود قبل از حملهٔ افاغنه باشد برقرار نمود .

نادر شاه بالاخره بر اثر ظلم و ستم زیاد که تمام اهالی ایران را عاجز وزبون ساخته بود بدست چهار نفر از امراء در فتح آباد دو فرسنگی قوچان درخوابگاه خود بقتل رسید (۱۱۶۰).

بازماندگان نادر شاه

بعد از نادر شاه از جانشینان وی کسی که بتواند ممالك پر وسعت او را اداره کند نبود و بلافاصله پس از انتشار خبر مرگ وی در سر تا سر ایران شورش و اغتشاش بر پا شده در هر کناری شاهزاده یا امیری دم از استقلال وسلطنت میزد.

جمعی از سپاهیان علیقلیخان برادر زادهٔ نادر را بپادشاهی انتخاب کرده او هم بخود نام عادل شاه داد (۱۱۱۶).

این پادشاه کلات را محاصره و فتح نموده برای جلب قلوب سپاهیان کلیهٔ خزائن نادری را بین آنها قسمت نمود.

عادل شاه پس از فتح کلات و بدست آوردن نفائس سلطنتی نادر جمیع شاهزادگان جز شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزارا بقتل رساند. اما بزودی برادرش ابراهیم خان که شخصی قسی القلب بود و حکومت آذربایجان را داشت بر وی غلبه کرده او را کور نمود وخود را پادشاه نامید. سلطنت ابراهیم خان هم‌دوامی نکرده بالاخره مردم او را کشتند و شاهرخ میرزا را بسلطنت اختیار نمودند. در سال ۱۱۶۲ سید محمد نامی‌که خود را خواهر زادهٔ شاه سلطان حسین قلمداد کرده بود شاهرخ را دستگیر و کور کرد و خود باسم شاه سلیمان چند روزی پادشاه شد.

یکی از بزرگان و سران سپاه بنام یوسفعلی شاه سلیمان را در جنگی شکست داده بقتلش رسانید و باسم شاهرخ زمام اختیار را در دست گرفت

امامسلم بود سلطنتی که اینطور پر از دسائس واغراض بزرگان وامراء مملکت است رو بانقراض میرود. این حال باقی بود تا آنکه آخرین شاهزادهٔ خاندان نادری بنام نادر میرزا در سال ۱۲۱۸ بتوسط فتحعلی شاه قاجار از بین‌رفت.

فصل پنجم

زندیه

وضعیت داخلی ایران پس از قتل نادر شاه بتوسط امراء چهارگانهٔ قزلباش چنانکه در پیش بدان اشاره شد در هریك از ایالات و ولایات مختلفهٔ مملکت امیر یا شاهزاده ای سر بشورش و طغیان بر آورد .

احمد خان افغان از خانوادهٔ درانی بعد از بچنگ آوردن قسمت اعظمی از نفایس و جواهر قیمتی نادر شاه در قندهار حکومت مستقلی تشکیل داده بتدریج برکلیهٔ نقاط افغانستان وقسمت شرقی خراسان وبعضی‌از نواحی هندوستان دست یافت در همان اوان محمد حسن خان قاجار مستقلا بر استراباد حکمروائی کرده بدون هیچگونه مقاومتی مازندران را نیز جزو متصرفات خویش نمود . چون فتحعلیخان قاجار پدر محمد حسن‌خان بتوسط نادر بقتل رسیده بود محمد حسن خان نسبت به اولاد وی کینهٔ خاصی میورزید و احمد خان درانی که این موضوع را میدانست از ترس آنکه مبادا ایل قاجار نفوذ و قدرت فوق العاده ای بر اثر از بین بردن سلسلهٔ افشاریه حاصل نماید با جمعی از لشکریان خود کمر فتح مازندران را بست . ولی از محمد حسن خان شکست سختی خورد و همین مسئله باعث اشتهار رئیس قاجار گردید .

ازطرف دیگر آزاد خان افغانی آذربایجان را متصرف شده میخواست برحوزهٔ

حکومتی خود با گرفتن ایالات مرکزی و غربی ایران بیفزاید . بهمین مناسبت بخیال جنگ با هراکلیوس حاکم گرجستان افتاد و بالاخره پس از زدو خوردی که بین آنان واقع گردید قرار بر این شد که رودخانهٔ ارس بین متصرفات آزاد خان و هراکلیوس خط سرحدی باشد .

در همان موقعیکه نواحی شمالی ایران بشرح مزبور متنازعٌ فیه و دستخوش هوی و هوس و حس جاه طلبی امراء بود در مرکز ایران حوادث دیگری واقع شده است که خوشبختانه مقدمات استقلال ایران و تجدید حکومت مرکزی آن را چند سالی فراهم آورده است . باین معنی که یکی از رؤسای ایل بختیاری بنام علیمردان خان که شخصی با کفایت بود بر ابوالفتح خان حاکم اصفهان از جانب شاهرخ پادشاه افشاریه دست یافته آن شهر را متصرف شد .

علیمردانخان که سودای حکمرانی را در سر می پخت چون میدانست بتنهائی بانجام این مهم موفق نخواهد شد بجمع هواخواهان و امراء متنفذ پرداخت که از آنجمله کریمخان زند و ابوالفتح خان سابق الذکر است .

این سه نفر بین خود اتحادی برقرار کرده قرار گذاردند خواهر زادهٔ شاه سلطان را که طفلی نه ساله بیش نبود بنام شاه اسمعیل سوم پادشاه کرده علیمردانخان نایب السلطنه ابوالفتح خان حاکم اصفهان و کریمخان رئیس کل سپاهیان مملکت بشود (۱۱۶٤) .

ابتدای کار کریمخان

کریمخان پسر ایناق از قبیلهٔ زند بود که در قلعهٔ پری در ملایر اقامت داشتند . این ایل را چون در ابتدا اهمیت فوق العاده ای نداشته عدهٔ آن نیز چندان زیاد نبود معمولا جزءِ ایل لک ازلر های مغرب ایران میدانند .

کریمخان در زمان نادرشاه قبول خدمت ویرا کرده دراغلب از فتوحات نادری شرکت جسته است . ولی در آن اوان جز شجاعت وجسارت ومهارت در تیراندازی شهرت دیگری در جزو سپاهیان نادر نداشته است .

نادرشاه ایل زند را از مغرب ایران بخراسان کوچاند ولی کریمخان در دوران سلطنت عادلشاه افشار با کلیهٔ عشایر و خاندان آن قبیله بملایر مراجعت کرد و همانطوریکه گفتیم بدرخواست علیمردانخان و ابوالفتح خان حکومتی در اصفهان با دادن ریاست سپاهیان بکریمخان تشکیل شد . این سه نفراز نظر روحیات واخلاق اختلاف شدیدی با یکدیگر داشتند .

علیمردانخان با مردم بظلم و ستم رفتار میکرد و ابوالفتح خان میل داشت که آن دو نفر دیگر را از بین برداشته خود با استبداد و استقلال تمام بر مردم حکومت کند . در صورتیکه کریمخان عادل . منصف و ملت دوست بوده جز رفاهیت حال رعیت مقصود دیگری نداشت .

مردم اصفهان بخصوص ارامنهٔ جلفا که کریمخان بیشتر در بین آنان بسر میبرد حکومت سردار زند را بر دو نفر دیگر ترجیح میدادند . علیمردانخان که بر این محبوبیت کریمخان بین اهالی اطلاع حاصل کرد ویرا مأمور دفع یاغیان همدان و کردستان نمود .

کریمخان هم بخوبی از انجام این مهم بر آمده پس از قلیل مدتی برمحمد-علیخان تکلو و حسینعلیخان اردلان حکام همدان وکردستان تسلط یافته حکومت آن نواحی را بصادقخان برادر خود سپرد (۱۱۶۵) .

علیمردانخان در همان اوان ابوالفتح خان را که مانع پیشرفت کار و استقلال خود میدانست بقتل رسانده باتفاق شاه اسمعیل و جمعی کثیر از لشکریان بختیاری و زند بفتح شیراز رفت و آنجا را متصرف شد ولی بالاخره بر اثر نقصان آذوقه و حملات شدید ایلات وشورشیان حوالی شیراز مستأصل شده برای تهیهٔ سپاهیان و آذوقه در شیراز مستقر گردید .

کریمخان در همان اوان بر ضعف علیمردانخان اطلاع حاصل کرده با جمیع کسان خود جهت دفع وی بجانب فارس حرکت کرد و حریف خود را در چهارمحال اصفهان شکست عظیمی داد . پس از شکست علیمردانخان شاه اسمعیل ثالث را کریمخان باخود

همراه کرده از آن پس بوکیل الدوله اشتهار یافت (۱۱۵۶) .

جنگهای کریمخان

کریمخان پس از فراغت از کار علیمردانخان و غلبهٔ بر وی

-۸۱-

همراه کرده از آن پس بوکیل الدوله اشتهار یافت (۱۱۵۶) .

جنگهای کریمخان

کریمخان پس از فراغت از کار علیمردانخان و غلبهٔ بر وی

-۸۱-

همراه کرده از آن پس بوکیل الدوله اشتهار یافت (۱۱۵۶) .

جنگهای کریمخان

کریمخان پس از فراغت از کار علیمردانخان و غلبهٔ بر وی

-۸۱-

همراه کرده از آن پس بوکیل الدوله اشتهار یافت (۱۱۵۶) .

کریمخان پس از فراغت از کار علیمردانخان و غلبهٔ بر وی

از سپاهیان بطرف اصفهان آمد .

کریمخان شیخ علیخان زند سردار معروف و شجاع خود را قبلا بجلوی وی فرستاد . ولی در جنگی که بین دو لشکر اتفاق افتاد شیخ علیخان شکست خورده سپاهیان کریمخان در ناحیهٔ گلمناباد از پای در آمدند (۱۱۶۹) .

محمد حسنخان پس از این فتح براصفهان استیلا یافته بتجهیز سپاهیان جهت تصرف شیراز پرداخت . سردار قاجار پس از انجام این امر هشت هزار سپاهی در اصفهان جهت محارست آن شهر گذارده خود با ۳۰۰۰۰ نفر در سال ۱۱۷۰ به جانب شیراز شتافت . ولی چون اهالی آن شهر مقاومت شدیدی مینمودند ناچار به محاصره گردید .

این محاصره چندین ماه طول کشید و کسان کریمخان دسته دسته از شهر بیرون آمده لشکریان محمد حسنخان را بسختی در معرض حملات خود قرار میدادند . کریمخان که قبلا تهیهٔ آذوقهٔ کافی دیده بود ازطول محاصره نمیترسید ولی محمدحسن خان برعکس بر اثر نقصان آذوقه در سختی وزحمت فوق العاده ای افتاده بعد ازدادن تلفات زیاد بالاخره با ۱۲۰۰۰ باقیماندگان سپاه خود عازم استراباد گردید (۱۱۷۱)

کریمخان شیخ علیخان زنگنه را مأمور تعقیب و دفع وی نمود . این سردار شجاع نیز از اختلافات بین دوطایفهٔ یخاری باش و اشاقه باش قاجار استفاده کرده با وجود ابراز شجاعت محمد حسنخان وی را شکست سختی داد (۱۱۷۲) .

علت بزرگ این شکست بواسطهٔ همراهی و مساعدت محمد حسنخان رئیس ایل یخاری باش بوده که با کسان خود به لشکریان شیخ علیخان پیوسته است . درهمان اوان شاه اسمعیل ثالث که چندی قبل به پیش محمد حسنخان فرار کرده بود دو باره درطهران نزد کریمخان آمد و کریمخان مطابق معمول در حق وی به اعزاز تمام رفتار کرد .

محمد حسنخان دراین محاربه بقتل رسید . پسران و خانوادهٔ وی به صحرای ترکمن گریختند ولی پس از چهار سال اقامت در آن نواحی بحضور کریمخان آمده

درخواست عفو و بخشش نمودند و خان زند در بارهٔ ایشان ملاطفت و مهربانی کاملی ابراز نمود .

کریمخان پس از این فتح علاوه بر فارس . اصفهان و ولایات غربی ایران بر استراباد و مازندران و گیلان نیز دست یافته در سال ۱۱۷۳ کرمان را نیز متصرف شد .

فتح آذربایجان وسرکوبی اعراب بنی کعب

کریمخان درسال ۱۱۷٤ باجمعی از سپاهیان بآذربایجان رفته بر تبریز که در آن تاریخ در تحت تصرف فتحعلیخان افشار از امراء نادرشاه بود دست یافت . فتحعلیخان که جزو سرداران محمد حسنخان قاجار بود پس از شکست وی ازخان زند بر آذربایجان که در آن اوان شورش و اغتشاش بتحریك حکام محلی در آنجا برقرار بود تسلط یافت . کریمخان پس از فتح تبریز چون میدانست که فتحعلیخان کسی نیست که بدون مقاومت شدید دست ازآذربایجان بردارد امر بتجهیز قوادر کلیهٔ نقاط مملکت داد و در اواسط سال ۱۱۷٤ درمحل سیاه چمن نزدیك تبریز اردو زد .

فتحعلیخان نیز باکسان خود درهمان ناحیه جهت جلوگیری از کریمخان صف آرائی نمود .

در جنگی که بین فریقین درگرفت ابتدا پیشرفت بافتحعلیخان بود اما بالاخره بر اثر پایداری و ثبات قدم زندیه بخصوص شجاعت وکاردانی شیخعلیخان زند کار بر سردار افشار تنگ شده باجمعی از کسان خود بقلعهٔ ارومیه که محلی مستحکم بود رفت . محاصرهٔ این قلعه بتوسط کریمخان چندین ماه بطول انجامید ولی بالاخره اهالی دست ازپا فشاری برداشته شهررا تسلیم کردند و خود فتحعلیخان بخدمت خان زند آمده امان خواست (۱۱۷۵) .

کریمخان هم‌سردار افشار را بخشیده درحق وی الفت و مهربانی تامی‌روا داشت . میگویند درضمن‌محاصرهٔ ارومیه فتحعلیخان جمعی‌را مخفیانه بقتل‌کریمخان تحریك نموده بود . کریمخان بزودی براین قضیه اطلاع حاصل کرده متهمین را بقتل رسانده

بر اثر سوء ظنی که به شیخ علیخان سردار نامی خود داشت وی را نیز نابینا نمود.

خان زند پس از فتح مزبور بر جمیع ایالات مرکزی. جنوبی. غربی و شمالی ایران جز خراسان دست یافت. ولی در همان اوان دوستانه از دربار عثمانی از وی درخواست شد که بدفع شیخ سلیمان بنی کعب از اعراب ساکن حوالی شط العرب که در دهانهٔ آن شط به بنای استحکامات واذیت به کشتی های عثمانی پرداخته است اقدام نماید. کریمخان نیز برای حفظ روابط دوستانه با دولت عثمانی زکی خان برادر امی خودرا مأمور انجام این مهم نمود. شیخ سلیمان که خودرا سخت درزحمت دید بالاخره حاضر بتسلیم شد (۱۱۸۷).

کریمخان درسال بعد از این واقعه بشورش اهالی بهبهان نیز خاتمه داد.

سلطنت خان زند پس از دفع مدعیان سلطنت یعنی از سال ۱۱۷۹ شروع شده تا ۱۱۹۳ مدت چهارده سال طول کشیده است.

کریمخان درتمام این مدت در شیراز که بپایتختی انتخاب کرده بود اقامت داشته استحکامات عدیده وبرج و بارو های محکمی دراطراف آن شهر بنا نموده است وچون شاه اسمعیل ثالث را لایق سلطنت نمیدانست وی را از آن مقام خلع کرده در آباده منزلی با مقرری ماهیانه بدو داد و خود با همان لقب وکیل حکومت مینمود.

دفع حسینقلی خان قاجار و فتح بصره

چنانکه در سابق بدان اشارت رفت پس از شکست و قتل محمد حسن خان قاجار پسران وی آقا محمد خان و حسینقلیخان باتفاق بعضی از امراء بدشت ترکمن فرار اختیار کردند. ولی پس از چهار سال اقامت در آن ناحیه بخدمت کریمخان زند آمده درخواست عفو و بخشش نمودند. کریمخان نیز درحق آنان باحترام تمام رفتار کرده حتی بدرخواست حسینقلی خان حکومت دامغان را نیز بدو داد.

حسینقلی خان قاجار بمحض استقرار دردامغان بنای شورش واغتشاش را گذارده بخود لقب جهانسوزشاه داد وپس ازچندی بمازندران حمله برده ساری را نیز متصرف و باعث قتل محمد خان حاکم آن ایالت شد.

کریمخان زکی خان زند برادر امی خودرا مأمور دفع وی کرد . اما بمحض باز گشت زکی خان حسینقلیخان دو باره شروع بتمرد نمود . این بار پادشاه علی‌محمد خان زند را بسرکوبی وی فرستاد . حسینقلی خان بمحض ورود سپاهیان علی محمد خان منهزم شده بالاخره در موقع فرار بدست همراهیان خویش مقتول گردید .

از وقایعی که در دوران استقلال سلطنت کریمخان اتفاق افتاده فتح جزیرهٔ خارك (۱۱۸۰ ـ ۱۱۸۱) و سر کوبی اعراب عمان جهت تصرف نقاط ساحلی خلیج فارس است . ولی ازهمه مهمتر تصرف بصره است که دولت عثمانی ازنظر موقعیت جغرافیائی و اهمیت تجارتی همواره در حراست آن میکوشیدند .

چون عمر پاشا والی بغداد بزوّار ایرانی عازم اماکن مقدسه اذیت و آزار میرساند . کریمخان از مصطفی ثالث پادشاه عثمانی درخواست نمود که در مقابل این بد رفتاری نسبت بایرانیان باید سر وی را بشیراز بفرستد .

امابواسطهٔ آنکه سلطان عثمانی‌ازاین‌امر‌امتناع‌ورزید کریمخان‌برادرخودصادق‌خان راباجمعی‌ازسپاهیان‌مأمورفتح بصره‌نمودوچون موقعیت‌این‌شهرخوب بوده استحکامات متعدده‌ای‌داشت‌فتح آنجابطول انجامید ، ولی‌بالاخره صادقخان آن ناحیه را باپافشاری ومقاومت شدید ایرانیان درمقابل اجانب بچنگ‌آورده علیمحمد خان زند را بحکومت آنجا برقرار کرد (۱۱۸۸ ـ ۱۱۹۰) .

اهالی بصره چندی پس‌ازعزیمت صادقخان بشیرازبنای شورش وغوغا راگذارده بیشتری ازامراء وسران سپاه ایران حتی‌خود علیمحمد خانرا نیز بقتل‌رسانیدند . کریمخان بمحض اطلاع بر این پیش‌آمد صادقخان را درسال ۱۱۹۲ جهت سرکوبی اعراب دوباره ببصره فرستاد . این‌سردار شجاع‌آن شهررا بفوریت قبضه کرده متمردین را دفع نمود و تا موقع فوت کریمخان درهمانجا باقی بود .

کریمخان در ۱۱۹۳ بسن هفتاد سالگی درشیراز فوت کرد .

این‌پادشاه بسیار شجاع . دلیر و بیباك بود . با این‌حال بسخت کشي وقساوت

قلب و اذیت وآزار نسبت بزیردستان خود عادت نداشته همواره بامردم برفق ومدارا رفتار میکرد . در سواری وتیر اندازی بی بدیل بوده در استعمال انواع و اقسام آلات حرب مهارت و زبر دستی فوق العاده ای داشت .

• در دوران زمامداری کریمخان مردم برفاهیت و آسایش بسر میبردند و خود او هم که میل داشت رعایا روزگار خود را همیشه بخوبی و شادمانی بگذرانند ایامی را که از جنگ و نبرد فراغت داشت از لذات و حظائظ دنیوی استفاده و نصیب میبرد .

این پادشاه پس از استقرار در شیراز علاقهٔ شدیدی در خصوص ایجاد ابنیه و تعمیر آن شهر از خود بروز داده است بنای سعدیه و حافظیه و بازار وکیل یادگار دورهٔ زمامداری این مرد بزرگ است .

سلطنت بازماندگان کریمخان

ایران پس از مرگ این پادشاه رشید دچار اختلالات و اغتشاشات سختی شده بین منسوبین وی از یك طرف و از طرف دیگر بین امراء و سران سپاه اختلاف و نزاع پیدا شد و چون خود خان زند در موقع مرگ کسی را بعنوان جانشینی خویش انتخاب نکرده بود کار شورش و غوغا بالا گرفت .

زکیخان که مردی سخت کش و قسی القلب و شجاع بود باتفاق علیمراد خان خواهر زادهٔ کریمخان بنای ضدیت را با صادقخان گذارده بعنوان سلطنت ابوالفتح خان پسر خان زند زمام امور را بکف گرفت . زکیخان از طرف مادر برادر کریم خان و از جانب پدر پسر عم او بود . باین معنی که مادر کریمخان پس از فوت ایناق شوهر خود بعقد ازدواج عموی کریمخان بنام بداق در آمد و زکی خان نتیجهٔ این وصلت است . در هر صورت زکیخان پس از آنکه زمام امور را باسم فتح علیخان در دست گرفت جمیع امراء و بزرگانی را که با حکومت وی مخالفت میکردند از پای در آورده باعث هزیمت صادق خان بکرمان شد .

دولت زکیخان نیز دوامی نداشت . باین معنی که بر اثر ظلم و جور زیاد و

بد رفتاری باسران سپاه بالاخره بقتل رسید وصادقخان که منتظر فرصت بود ازکرمان بشیراز آمده خود را پادشاه خواند (۱۱۹۵) .

اما بلا فاصله بتوسط علیمراد خان سابق الذکر که خواهر زادهٔ کریمخان بود مقتول شد و باین ترتیب زمام امور مملکداری بدست علیمراد خان افتاد .

علیمراد خان دشمن پر زوری داشت که همان طوایف قاجار باشند . آقامحمد خان قاجار که درشیراز درخدمت وکیل میزیست بتوسط خواهر خود که بعقد ازدواج کریمخان در آمده بود در موقع مرگ پادشاه از آن شهر فرار کرده جهت جمع آوری قوا به مازندران رفت . علیمراد خان زند جمعی از سپاهیان را برای سر کوبی وی روانه کرده خود نیز بخیال داشت عازم آن نواحی بشود . سپاهیان وی بر بعضی از نقاط مازندران دست یافتند و چون درهمان اوان خبر طغیان و شورش پسرصادق خان را که جعفر نام داشت شنید بخیال سر کوبی او افتاد و از رفتن بمازندران چشم پوشید . اما در ضمن راه غفلةً فوت کرد (۱۱۹۹) .

جعفرخان مدت چهار سال (۱۱۹۹ - ۱۲۰۳) حکمرانی میکرد و پس از آنکه ویرا مسموم کردند لطفعلیخان فرزند لایق و شجاع او بمقام پادشاهی رسید . لطفعلی خان یکی از پر زور ترین و قویترین دشمنان قاجاریه بود و اگر اختلافات داخلی مملکت و امراء در کار نبود حتماً به تشکیل دولتی قوی اقدام مینمود .

اما متأسفانه بر اثر دشمنی و عداوت بزرگان مملکت و خیانت حاجی‌ابراهیم خان کلانتر شیراز باین مقصود نائل نیامد . باین معنی که در همان موقعیکه لطفعلی خان جهت از بین بردن آقا محمد خان بجانب مازندران میرفت (۱۲۰۵) حاجی ابراهیم خان بنای دوستی و رابطه را با خان قجر گذارده حاضر به تسلیم شیراز شد .

لطفعلی خان که بر این قضایا اطلاع یافت بجانب شیراز در حرکت آمد ولی چون نتوانست بر آن شهر دست یابد با آقا محمد خان که خود بکمك حاج ابراهیم خان آمده بود نبرد سختی کرد که با وجود ابراز شجاعت و رشادت شایانی نتوانست

کاری از پیش ببرد و بناچار بکرمان هزیمت جسته بجمع سپاهیان پرداخت ، ولی آقامحمد خان پس از رسیدگی بکار های دیگر مملکتی درسال ۱۲۰۸ بجانب کرمان رفت و بر لطفعلیخان زند غلبه کرده کشتار عظیمی در کرمان راه انداخت .

میگویند بالغ از ۲۰۰۰۰ تن را کورکرد و در سال ۱۲۰۹ برخود لطفعلی خان که در قلعهٔ بم مخفی بود بر اثر خیانت والی آن ناحیه دست یافته ویرا نیز ازحلیهٔ بصر عاری نمود .

آقا محمد خان چندی بعد بمحض رسیدن بطهران این جوان رشید وشجاع را که آخرین شعلهٔ فروزان خاندان بزرگ زند بود بقتل رسانید و با قتل وی بدولت زندیه خاتمه داد (۱۲۰۹) .

فصل ششم

قاجاریه

ابتدای کار قاجاریه

ایل قاجار از طایفهٔ ترکمانان هستند . این قوم بر اثرحوادث تاریخی ومطابق سیاست سلاطین ایران همواره از جائی بجائی دیگر کوچ داده شده اند . چنانکه در دوران پادشاهان‌صفوی از حوالی رود خانهٔ ارس باطراف رود خانهٔ گرگان آمدند و پس از چندی اقامت در این سر زمین بین بزرگان و متنفذین آن قوم اختلافاتی بر پا شد . بر اثر همین اختلافات بدو دستهٔ اشاقه باش و یوخاری باش تقسیم گردیدند . آنهائی که در بالای رودخانهٔ گرگان اقامت داشتند معروف به اشاقه باش و آنهائیکه در پائین آن رودخانه سکونت گزیدند به یوخاری باش معروف شدند .

سلاطین ایران همواره از اختلافات و نزاع بین این دو طایفه استفاده کرده از خطر استقلال و هجوم آنان بنقاط دیگر این سر زمین ممانعت میکردند .

ریاست شعبهٔ اشاقه باش در زمان نادر همانطوریکه سابقاً اشارت شده است با فتحعلی خان و در دوران پادشاهی کریمخان زند با محمد حسنخان پسر او بوده‌است کریمخان بتوسط سردار خود شیخعلی خان زند بر محمد حسن خان غلبه کرده اولاد ویرا پس از فرار بدشت ترکمن و چهار سال اقامت در آن حوالی بدربار خود آورده در حق ایشان بالفت و مهربانی تمامی رفتار نمود .

در همان روز وفات کریم خان آقا محمد خان بتوسط خواهرش که در ازدواج

خان زند بود از شیراز فرار کرده جهت تهیهٔ همراهان و اطرافیان بجانب شمال ایران رفت . آقامحمد خان درابتدا به تشیید مبانی دوستی ووداد بین دو تیرهٔ قاجار پرداخته ولایات شمالی ایران را متصرف شد . سپس همانطوریکه در فصل سابق شرحش گذشت بر لطفعلی خان یکی از رشید ترین افراد خاندان زندیه در کرمان دست یافت و باین ترتیب ولایات جنوبی ایران نیز جزءِ قلمرو حکومتی وی در آمد .

امیر قاجار پس از فتح ایالات جنوبی بطهران آمده آنجا را بپایتختی اختیار نمود وشغل صدارت را به حاج ابراهیم خان کلانتر شیراز که با مخدوم خویش لطفعلی خان بخیانت پرداخته موجبات فتح آقا محمد خان را فراهم آورده بود داد و وی را بلقب اعتماد الدوله مفتخر ساخت (۱۲۰۹) .

درهمان اوان آقامحمدخان حکومت ولایات جنوبی را به باباخان فرزند حسین قلیخان ملقب بجهانسوز شاه برادر زادهٔ خویش داد .

محاربات قفقاز و فتح خراسان

آقا محمد خان پس از دفع مدعیان سلطنت و گرفتن ایالات جنوبی ایران چون در داخلهٔ مملکت دیگر حریف پر زوری که خیال مخالفت با وی را داشته باشد نداشت با ۶۰۰۰۰ سپاهی عازم فتح قفقازیه گردید . (۱۱۰۹)

در حوالی رود خانهٔ ارس ابتدا دست وپنجه ای با ابراهیم خان جوانشیروالی آن حوالی نرم کرده ویرا وادار بتسلیم شهر های شوش و گنجه نمود و چون هراکلیوس پادشاه گرجستان سخت مقاومت میکرد در اوایل سال ۱۲۱۰ آقا محمد خان تفلیس را درتحت محاصرهٔ شدیدی درآورده بعد از فتح آن شهرهراکلیوس را ناچار بهزیمت نمود .

آقا محمد خان که بر تفلیس دست یافت با اهالی بسختی رفتار کرده امر بقتل عام و خراب کردن کلیساهای عیسویان داد و چون سرمای سختی پیش آمده بود بطهران مراجعت کرده در ربیع الاولی سال ۱۲۱۰ مراسم تاجگذاری خویش را بعمل آورد .

در سال ۱۲۱۰ جمیع نقاط ایران جز خراسان که هنوز در دست شاهرخ میرزای افشار وپسرش نادرمیرزا بود در تحت تصرف آقا محمد شاه در آمد و پادشاه قاجار کمر فتح آن ایالت را بست. بهمین واسطه جمعی از سپاهیان خویش را قبلا بمحاصرهٔ مشهد فرستاده خود نیز از عقب عازم آن دیار شد.

در ضمن عبور وی از شهر های خراسان حکام محلی از سر اطاعت در آمده بهیچ وجه موجبات زحمت و تعویق حرکت ویرا بمشهد فراهم نیاوردند.

نادر میرزا چون خود را قادر بمقاومت نمیدید مشهد را ترک گفته بافغانستان فرار اختیار کرد و شاهرخ میرزای کور جمعی از اعیان و اشراف شهر را پیش آقا محمدخان فرستاده تسلیم شد. باین ترتیب پادشاه قاجار بدون تحمل هیچگونه زحمتی بر مشهد تسلط یافته کلیهٔ ذخائر و نفائس سلطنتی نادرشاه را در آنجا بچنگ آورد. میگویند آقا محمد خان شاهرخ‌میرزا را برای تصرف جواهرات اذیت و آزار سختی نموده پس از آنکه محل آنها را نشان داد ویرا بطهران فرستاد. ولی بر اثر ضعف مزاج در ضمن راه بسن ۶۳ سالگی مرد.

کاترین دوم ملکهٔ روسیه از غیبت آقا محمد خان استفاده کرده دو دسته از لشکریان خودرا یکی بسرداری ژنرال گودوویچ[1] ودیگری بریاست ژنرال زوبوف[2] مأمور گرفتن بلاد از دست رفتهٔ قفقازیه نمود.

چون این خبر به پادشاه ایران رسید با آنکه خیال فتح بخارا را داشت از این قصد صرفنظر کرده پس از سپردن حکومت خراسان بمحمد ولی خان قاجار بفوریت بجانب آذربایجان شتافت ولی خوشبختانه کاترین فوت کرده جانشین وی الکساندراول بواسطهٔ گرفتاریهائی که دراروپا داشت جنگ با ایران را صلاح ندانسته لشکریان روس مقیم درقفقاز را احضار نمود و آقا محمد خان ازاین حیث راحت شد ولی درموقعیکه وسائل محاصرهٔ قلعهٔ شوش‌را فراهم میآورد بتوسط سه نفر ازکماشتگان خود بقتل رسید (۱۲۱۱).

---

۱ - Godowisch ۲ - Zobof

فتحعلی شاه

فتحعلی‌شاه پسر حسینقلی خان جهانسوز است که در موقع رسیدن بمقام‌سلطنت خودرا دچار معضلات ومشکلات عدیده‌ای در موضوع ادارهٔ مملکت دید . چه اغلبی از امراء و بزرگان و سران سپاه شروع به شورش و طغیـان کرده دم از استقلال میزدند .

ازطرف دیگر زمانشاه درانی پادشاه کابل نادر میرزا پسر شاهرخ را با دادن جمعی از سپاهیان خویش وادار بفتح خراسان و ایجاد استقلال آن سر زمین نموده بود . فتحعلی شاه ابتدا بدفع شورشیان داخلی پرداخته با شکست سختی که پس از زد و خورد های فراوان در نزدیکی قزوین به صادق خان شقاقی داد خود را حاضر و مهیا جهت لشکر کشی بخراسان و سرکوبی نادر میرزا دید .

سرداران سپاهی که باتفاق خود پادشاه بخراسان حرکت کردند محمد ولی‌خان قاجار و صادق خان مزبور بودند .

خود فتحعلی شاه نیز عهده دار فرماندهی دستهٔ از لشکریان شده باتفاق محمد ولی خان و صادقخان شقاقی از سه جانب مشهد را در معرض حملات شدید خود قرار داد .

نادر میرزا که خودرا قادر بمقاومت نمیدید بالاخره تسلیم شد (۱۲۱٤) و فتحعلی شاه باین ترتیب بشورش خراسان خاتمه داده بطهران مراجعت کرد .

در همان اوان بین زمانشاه درانی و برادرش محمود والی هرات جنگ و نزاعی بر پا شده محمود شکست خورد و بطهران خدمت فتحعلی شاه آمد . پادشاه هم در حق وی بنیکی رفتار کرده جمعی از سپاهیان خویش را با او بطرف خراسان فرستاد تا هرات را دوباره در تحت تصرف خود در آورد .

بعد از مرگ زمان شاه پسرش قیصر میرزا بنای مخالفت با عم خود محمود را را گذاشته در جنگی که بین طرفین اتفاق افتاد محمود دو باره شکست خورد وراه دربار ایران را در پیش گرفت .

فتحعلی شاه باز ویرا دررسیدن بحکومت هرات مساعدت نمود وتاسال ۱۲٤٥

بدان مقام منصوب بود .

کامران میرزا پسر محمود پس از فوت پدر بنای مخالفت با فتحعلی شاه را گذارد وفتحعلی شاه نیز بفوریت عباس‌میرزا ولیعهد را باتفاق پسرانش محمد میرزا وخسرو میرزا مأمور دفع وی نمود .

پسرهای ولیعهد هرات را محاصره کردند ولی چون از طرف کمپانی انگلیسی هندوستان به کامران میرزا کمك میرسید محاصره بطول انجامید . بهمین مناسبت محمد میرزا از پدر درخواست کمك و مساعدت نمود اما درهمان اوان عباس‌میرزا فوت کرده محمد میرزا ناچار دست از محاصرهٔ هرات کشید وآن ناحیه را در تصرف کامران میرزا باقی گذارد (۱۲٤۹) .

روابط ایران با دولتین فرانسه و انگلیس

ناپلئون کبیر امپراطورفرانسه همواره در صدد فتح هندوستان بود تا بدان وسیله ازنفوذ انگلیسها جلوگیری نماید . امابرای رسیدن باین مقصود ناچارباتحاد بادولتی نزدیك به آن سرزمین بود . البته موقعیت جغرافیائی ایران که بر سر راه هندوستان واقع است اتحاد فرانسه را با این دولت ایجاب مینمود . از طرف دیگر فتحعلی‌شاه که از ابتدای سال ۱۲۱۸ دچار زد و خورد با روسها بوده قوای خودرا از نظرنظم وترتیب قادر بمقاومت با سپاهیان روسیه نمیدانست بخیال آن افتاد که با یکی ازدول اروپائی اتحاد نماید .

دولت فرانسه از مقصود شاه ایران استفاده کرده باب مکاتبات و مرابطات را با این مملکت مفتوح ساخت .

چندین بار بین دولتین ایران وفرانسه سفرائی رد و بدل شد که بالاخره ابتدا منجر بآمدن منشی مخصوص ناپلئون ژوبر[۱] وسپس فرستادن هیئت اعزامی گاردان[۲] گردید . ژنرال گاردان باتفاق جمعی از افسران من جمله ترزل[۳] وفابویه[٤] بایران آمده پس ازمذاکرات لازمه دولت فرانسه درمقابل کمك ایران درلشکرکشی بهندوستان

---

۱ - Jauber ۲ - Gardane ۳ - Trézel ٤ - Fabvier

متعهد شد قوای نظامی ایران را باسلوب جدید تربیت کرده روسها را نیز از گرفتن بلاد قفقازیه منصرف نماید .

اما دولت ایران از این اتحاد نتیجه ای نبرد . چه با آنکه همراهیان کاردان بتنظیم سپاه ایرانیان پرداختند باز خود ناپلئون بموجب معاهدهٔ تیلسیت [1] با تزار روسیه متحد شده در خصوص ایران اقدامی نکرد . فتحعلی شاه هم پس از اطلاع بر این قضیه با فرانسویان به بی اعتنائی رفتار کرده ایشان هم در سال ۱۲۲٤ باروپا مراجعت کردند .

پس ازرفتن فرانسویان ازخاك ایران دولت انگلیس که قبلاهم بتوسط کارکنان خود درهندوستان بنای رابطهٔ بافتحعلی شاه را گذارده بود از موقعیت استفاده کرده بتجدید روابط دوستانه و فرستادن سفرا اقدام نمود . از بین سفرائی که از دربار انگلیس یا از جانب نایب السلطنهٔ هندوستان بایران آمده اند ازهمه معروفتر سرجان ملکم است که سه بار بخدمت فتحعلی شاه رسیده مقدمات عهد نامه ای را مشعر بر جلوگیری دولت ایران از هجوم افاغنه بهندوستان و لشکرکشی دول اروپائی از راه این مملکت بآن سر زمین ودادن مبلغ ۱۲۰۰۰۰ لیرهٔ انگلیسی ازجانب دولت انگلیس بایران جهت جنگ های قفقازیه فراهم کرده است .

دیگر هارفورداست [2] که با تحف و هدایای زیادی از جانب ژرژ سوم پادشاه انگلیس بدربار ایران آمده سپس باتفاق حاج ابراهیم خان معتمد الدوله برای امضای قرارداد مزبور بلندن مراجعت کرده است .

روابط فرانسه با ایران با آمدن انگلیسها بدین خاك قطع شده انگلیسها جای آنانرا گرفتند و از آن تاریخ ببعد دولت ایران همواره با دولت انگلیس دارای روابط سیاسی و تجاری بوده است .

جنگهای ایران و روس الکساندر اول تسار روسیه که بوضعیت خراب و هرج ومرج داخلی ایران آگاهی داشت موقع را برای تهاجم بقفقازیه و

---

۱ - Tilsit ۲ - Har Ford

تجاوز بسرحدات مناسب دید . از طرف دیگر بروز انقلابات داخلی گرجستان و اختلافات بین حکمرانان آن نواحی دولت روسیه را بعملی کردن مقصود خودکه همان فتح گرجستان و رسیدن بمجرای ارس باشد وادار نمود .

دولت ایران که نمیخواست روسیه بگرجستان دست یابد بتحریك اهالی مسلمان آن سر زمین و اغوای علماء در طهران بخیال جلوگیری از پیشرفت روسیه افتاد . بهانهٔ جنگ فرار الکساندر پسر هراکلیوس والی گرجستان بدربار ایران بود . باین معنی که حکومت گرجستان پس از هراکلیوس بدستیاری الکساندر تسار روسیه به گرگین پسر وی رسید و فرزند دیگراو که همان الکساندر باشد بایران آمده فتحعلی شاه را وادار بجنگ با دولت روسیه نمود .

در همان اوان دولت روسیه که تمایل گرجیها حتی گرگین را به تبعیت ایران میدانست سیسیانوف یکی از سرداران خود را با جمعی از سپاهیان مأمور حملهٔ به قفقازیه نمود .

این سردار تفلیس را محاصره و گرگین را وادار به تسلیم آن شهر نمود . ولی چون گرگین پس از چند ماهی مرد سیسیانوف جمیع فرزندان و خویشان وی را اسیر کرده بدربار روسیه فرستاد . فقط بریکی از پسران وی بنام طهمورث خان دست نیافته او هم خود را بدربار ایران رسانید .

سیسیانوف در سال ۱۲۱۸ گنجه را محاصره و زیاد اوغلی حاکم آنجا را را شکست سختی داد و پس از فتح آن ناحیه بسهولت بر ایروان و قراباغ نیز دست یافت .

فتحعلی شاه پس از شنیدن خبر فتح گنجه واذیت و آزار اهالی بتوسط روسها خودرا جهت جنگ با آن دولت مهیا ساخته با ۶۰۰۰۰ سپاهی عازم چمن سلطانیه که محل تجمع لشکریان وی بود شد . عباس میرزا فرزند چهارم پادشاه ریاست این سپاه را داشت و بامر پدر در صفر ۱۲۱۹ بایروان رفته پس از جنگ خونینی آن ناحیه را متصرف شد وبا این پیشرفت نقاط دیگرقفقاز نیز اطاعت اورا قبول نمودند

رویهمرفته از این جنگهاهیچیك از طرفین به نتیجه ای قطعی نرسیده نزدیك شدن زمستان نیز از ادامهٔ عملیات آنان جلوگیری کرد .

در سال ۱۲۲۰ بر اثر حملاتی که خلیل خان جوانشیر یکی از حکام محلی به سپاهیان ایران مقیم ایروان نمود آتش جنگ را دامن زد . این بار عباس میرزا در نزدیکی شوش شکست سختی بلشکریان روسیه وارد آورد .

عباس میرزا بر اثر فتح شوش غنائم فراوانی بدست آورده بگنجه جهت محاصرهٔ سیسیانوف شتافت و آنجا را نیز متصرف شد . در همان اوان جمعی از سپاهیان روس از راه دریا وارد گیلان شده موجبات زحمت میرزا موسی حاکم آن ناحیه را فراهم آوردند .

اما ایرانیان ایشانرا بحیله بداخل جنگلها کشانده مقتول ساختند . فقط عدهٔ قلیلی از روسها خود را بکشتی ها رسانده بباکو رفتند .

در موقعیکه عباس میرزا در ایروان بود حاکم گنجه خلیل خان جوانشیر سابق الذکر روسها را بفتح آن ناحیه ترغیب مینمود . عباس میرزا که بر این قضیه اطلاع یافت عازم گنجه شد ولی درضمن راه باکو را که روسها بسرداری سیسیانوف متصرف شده بودند بچنگ آورده کار را بر سردار روس تنگ گرفت .

سیسیانوف چون این بدید بخیال صلح افتاد وحسینقلی خان حاکم باکو ویرا برای عقد مصالحه بخارج شهر دعوت نموده در آنجا بتوسط یکی از کسان خویش بقتل وی مبادرت کرد .

سپاهیان روس که بی سردار ماندند بآسانی از ایرانیان شکست خورده پس از دادن تلفات بسیار هزیمت جستند (۱۲۲۰) . در اوایل سال ۱۲۲۱ روسها بر اثر خیانت حکام محلی قفقازیه دوباره بر نقاط از دست رفته تسلط یافته شروع بتجاوز بسرحدات ایران نمودند (۱۲۲۱) .

هیئت اعزامی فرانسوی درهمان تاریخ در ایران بترتیب وتنظیم سپاهیان پرداخته پس از اتمام تجهیزات آنان بامر فتحعلی شاه روانهٔ اردوی عباس میرزا شدند . ولی

عباس میرزا باوجود ابراز شجاعت زیاد و حاضر شدن بجبهه های مختلفهٔ جنگ و فتوحات نمایان نتوانست کاری از پیش ببرد و بالاخره با ضعیف کردن قوای ایران در سال ۱۲۲۸ معاهدهٔ ننگ آور گلستان را در یازده ماده بامر فتحعلی شاه که از دادن آذوقه و پول جهت سربازان خست ولئامت میورزید با روسها منعقد ساخت.

بموجب این‌عهد نامه شکی. شیروان. گنجه، باکو. دربند. قراباغ وقسمتی از ناحیهٔ طالش جزو متصرفات دولت روسیه شده در مقابل‌آن دولت متعهد شدکه اگر ولیعهد ایران برای رسیدن بتاج و تخت دچار شورش داخلی یا حملات خارجیان باشد از کمك و مساعدت دریغ نکند.

فتحعلی شاه ازاین پیش آمد واز دست دادن قسمت مهمی از متصرفات قفقازیه سخت‌آزرده خاطر بود ولی سفرائی که بین او و دربار روسیه رد وبدل شدند نتوانستند کاری بصرفهٔ ایران تمام کنند تا آنکه در سال ۱۲٤۱ پس از ۱۳ سال متارکه بر اثر حملات ساخلو روس‌مقیم درنقاط متصرفی خود بسرحدات ایران نایرهٔ جدال مشتعل شد.

سردار روسها در این محاربات دورهٔ دوم ژنرال پاسکیویچ بود. در سالهای ۱۲٤۱ و ۱۲٤۲ روسها پیشرفت نمایانی نکرده ایرانیان باوجود آنکه براثر جنگ های متوالی داخلی و محاربات با عثمانی ضعیف شده بودند باز روسها را چندین بار شکست دادند. ولی بالاخره در نزدیکی ارس عباس میرزا ولیعهد با وجود پایداری ومقاومت شدیدی که در مقابل دشمن از خود بروز داد بر اثر سستی فتحعلی شاه در فرستادن آذوقه وخستگی‌سپاهیان شکست خورد و روسها بداخلهٔ آذربایجان‌هجوم کرده تبریز را متصرف و از آنجا عازم طهران شدند.

عباس میرزا چون این بدید درخواست صلح نمود واین بار نیز معاهده ای ننگین تر و شوم تری در ۱٦ ماده بین دولتین منعقد گردید که بموجب آن کلیهٔ متصرفات ایران در قفقازیه از دست رفته سرحد بین روس و ایران رود خانهٔ ارس شد (۱۲٤۳).

محاربات با عثمانی

چون حکام بغداد همواره باذیت و آزار ایرانیانی که باماکن مقدسهٔ بین النهرین جهت زیارت میرفتند قیام می نمودند . فتحعلی شاه قاجار بالاخره بخیال سرکوبی عمال بغداد و جنگ با دولت عثمانی که در آن تاریخ دراروپا نیز مشغول بزد وخورد با روسیه بود افتاد .

قبل از آنکه محاربات قطعی سالهای ۱۲۳۶ ـ ۱۲۳۸ شروع شود دولتین عثمانی و ایران از ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۶ همیشه در جنگ و نزاع با یکدیگر بودند . ریاست سپاهیان ایران در قسمت مغرب مملکت با عباس میرزا ولیعهد و محمد علی میرزا دولتشاه پسر دیگر فتحعلی شاه بود و در تمام این مدت در نواحی مختلفهٔ بین‌النهرین و ارمنستان عثمانیها را شکست میدادند تا آنکه در سال ۱۲۳۶ بر اثر فرار بعضی از قبایل کرد ایران به خاك عثمانی و راه دادن ایشان بتوسط آن دولت درسرزمین‌خود بقصد یکسره کردن موضوع منازعات باعثمانی پادشاه فرزندان خود را مأمور فتح بغداد وکردستان عثمانی نمود .

این محاربات دو سال طول کشیده بالاخره با معاهدهٔ ارزنة الروم (۱۲۳۸) تمام شده است . باین معنی که محمد علی میرزا دولتشاه بغداد را سخت درمحاصره گرفته نزدیك بود آنجا را متصرف شود ولی در ضمن محاصره فوت نمود .

در عوض عباس میرزا تمام کردستان را مسخر کرده حتی ۷۰۰۰۰ تن از از سپاهیان عثمانی را بسرداری رئوف پاشا در محل قرا کلیسا بکلی از میان برد .

دولت عثمانی چون این بدید معاهدهٔ ارزنة الروم را با دولت ایران چنانکه گفته شد منعقد نمود . اما چون در این عهد نامه حدود دولتین همان حدود عهدنامهٔ ۱۱۵۹ در دوران پادشاهی نادر شاه بوده است موضوع سرحدات بدرستی معین نشد .

فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ در شهر اصفهان مرد .

محمد شاه

فتحعلی شاه پس از فوت عباس میرزا (۱۲۴۹) که درنزد وی خیلی‌عزیز بود پسراو محمد میرزا رادر مقابل زحماتیکه

عباس میرزا در ایام حیات کشیده بود بولایتعهدی خود انتخاب نمود . ولی پس ازفوت فتحعلی شاه پسرانش حسنعلی میرزا فرمانفرما والی فارس و ظل السلطان با رسیدن محمد میرزا بمقام سلطنت مخالفت میکردند .

محمد میرزا بالاخره بدستیاری روسها باسم محمد شاه بر تخت سلطنت جلوس کرده قائم مقام را که بسیار لایق و فاضل بود بوزارت بر گزید . ولی چون نفوذ زیادی پیدا کرده بود درسال ۱۲۵۲ شاه امر بقتل وی داده حاج میرزآقاسی را که مردی بیکفایت و نالایق بود بجانشینی قائم مقام برقرار نمود .

ازوقایع مهم دوران سلطنت محمد شاه لشکرکشی بهرات و محاصرهٔ آن ناحیه بتحریك روسها است .

روسها که از کثرت نفوذ انگلیسها از زمان فتحعلی شاه ببعد چنانکه شرحش درسابق گذشت سخت در بیم وهراس افتاده بودند محمد شاه را وادار بمحاصرهٔ هرات کردند . انگلیسها در ابتدا دوست محمد خان افغانی را وادار بمساعدت با کامران میرزا والی هرات نمودند . ولی چون پس از نه ماه محاصره با وجود کمك افاغنه ایرانیها نزدیك بودآن قلعه را فتح نمایند دولت انگلیس بایران اعتراض کرده جزیرهٔ خارك را در معرض حملات خود قرار داد .

فتحعلی شاه چون این بدید دست از محاصرهٔ آن ناحیه برداشته مراجعت کرد (۱۲۵٤) . نفوذ دولت انگلیس پس از این پیش آمد در افغانستان زیاد شده نقاط غربی آن مملکت را نیز از تصرف ایران خارج نمود . دیگر از وقایعی که در زمان محمد شاه اتفاق افتاده بروز فتنهٔ آقا خان محلاتی و سید علیمحمد باب بوده است اولی پس ازچهارده ماه مخالفت با دولت درکرمان بالاخره منکوب شده بهندوستان فرارکرد (۱۲۵٦) و دومی که مدتی درشیراز درتحت حمایت منوچهرخان معتمدالدوله والی اصفهان میزیست در سال ۱۲٦۳ محبوس گردید و در زمان ناصر الدین شاه طرفداران وی ابتدا بعنوان مذهبی و بعد بتحریك خارجیان بعنوان سیاسی مدتی موجبات زحمت ایران را فراهم آوردند .

محمد شاه در سال ۱۲٦٤ فوت کرده است .

ناصرالدین شاه

پس ازفوت محمد شاه درسر تا سر ایران انقلابات واغتشاشاتی برپاشده هر کسی داعیهٔ سلطنت داشت . ولی میرزا تقی خان امیر کبیر که بعد از چندی ملقب به اتابك اعظم شده است با تدبیر و لیاقت خاصی ناصر الدین میرزا را که در تبریز مقیم بوده بیش از شانزده سال نداشت به طهران آورد و مراسم تاجگذاری ویرا فراهم کرد (۱۲٦٤) .

این مرد بزرگ که از رجال تاریخی ایران است درمدت صدارت خود بهآبادی مملکت و باز کردن راه ترقی آن کوشیده مدعیان سلطنت و امراء مخالف را بر سر جای خود نشاند .

ناصر الدین شاه در ابتدای سلطنت دچار فتنهٔ سالار پسر آصف الدوله در خراسان شد ولی با حسن سیاست و تدبیر امیر کبیر که نگران این قبیل شورشها بود بالاخره بتوسط حسام الدوله بعد از سه سال مقاومت شکست خورده بقتل رسید (۱۲٦٦) .

پس از دفع سالار ناصر الدین شاه چون اهالی مملکت را بر اثر فتنهٔ باب دچار زحمت میدید در سال ۱۲٦٦ وی را در تبریز بدار آویخت و با بیرون کردن دونفرازمریدان وی بهاء الله وصبح ازل ازایران تا اندازه ای مملکتآرامش و امنیت یافت .

از وقایع مهم دوران سلطنت ناصر الدین شاه فتح هرات در سال ۱۲۷۲ بتوسط حسام السلطنهٔ سابق الذکر است . این شخص بر محمد یوسف نامی که پس از یار محمدخان بالاستقلال درهرات حکومت داشت دست یافته با وجود مخالفت شدید و دخالت انگلیسها آن ناحیه را متصرف شد . ولی انگلیسها که تصرف هرات را مخالف سیاست خود میدانستند جزیرهٔ خارك را درتحت تصرف خویش درآورده دولت ایران را تهدید کردند .

ناصر الدین شاه چون این تهدیدرا درسال ۱۲۷۳ معاهدهای با دولت انگلیس مشعر

بر آنکه ایران استقلال افغانستان و هرات را برسمیت میشناسد منعقد نمود .

در سال ۱۲۷۱ ناصر الدین شاه بتوسط فرمانفرما بر سرخس دست یافته از طغیـان ترکمن ها جلوگیری کرد و در سال ۱۲۷۶ در نزدیکی مرو سپاهیان ناصر الدین شاه بتوسط ترا کمه شکست سختی خورده وسائل فتح آن ناحیه ونواحی دیگر بتوسط روسها که در آن اوان مشغول فتح ترکستان بودند فراهم آمد .

از وزرای معروف ناصر الدین شاه غیر از امیر کبیر اعتماد الدوله و حاج میرزا حسین خان مشیر الدوله و میرزا علی اصغر امین السلطان و اتابك اعظم میباشند که در راه ترقی مملکت و آشنا کردن مردم به روحیات و تربیت اروپائی زحمات فراوانی کشیده اند .

ناصر الدین شاه در سال ۱۳۱۳ در حضرت عبد العظیم بتوسط میرزا رضا مقتول شد .

مظفر الدین شاه

پس از قتل ناصر الدین شاه مظفر الدین شاه که در آن تاریخ در تبریز بود بطهران آمده بر تخت سلطنت جلوس کـرد .

دوران سلطنت مظفر الدین شاه یکی از بدترین ادوار زمامداری قاجاریه است . چه ادارهٔ امور مملکت در دست مشتی مردم نالایق بوده خود پادشاه هم که اصلا بخیال ترقی شئون مملکتی و دلسوزی بحال مردم نبود سه بار باروپا با مخارج گزاف مسافرت نمود .

همین رفتن باروپا وحیف ومیل اطرافیان و درباریان و وزراء نالایق موجبات ضعف مملکت و تهی‌شدن خزانه را فراهم آورده دولت ایران ناچار شد که ازاجانب و تجار داخلی مبالغی هنگفت بعنوان قرض بگیرد . این قرضها بر اثر تبذیر مظفر - الدین شاه روز بروز فزونی گرفته دول روس و انگلیس را بیشتر از پیش وارد حیات اجتماعی وسیاسی ایران جهت ازبین بردن استقلال این مملکت مینمود .

ازطرف دیگر جاه طلبی صدراعظم ایران امین السلطان که بعد از امین الدوله

یکی از رجال وطن پرست این مملکت بمقام صدارت رسیده بود آتش انقلاب و شورش را در سر تا سر این سر زمین دامن میزد تا آنکه بالاخره مظفر الدین شاه برای جلوگیری از نارضایتی مردم در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ فرمان مشروطیت را صادر نمود و میرزا نصرالله خان مشیر الدوله صدر اعظم که بعد از امین الدوله روی کار آمده بود در ۲۴ ذی‌القعدهٔ همان سال قانون اساسی مصوبهٔ مجلس شورای ملی را بامضای مظفر الدین شاه رسانید و پادشاه در همان ماه مرد .

محمد علیشاه جانشین مظفر الدین شاه (۱۳۲۴ - ۱۳۲۷) با ملت و مجلس شورای ملی و اصلا با دخالت نمایندگان مردم در ادارهٔ امور مملکت مخالفت میورزید . بهمین واسطه بهمراهی لیاخوف سردار سپاهیان روس مقیم در باغ شاه طهران مجلس را بمباران نموده جمعی بیگناه را کشت و باین ترتیب بمشروطهٔ صغیر خاتمه داد .

اما براثر این پیش آمد مردم در اطراف واکناف مملکت سربشورش برداشته سپاهیانی از مجاهدین بختیاری و آذربایجان و فارس و گیلان تشکیل دادند.

یپرم‌خان ارمنی ریاست سپاهیان شمال‌را داشته‌باتفاق علیقلی خان بختیاری از جانب جنوب بطهران حمله برد .

محمد علیشاه ازایشان‌شکست خورده باگرفتن‌مبلغی باروپا تبعید شد (۱۳۲۷)

پس از محمد علی شاه طفل صغیر او احمد میرزا بپادشاهی رسید و بهمین واسطه مجلس شورای ملی ناصر الملک را به نیابت سلطنت انتخاب نمود .

با سلطنت احمد شاه نیز اوضاع خراب ایران رو به بهبودی نرفت و علاوه بر نقصان مالی و قرض های روز افزون در هر گوشه ای از این مملکت اغتشاشات مختلفه بر پا شد ودولت قوائی که بتواند از تمرد ایشان جلوگیری نموده بحفظ جان و مال مردم از دستبرد دزدان و راهزنان بپردازد نداشت .

احمد شاه بجای رسیدگی بامور مملکت ، تنظیم سپاهیان و علاج ذلت و

بد بختی ایران در عصری که جمیع دول جز ترقی مملکت و ملت خود آرزوی دیگری ندارند غافل از هر اندیشه ای در فرنگستان بعیش و عشرت مشغول بود .

خوشبختانه مردانگی وقوت ارادهٔ نابغهٔ قرن بیستم **اعلیحضرت رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران** که با دویست نفر از همراهیان خود در شب سوم اسفند (حوت) ۱۲۹۹ طهران را فتح نمود به بد بختی ایران وخواب غفلت سلسلهٔ قاجار خاتمه داد .

بخش دوم

تاریخ اروپا

فصل اول

سلطنت لوئی چهاردهم

دورهٔ صغیری لوئی و مسئلهٔ فرزند

لوئی سیزدهم تا پنج سال قبل ازمرگ خویش اولادی نداشت و اهالی فرانسه از این حیث در رعب وهراس بودند . چه از طرفی تصور میکردند مباداعدم وارث برای تاج وتخت سلطنت باعث روی کار آمدن خانوادهٔ دیگری غیر از دودمان بوربن شده از جانب دیگر امراء و بزرگان بر اثر حس جاه طلبی مملکت فرانسه را بیشتر از پیش پایمال هوی وهوس خویش بنمایند .

ولی تولد لوئی چهاردهم در سال ۱۶۳۸ باعث اطمینان بر حفظ استقلال مملکت و شوق و شعف عجیبی در بین فرانسویها شده یقین کردند دیگر شاهزادگان و متنفذین مملکت با وجود وارثی برای تاج و تخت نمیتوانند زمام امور را در دست گیرند .

لوئی سیزدهم سه ماه قبل از مرگ خود بوسیلهٔ اعلامیهٔ مخصوصی ادارهٔ امور مملکتی را بعهدهٔ پارلمانی از امراء وبزرگان که‌درتحت ریاست مازارن تشکیل میشد سپرد . اما پس از فوت وی کلیهٔ وزراء و متنفذین مملکت بدون توجه بمازارن شروع بمخالفت و ضدیت با قراری که لوئی سیزدهم در موضوع تشکیل پارلمان‌مزبور داده‌بود گذارده هر یك دم ازاستقلال وامارت میزدند .

از جملهٔ این امرا کنده [۱] و گندی [۲] بودند که نفوذ و اقتدار فوق العاده‌ای بین جمیع طبقات داشتند .

مازارن صدر اعظم به پشتگرمی آن دوتریش [۳] مادر لوئی چهاردهم که در دوران صغیری شاه نیابت سلطنت با وی بود بتشکیل پارلمان اقدام نمود . این مجلس باتفاق آراء یك سلسله مالیاتها و عوارضی را بر مردم پاریس در خصوص غلات تحمیل نمود که موجب شکایت وعدم رضایت اهالی گردید و درسال ۱٦٤۳ بنای شورش وانقلاب را بر ضد مازارن گذاردند .

طبقات روحانیون و اصیلزادگان مملکت چون این بدیدند بتحریك گندی وبوفور [٤] (از نوادگان هانری چهارم) در پاریس بآتش انقلاب اهالی دامن زدند .

درپانزدهم ژوئن ۱٦٤۸ ملت فرانسه آن دتریش را وادار به انحلال پارلمان نموده‌پارلمان‌دیگری مطابق‌اصول پارلمان انگلیس که کلیهٔ اختیارات‌رامستقیماً دردست نمایندگان‌ملت میداد تشکیل دادند .

قدرت اعضاء این مجلس روز بروز فزونی گرفته موجبات ترس و رعب ملکهٔ فرانسه را فراهم میآورد . بهمین واسطه امر بتوقیف عده ای از نمایندگان ملت من جمله یکی ازآنها بنام بروسل [٥] که محبوبیت کاملی در میان اهالی پاریس داشت داد . بر اثر این پیش آمد کلیهٔ ساکنین پاریس درطلب انتقام‌وی‌مسلح شدندو بنای‌شورش و اغتشاش را بر ضد دولت گذارده حتی جمع کثیری از آنها بقصر سلطنتی هجوم آوردند . آن دتریش که این بدید بروسل و محبوسین دیگر را بدست شورشیان سپرده باتفاق مازارن و جمیع شاهزادگان و درباریان به روئل [٦] نزدیك پاریس فرار کرد . این مسئله ابتدای انقلابات داخلی فرانسه ومعروف به مسئلهٔ فرند [۷] است

این انقلابات از سال ۱٦٤۸ تا ۱٦٥۳ دراغلبی از ایالات و ولایات فرانسه دوام داشته کنده با پول دولت اسپانیا که از یك قرن قبل درسیاست و اوضاع‌داخلی

---

۱ - Condé ۲ - Gondi ۳ - Anne d'Autriche ٤ - Beaufort
٥ - Broussel ٦ - Rueil ۷ - Fronde

فرانسه صاحب نفوذ بود جمیع طبقات را وادار بمخالفت و ضدیت با دولت مینمود وضعیت هرج و مرج پاریس بر اثر رفتن ملکه و پادشاه روز بروز شدت میگرفت تا آنکه بالاخره در سال ۱۶۵۲ بر اثر مذاکرات طولانی با نمایندگان ملت و دادن بعضی امتیازات بامراء و متنفذین مملکت شاه وملکه بپاریس مراجعت کردند . اهالی با ورود مازارن که در آن اوان ازترس دشمنان خود به کلنی[1] فرار کرده بود مخالفت ورزیده در حق وی هزلیاتی سروده اند که بمازارینادا[2] معروف شده است . مازارن پس از خاتمهٔ فرند (۱۶۵۳) در کلیهٔ نقاط مملکت بدرخواست آن دتریش بپاریس آمده متصدی شغل صدارت شد .

انقلابات فرند که بر اثر جاه طلبی امراء و نجباء بمیان آمده بود جز فقر و فلاکت عمومی برای جمیع طبقات بخصوص تودهٔ فلاحین و زارعین که اموال ایشان دستخوش چپاول سربازان و غارتگران بیکاره شده است نتیجهٔ دیگری نداشت .

اتحاد فرانسه وانگلیس وجنگ دونکرك

دولتین فرانسه وانگلیس همیشه بخیال دوستی واتحاد با اسپانیا که در آن زمان هنوز شوکت و عظمتی داشت بودند ولی کرمول قائد انگلیس بواسطهٔ آنکه دولت اسپانیا اجازهٔ اقامت بتجار انگلیسی در اسپانیا نداده از ورود کشتی های تجارتی آن مملکت بهند ممانعت میکرد بنای اتحادی با فرانسه رقیب اسپانیا ریخت . بهمین مناسبت در نوامبر ۱۶۵۵ بین لوئی چهاردهم و کرمول معاهده ای تجارتی منعقد گشته سه سال بعد (۱۶۵۸) عهد نامه ای دیگر مشعر بر آنکه در جنگ با اسپانیا کشتی های انگلیس قوای فرانسوی را از راه دریا مساعدت نمایند بین دولتین مزبور بسته شد .

مازارن که میخواست از نفوذ اسپانیا در فرانسه بکاهد در چهاردهم ژوئن ۱۶۵۸ تورن[3] سردار نامی دوران سلطنت لوئی چهاردهم را مأمور فتح دونکرك نمود . تورن هم باتفاق قوای بحری انگلستان آن ناحیه را در محاصره آورده جبههٔ اسپانیول را پس از مختصر زدوخوردی در هم شکست .

---

۱ - Cologne ۲ - Mazarinades ۳ - Turenne

در این محاربه چهار هزار نفر از اسپانیولیها اسیر فرانسویان شده بفتح نقاط دیگر پرداختند . دولت فرانسه با دادن دونکرك بدست انگلیسها به تصرف شهرهای حوزهٔ لیس [1] نائل آمد . فتح دونکرك در واقع تاریخ ختم سیادت و عظمت دولت اسپانیا است .

دولت اسپانیا که خود را ضعیف میدید حاضر بصلح با فرانسه شده ایالات روسیون و آرتوا را نیز بآن دولت واگذار نمود . بعلاوه ماری ترز دختر پادشاه اسپانیا نیز به ازدواج لوئی چهاردهم در آمد . این صلح معروف به صلح پیرنه است (۱۶۶۰) .

دورهٔ کبیری لوئی چهاردهم و خدمات وی بفرانسه

مازارن در نهم مارس ۱۶۶۱ بعد از ناخوشی شدید بدرود زندگانی گفت . پادشاه جوان فرانسه لوئی چهاردهم که از تسلط مستبدانهٔ وزیر خود دیگر بتنگ آمده بود میخواست امور مملکتداری را بشخصه بعهده گیرد و بر اثر همین فکر و مقصود در روز دهم همین ماه با تشریفات مخصوصی بمحل هیئت روحانیون رفته اعلام کرد : « بعد از این میخواهم بشخصه وزیر اول خود باشم . » از این مطلب بخوبی میتوان فهمید تا چه اندازه‌ای لوئی چهاردهم نسبت بوزیر اول مملکت بدبین بوده است .

باری لوئی چهاردهم وقتیکه بسلطنت رسید بیش از بیست و سه سال نداشت . تعلیم و تربیت وی بسیار مختصر و اصلا منوط به یك سلسله اطلاعات شفاهی بود . بجای این فقدان تعلیم کافی قوهٔ قضاوت کامل . سلیقهٔ خوش وآداب و عادات پسندیده داشت . در پذیرائی صنوف مختلفهٔ مردم لطف و ظرافت مخصوصی از خویش نشان میداد . فن سیاست را درمکتب مازارن با همان حیلهٔ مخصوصی که ناشی از نژاد ایطالیائی است فرا گرفته تا آخر حیات حس اختفاء قضایای سیاسی . سخت گیری و تظاهر قدرت خودرا از دست نداده است .

---

۱ - Lys

لوئی چهاردهم در ابتدای امر رتق و فتق امور مملکتی را بسه نفر از وزرای خود (که از زمان مازارن روی کار بودند) بنام میشل لوتلیه[1] وزیر جنگ هوک دولیون[2] رئیس امور سیاسی و نیکلا فوکه[3] ناظر کل امور مالی داده بود و هر وقت میخواست ازنتیجهٔ اعمال این‌وزراء اطلاع یابد مجلسی بریاست خود تشکیل میداد که معروف به «مجلس‌مشاورهٔ عالی» میباشد. علاوه بر سه نفرمزبور ژان باپتیست کلبر[4] پسر یکی ازتجار پارچه فروش شهر رنس که در زمان مازارن ناظر امور مالی شخص وی بود بعنوان «مشاور دولت» خدمات نمایانی بلوئی چهاردهم نموده است که همین خدمات باعث ترقی و دخول وی در مجلس مشاورهٔ عالی گردید.

ازمیان این‌وزراء فوکه ناظرکل‌دارای قدرت فوق العاده ای بود. چه میتوانست دخالت و تفتیش در امور وزراءِ دیگر بنماید. ولی در سپتامبر سال ۱۶۶۱ براثر دسائس کلبر لوئی چهاردهم بالاخره حاضر شد که این وزیر پر قدرت را محبوس و محاکمه نماید و شغل ویرا به‌کلبر بدهد.

کلبر در توسعهٔ تجارت وایجاد قوای بحری فرانسه زحمت فوق العاده ای‌کشیده میشل لوتلیه و بعد از وی پسرش لووا[5] درتنظیم سپاهیان نیز رنج بسیاری برده‌اند.

لوئی چهاردهم علاوه بر خدماتی که در راه تشیید مبانی نظام. بحریه. اقتصاد. تجارت و عظمت فرانسه در انظار سایر دول اروپائی نموده با ایجاد چهار آکادمی (آکادمی فرانسه. آکادمی علوم. آکادمی نقاشی و حجاری و آکادمی معماری) خدمات نمایانی در راه علم و ادب فرانسه کرده است.

رفتار لوئی چهاردهم با پرتستانها

فرمان نانت[6] که هانری چهارم درسنهٔ ۱۵۹۸ برای‌رفاهیت و آسایش معتقدین مذهب پرتستان صادر نموده بود اختلافات مذهبی را در فرانسه از بین برده پیروان مذاهب کاتولیك و

---

۱ ـ *Michel le Tellier* ۲ ـ *Hugues de Lionne* ۳ ـ *Nicolas Fouquet*
۴ ـ *Jean-Baptiste-Colbert* ۵ ـ *Louvois* ۶ ـ *Édit de Nantes*

پروتستان بدون آنکه بیکدیگر نفرت یا عداوتی نشان دهند در کلیهٔ شئون اجتماعی زندگانی راحت و بی دغدغه ای داشتند . چون لوئی چهاردهم در مذهب کاتولیك بسیار متعصب بوده خودرا حامی معتقدین این آئین میدانست از همان اوایل دوران سلطنت خویش بخیال دور کردن موهومات مذهبی شده میخواست برای توحید مذهب پرتستانهای فرانسه را وادار بقبول طریقهٔ کاتولیك بنماید .

اما پرتستانها که نمیتوانستند دست ازآئین خود بردارند باعث اغتشاش واختلال در امر حکومت شده بالاخره پادشاه در سال ۱۶۸۵ فرمان الغاء فرمان نانت را با مواد ذیل اعلام کرد :

۱ - تخریب کلیهٔ معابد وکلیساهای معتقدین پرتستان .

۲ - خروج روٴسای مذهبی در ظرف پانزده روز پس از اعلام الغاء فرمان نانت .

۳ - مهاجرت کسانیکه هنوز قبول مذهب کاتولیك را نکرده اند بممالك دیگر اکیداً ممنوع بوده اولاد آنها را با مذهب کاتولیك تربیت میکنند .

الغاءِ فرمان نانت باعث مهاجرت سرّی معتقدین مذهب پرتستان بممالك اطراف شده از نظر تجارت . صناعت وعلم و هنر ضرر فوق العاده ای بفرانسه وارد آورد . در عوض ممالکی که پرتستانها بدانجا رفته اند از قبیل هلند . انگلیس و پروس بر اثر وجود آنان رونق قابل ملاحظه ای حاصل نمودند .

محاربات لوئی چهاردهم

مملکت فرانسه در تمام مدت سلطنت این پادشاه بین کلیهٔ دول اروپا حائز اهمیت و سیادتی بوده که تا آن تاریخ نظیر نداشته است . تقریباً دو ثلث از سلطنت این پادشاه که چهل و شش سال است (لوئی چهاردهم ۷۲ سال سلطنت کرده است) مصروف به محاربهٔ با دول دیگر اروپا شده است .

لوئی چهاردهم در زمان کبیری خود به چهار جنگ مهم وراثت اسپانیا

(۱۶۶۷ ـ ۱۶۶۸) . هلند (۱۶۷۲ ـ ۱۶۷۸) . اتحادیهٔ اگسبورگ (۱۶۸۸ ـ ۱۶۹۷) وجانشینی اسپانیا (۱۷۰۱ ـ ۱۷۱٤) مبادرت کرده است

سیاست خارجی لوئی ۱٤ را میتوان بدو دوره تقسیم نمود .

دورهٔ اول (۱۶۶۰ ـ ۱۶۸۸) که شامل جنگهای وراثت اسپانیا و هلند و زمان ارتقاء و عظمت دولت فرانسه بوده لوئی چهاردهم بر کلیهٔ ممالك اروپا نفوذ کاملی داشته است .

دورهٔ دوم (۱۶۸۸ ـ ۱۷۱٤) مشتمل بر اتحادیهٔ اگسبورگ وجنگ جانشینی اسپانیا بوده شوکت و جلال این پادشاه بر اثر تشکیل اتحادیه های بزرگ بر ضد وی پایمال شده است . موضوع و علت مهم کلیهٔ محاربات لوئی قضیه جانشینی اسپانیا بوده که افکار سیاسیون بزرگ آن زمان را قریب نیم قرن بخود متوجه کرده است .

جنگ وراثت اسپانیا بعد از مرگ فیلیپ چهارم پادشاه اسپانیا دو نفر یکی لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه و دیگری لئوپلد[1] امپراطور آلمان در موضوع جانشینی وی میتوانستند ادعائی داشته باشند این دو پادشاه در عین حال‌هم عمو زادهٔ یکدیگر وهم داماد فیلیپ چهارم بودند اما قضیهٔ که باعث افضلیت لوئی چهاردهم در این وراثت میشد این بود که آندتریش و ماری ترز مادر و زوجهٔ وی بزرگتر از مادر و زوجهٔ لئوپلد بوده اند .

حق وراثت حقی است که مطابق قوانین و عادات قدیمهٔ برابان[2] فقط اولاد اولین زوجه میتواند از میراث پدر بهره مند شوند در صورتیکه اولاد زوجهٔ ثانوی از این امتیاز محروم اند . ماری ترز چون دختر فیلیپ چهارم اززوجهٔ اولی بود حق وراثت را داشته شارل دوم که زادهٔ ازدواج ثانوی وی می باشد نمیتواند از میراث پدر متمتع شود .

لوئی چهاردهم بهیچوجه نمی خواست برکلیهٔ متصرفات اسپانیا تسلط یابد بلکه

---

۱ - Léopold ۲ - Brabant

منظور وی فقط بدست آوردن ولایات فرانسوی زبان بوده در مقابل میخواست اسپانیا و امریکا را بعمو زادهٔ خود لئوپلد وا گذار کند در ژانویهٔ ۱۶۶۸ بالاخره پس از مذاکرات طولانی معاهده‌ای بین امپراطور اطریش وپادشاه فرانسه همانطوریکه خود لوئی چهاردهم مایل بود منعقد شد ولی درسال ۱۶۶۷ لوئی چهاردهم قبل ازانعقاد معاهدهٔ وین تورن سردار معروف خود را با شصت هزار سپاهی مأمور فتح فلاندر نموده سال بعد کنده را برای تصرف فرانش کنته فرستاد و این دو سردار نواحی مزبور را در تحت تصرف فرانسه در آوردند.

بعد از فتوحات مزبور دول انگلیس . هلند و سوئد بر ضد فرانسه اتحادی به اسم اتحاد ثلاثهٔ لاهه تشکیل دادند که آن دولت را مانع از انجام مقاصد خود بنمایند اما دولت اسپانیاچون خود را قادر بمقاومت بالوئی چهاردهم نمیدید در اکس‌لاشاپل صلحی کرد که بموجب آن لوئی چهاردهم فلاندر را منضم بفرانسه کرده از حقوق خود در فرانش کنته صرف نظر نمود (آوریل ۱۶۶۸) .

جنگ هلند لوئی چهاردهم ازاتحاد هلند با دولتین انگلیس و سوئد بسیار خشمناك شده میخواست بهر نحوی باشد قدرت آن مملکت‌را پایمال نماید بعلاوه وجود این دولت را که ملجاء پیروان کالون بود در مجاورت سر زمین خود از نظر حفظ انتظامات مذهبی مضر و جنگ با وی را لازم‌میدانست.

اما قبل ازشروع بمحاربه بی طرفی انگلیس و سوئد را با دادن وجهی هنگفت خریده لئوپلد و شاهزادگان آلمانی را نیز با خود موافق نمود و در سال ۱۶۷۲ با ۱۲۰ هزار نفر باتفاق تورن وکنده سرداران معروف خود بهلند حمله کرد .

در ابتداء لوئی چهاردهم پیشرفت نمایانی کرده تصور نمود هلندیها دست از مقاومت خواهند برداشت اما برخلاف منظور وی هلندیها سد های دریائی (دیک[1]) را شکسته فرانسویان را ناچار بعقب نشینی نمودند .

اما در همان موقع دولت هلند با پرداخت ۱۰ ملیون لیور مهیای بصلح شد

---

۱ - *Digues*

لوئی چهاردهم این پیشنهاد را رد کرد فقط در مقابل ۲۵ ملیون لیور و انضمام نیمگ حاضر برای تخلیهٔ هلند گردید . هلندیها چون این تعرض را دیدند بخیال دفاع سر زمین خود تا آخرین قطرهٔ خون خویش افتادند بخصوص که در همان‌اوان ژان دو ویت[1] رئیس جمهور آن مملکت بتحریك بعضی از خائنین مقتول شده گیوم دورانژتنها حریف توانا و پرزور لوئی چهاردهم در مسائل و جنگهای اروپا بجای وی بدان مقام رسیده بود و هلندیها را تحریك بمقاومت درمقابل فرانسویان میکرد .

متحدین فرانسوی از عدم پیشرفت لوئی چهاردهم استفاده کرده دو باره جانب هلند را گرفتند و از ابتدای ژوبهٔ ۱۶۷۳ منتخب براند بورگ . لئوپلد اطریش و دولت اسپانیا متدرجاً باتفاق با هلند حاضر شدند و در شهر لاهه برای‌دفعهٔ ثانی بر ضد فرانسه بایجاد اتحادیهٔ پرزوری قیام کردند . پادشاه فرانسه که ازفتح هلند ناامید شد متوجه اسپانیا شده درمدت چهار سال (۱۶۷۸ - ۱۶۷۴) محاربات نمایانی کرد و برکلیهٔ ممالك سفلی و فرانش کنته دست یافت .

از طرف دیگر تورن در آلزاس شاهزادگان آلمانی را در تحت فشار سختی قرار داده پس از محاربات انتزهایم[2] و تورك هایم[3] سپاهیان دشمن را بکلی از بین برد ولی در جنگی که بین او ومنت کوکولی[4] اتفاق افتاد بگلولهٔ حریف از پای در آمد .

هلندیها و آلمانها و اسپانیولیها که خود را ضعیف میدیدند حاضر بصلح شده در نیمگ با حضور نمایندگان فرانسه بقبول مقاصد ونیات لوئی چهاردهم تن دردادند .

مطابق این صلح اسپانیا ایالت فرانش کنته و فلاندر را بفرانسه واگذارنمود و باین ترتیب حدود این دولت اخیر بسرحد طبیعی رسیده لوئی چهاردهم حائز عظمت و سیادت بی نظیری در اروپا گردید .

دول مختلفهٔ اروپا چون از فتوحات پادشاه فرانسه در ترس افتاده بودند وسائل

---

۱ - *Witt* ۲ - *Entzheim* ۳ - *Turckheim* ۴ - *Montecuculli*

متارکهٔ راتیسبن[1] را فراهم آوردند (۱۶۸۴)

جنگ اتحادیهٔ اکسبورگ

شوکت و جلال پادشاه فرانسه باعث وحشت دول اروپا گردید و از طرف دیگر اخراج پیروان مذهب پروتستان و الغای فرمان نانت عداوت و دشمنی ممالك پروتستان را نسبت به لوئی چهاردهم فزونی داد و این دو مسئله باعث ائتلاف ممالك اروپا برای دفاع در مقابل تجاوزات فرانسه گردید و بتحریك گیوم دورانژ اسپانیا . سوئد . اطریش ایالات ساحلی رود خانهٔ رن و دوك نشین ساوا اتحادیه ای بنام اتحادیهٔ اکسبورگ تشکیل دادند وخود گیوم دورانژ که تنها رقیب پادشاه فرانسه بود بمحض رسیدن بتاج و تخت انگلستان ۱۶۸۸ بر ضد لوئی چهاردهم وارد اتحادیهٔ مزبور شد .

لوئی چهاردهم فقط از یك جبهه با متحدین سر و کار نداشت بلکه در تمام سرحدات خود ناچار بمقاومت در مقابل تعرض بیگانگان بود باین معنی که مدت نه سال درسرحدات پیرینه با اسپانیولی ها . در سواحل رن و ممالك سفلی با سربازان آلمان . هلند و انگلیس و بالاخره در نواحی الپ با دوك ساوا میجنگید سردار معروف وی دراین محاربات مارشال دولوکزامبورگ بود وباوجود آنکه لوئی چهاردهم جمیع دول اروپا را در این محاربات مستأصل و پریشان کرد باز بر اثر مخارج گزاف و دادن تلفات زیاد نتوانست استفادهٔ قطعی ببرد و بالاخره بدرخواست متحدین که آنان نیز ازجنگ خسته شده بودند در ریسویك[2] نزدیك شهرلاهه قراردادی بمضمون ذیل منعقد کرد . (۱۶۹۷) :

لوئی چهاردهم گیوم دورانژ را بسلطنت اروپا شناخته اغلبی از نواحی ونقاطی را که بعد از صلح نیمگ در تحت تصرف خود در آورده بود رد کرد منتهی متحدین استرازبورك را بدولت فرانسه واگذار نمودند .

جنگهای جانشینی اسپانیا

جنگهای جانشینی اسپانیا یکی از سخت ترین و طولانی ترین محاربات دورهٔ سلطنت لوئی چهاردهم است . چه پادشاه فرانسه در این محاربات علاوه بر آنکه سرحدات مملکت خود را در

---

۱ - Ratisbonne
۲ - Ryswick

مقابل اجانب دفاع مینمود بحفظ سر زمین پر وسعت اسپانیا و حمایت فیلیپ پنجم نیز میکوشید . این محاربات بدون اعلان جنگ از ۱۷۰۱ شروع شده تا سال ۱۷۱٤ یعنی سیزده سال دوام داشته است .

جنگهای این دوره را میتوان مشتمل بر دو قسمت دانست : یکی جنگهای تعرضی که بیش از دوسال طول نکشیده دیگری محاربات تدافعی لوئی چهاردهم برای حفظ سر زمین خویش و استقلال اسپانیا .

چون مرگ شارل دوم پادشاه اسپانیا نزدیك میشد دول سه گانهٔ اطریش ، انگلیس و هلند برای جلوگیری ازپیشرفت مقاصد پادشاه فرانسه در موضوع جانشینی اسپانیا با یکدیگر متحد شدند . شارل دوم در اول نوامبر ۱۷۰۰ بدرود زندگانی گفته در وصیت نامهٔ خویش فیلیپ دوك دانژ ویکی ازنوادگان لوئی چهاردهم راچون میدانست پادشاه فرانسه در رسیدن وی بتاج و تخت اسپانیا کمك خواهدکرد انتخاب نمود . بعلاوه شارل دوم میدانست که انتخاب یکنفر شاهزادهٔ فرانسوی بمقام سلطنت اسپانیا از نظر وطن پرستی بیشتر از یکنفر ازخاندان هابسبورگ بصلاح ملت نزدیك است . لوئی چهاردهم که بر متن وصیت نامه اطلاع حاصل کرد بالاخره پس از چندی تأمل و تردید در شانزدهم نوامبر ۱۷۰۰ دوك دانژو را باسم فیلیپ پنجم بسلطنت اسپانیا شناخت . ولی لئوپلد رضایت بسلطنت فیلیپ پنجم نداده بالاخره با موافقت گیوم درانژ و دولت هلند خود را جهت جنگ با لوئی چهاردهم حاضر و مهیا ساخت .

سرداران معتبر متحدین اوژن دوساوا[۱] و مارل بورو از جنگجویان نامی آن دوران و تنها حریف ویلار[۲] ووادوم[۳] مارشالهای معروف فرانسه بودند . سپاهیان فرانسه بنای تعرض بمتحدین را گذارده درسال ۱۷۰۳ در محل هوخ استت[٤] ایشان را شکست سختی دادند ولی درسال بعد درهمان ناحیه فتح نصیب اطریشیها وانگلیسی‌ها شده با این پیش‌آمد دورهٔ جنگهای تعرضی دولت فرانسه خاتمه یافت .

---

۱ - *Eugène de Savoie* ۲ - *Willars* ۳ - *Vendôme* ٤ - *Hochstaedt*

دورهٔ جنگهای تدافعی جانشینی اسپانیا مدت یازده سال طول کشید و با وجود آنکه فرانسویان بارشادت فوق العاده ای سپاهیان دشمن‌را سخت مستأصل و پریشان کرده حتی در مالپلاکه [۱] و دنن [۲] نزدیك شط اسکو [۳] فتوحات نمایانی نمودند (۱۷۰۹ - ۱۷۱۰) بازاین محاربات بضرر ایشان تمام شده است . چه دولت فرانسه متحمل خرج گزاف برای تهیهٔ سپاهیان گردیده از نظر نقصان مالی موجبات عدم رضایت ملت را فراهم آورده بود . از طرف دیگر متحدین نیز از طول مدت محاربه بتنگ آمده بموجب معاهدات اوترشت [۴] و راشتات [۵] (۱۷۱۱-۱۷۱۳) حاضر بصلح شدند .

بموجب این معاهدات شارل ششم که بعد از مرگ لئوپلد بامپراطوری رسیده بود ساردنی . میلان . ناپل و ممالك سفلی‌را جزو متصرفات خود نموده فیلیپ پنجم باحفظ مستعمرات اسپانیا متعهد شدکه درصورت نبودن وارثی برای تاج وتخت‌فرانسه بهیچ وجه دخالت در اوضاع آن مملکت یا قبول جانشینی لوئی چهاردهم را ننماید . بطورکلی میتوان گفت که مسئلهٔ جانشینی اسپانیا بامعاهدات مزبور حل نشده این منازعات تا اوایل سلطنت لوئی پانزدهم دوام داشته است .

قبول وصیت نامهٔ شارل دوم درموضوع انتخاب یك شاهزادهٔ فرانسوی برسریر سلطنت اسپانیا اصلا یکی از خبطهای سیاسی لوئی چهاردهم است . چه باین ترتیب نتوانست مملکت خودرا بسرحد طبیعی آن که اساس کلیهٔ محاربات وی روی همین پایه مستقر بود برساند .

ملت فرانسه به اندازه‌ای ناتوان و دولت آن تاحدی ضعیف شده بود که مرگ لوئی چهاردهم (۱۷۱۵) برای آنان بجای عزا جشن وسورعظیمی بشمار میرفت .

---

۱ - *Malplaquet* ۲ - *Denain* ۳ - *Escaut* ٤ - *Utrecht* ٥ - *Rastadt*

فصل دوم

روسیه تا آغاز انقلاب کبیر

نظر اجمالی

روسیه مملکت وسیعی است که همان دنبالهٔ استپ های سیبری میباشد و چون این سر زمین بر اثر حملات تاتار و مغول چندین قرن در تحت نفوذ آنان بوده است میتوان گفت که از حیث آداب و اخلاق شباهت تامی باطوایف زرد پوست آسیائی داشته بهیچوجه ازروحیات وچگونگی احوال اهالی اروپای غربی آشنائی نداشتند.

روسها از نژاد اسلاو و مثل چکها و صربها و لهستانیها در مذهب بسیار متعصب بودند.

طوایف مغول در قرن سیزدهم بر ایالات شرقی روسیه تسلط یافتند و در آن اوان این مملکت بین امراء و بزرگان چندی تقسیم شده ریاست پادشاه کیف را که در آن تاریخ نفوذی داشت بر خود قبول کردند.

از اوایل قرن چهاردهم بر اثر ترقی مسکو کیف اهمیت اصلی خودرا ازدست داد. حکام مسکو بتدریج بر اثر دست یافتن بر نواحی دیگر اعتبار فوق العاده ای تحصیل کرده بخود لقب تسار دادند. ایوان سوم وایوان چهارم (۱۵۸٤-۱۵۵۳) معروف به تریبل ازمعروفترین تساران روسیه اندکه در ترقی وافزایش قلمروسلطنتی مسکو کوشیده اند.

پس از مرگ ایوان لوتریبل[1] در سر تا سر روسیه شاهزادگان و امراء بنـای شورش و اغتشاش را گذارده با بازماندگان وی در رسیدن بمقام سلطنت مخالفت میورزیدند.

در واقع دورهٔ تازه ای در تاریخ روسیه بوجود میآید که سرا پای آن پر از دسیسه. انقلاب اختلاف بین امراء و شاهزادگان و قتل و خونریزی بوده است تـا آنکه در سال ۱۶۱۶ میشل فدروویچ رومانوف[2] پسرنیکی‌تیچ[3] رئیس کل مذهبی روسیه بمقام سلطنت انتخاب شد و این شخص مؤسس سلسلهٔ جدیدی است باسم رومانوف که سه قرن تمام در آن مملکت حکمروائی نمودند.

میشل رومانوف از ۱۶۱۳ تا ۱۶۴۵ سلطنت کرده تمام این مدت را بجنگ و جدال باطوایف مختلفهٔ قزاق وامراء سرکش که قصد سلطنت را داشته اند پرداخته است. پس از میشل الکسی بجای وی بمقام تزاری روسیه رسید.

در دوران سلطنت این پادشاه بر اثر کثرت نفوذ روحانیون بخصوص نیکون[4] رئیس کل آنان یك سلسله انقلابات بروز کرده که باعث ضعف سیاست خارجی روسیه و دخالت انگلیس ها. لهستانی‌ها و سوئدیها در سر تا سر آن سرزمین شده است. فدور[5] در سال ۱۶۷۶ بعد از فوت پدرش الکسی بپادشاهی منصوب شد و او هم مثل پدر در دورهٔ شش سالهٔ سلطنت خویش (۱۶۷۶ - ۱۶۸۲) در از بین بردن نفوذ روحانیون سعی بلیغی نشان داده خدمات نمایانی نیز بعالم صنعت. تجارت. نظام و ادب کرده است.

بافوت فدور مملکت روسیه دچار اغتشاش و هرج و مرج فوق العاده ای شد چه این تسار از خود جانشینی برای تاج و تخت مملکت باقی نگذارده خواهرش سوفی[6] زمام امور مملکتی را بدست گرفت.

اما پس از قلیل مدتی طبقات اشراف و روحانیون باوی مخالفت ورزیده پطر

---

۱ - *Ivan le Terrible* ۲ - *Michel Fédorovitch Romanov* ۳ - *Nikititch*
۴ - *Nikon* ۵ - *Fédor* ۶ - *Sophie*

برادر فدر را بسلطنت انتخاب کردند .

پطر در سال ۱۶۸۲ که به تساری روسیه رسید بیش از دوازده سال نداشت . بهمین واسطه نمی توانست با وجود خواهرش سوفی بحفظ مقام خویش بپردازد . چه علاوه بر جاه طلبی این شاهزاده خانم جمعی دیگر از مخالفین وی برادرش ایوان را بسلطنت بر گزیدند .

بطور کلی میتوان گفت که قدرت و نفوذ کامل درحکومت روسیه تاسال ۱۶۸۹ در دست سوفی بوده ایوان و پطر اصلا جز اسمی بی مسمی از سلطنت نداشته اند . در سال ۱۶۸۹ پطر که بتدریج ازقدرت خواهرخود بتنگ آمده بود باتفاق همراهیان خویش که از زمان طفولیت با یکدیگرمعاشرت داشتند بر ضد وی شورشی برپا نمود . سوفی که تاب مقاومت برادر را نداشت بیکی ازصومعه ها فرار کرده پطر در سپتامبر همان سال بسن هفده سالگی زمام امور مملکت را مستقلا در دست گرفت .

سلطنت پطر کبیر

پطر از همان اوایل سلطنت بنای دوستی و معاشرت را با اروپائیان مقیم اسلوبودا[1] (یکی از محلات خارجی شهر مسکو) را گذارده بوضع تمدن اروپای غربی و علوم آنان آشنائی حاصل کرد . این پادشاه متدرجاً بتوسط همین اروپائیان که ازآن جمله گوردن[2] و لوفور[3] بودند به زبانهای آلمانی و هلندی و بمقدمات هندسه . حساب و بعضی علوم دیگر آشنائی پیدا کرد و همین مسئله باعث شد که تمام دورهٔ سلطنت خویش را مصروف بتقلید و انتشار تمدن اروپائی بین اهالی روسیه بنماید .

پطر همواره در زمان پادشاهی خود یعنی از ۱۶۸۹ تا ۱۷۲۵ بتعقیب دو سیاست ذیل مشغول بود:

۱ ـ آشنا کردن ملت روسیه بوضع تمدن اروپای غربی و ایجاد تشکیلات جدید داخلی .

۲ ـ توسعهٔ مملکت و دست یافتن بدریا های سیاه و بالتیک .

---

۱ ـ Sloboda ۲ ـ Gordon ۳ ـ Lefort

برای رسیدن بمقصود ثانوی پطر ناچار بیك عده محارباتی با دولتین سوئد و عثمانی دست برده است که ذیلا به آنها اشاره میشود :

محاربهٔ بادولت عثمانی

چون عثمانی در آن تاریخ مشغول زد وخورد با دولت اطریش بود پطر یقین داشت که از نظر قوای نظامی این دولت ضعیف تر از سوئد است .

بهمین مناسبت در سال ۱۶۹۵ جمعی از سپاهیان بسرداری لوفورو گوردن سابق الذکر تهیه دیده برای فتح ازف فرستاد . اما چون قوای بحری کاملی نداشت نتوانست کاری از پیش ببرد .

لهذا در سال ۱۶۹۶ بار دیگر آن بندررا در معرض حملات دریائی وخشکی قرارداده بالاخره آنجارا متصرف شد . این فتح باعث شهرت پطر در انظار اروپائیان گردید .

محاربهٔ باسوئد و جنگهای ناروا و پلتاوا

محاربات با دولت سوئد بیست و یکسال یعنی از ۱۷۰۰ تا ۱۷۲۱ طول کشیده است . تسار روسیه قبل از شروع بجنگ برای پیشرفت کار خود چون شارل دوازدهم پادشاه سوئد حریفی زبر دست و قوی بود با دولتین لهستان و دانمارك پس از مذاکرات طولانی کپنهاك و مسکو (۱۶۹۸ ـ ۱۷۰۰) متحد شده بسوئد حمله برد .

پطر که با چهل هزار نفر از سپاهیان مأموریت هجوم به ناروا [1] را داشت در مقابل لشکریان شارل دوازدهم که بیش از ۹۰۰۰ نفر نبودند شکست سختی خورده (اوت ۱۷۰۰) تلفات عدیده ای داد .

شارل دوازدهم اگر مشغول نزاع با دانمارك و لهستان نبود بطورحتم میتوانست پطر را تعقیب کرده دولت جدید التأسیس روسیه را مضمحل نماید . پطر هم از موقعیت استفاده کرده به بسط متصرفات خود در سواحل بالتیك پرداخته سپس درسال ۱۷۰۳ در کنار رود خانهٔ نوا [2] به بنای سن پطرسبورگ دست برد .

شارل دوازدهم پس از فراغت از کار لهستان و دانمارك در سال ۱۷۰۸ با

---

۱ - *Narva*   ۲ - *Néva*

۴۳۰۰۰ نفر از سپاسیان ورزیدهٔ خویش شروع بحملهٔ بروسیه نمود .

پطرچون قادر بمقاومت نبود عقب نشینی کرده پادشاه سوئد را بداخلهٔ روسیه کشانید و باین ترتیب بر اثر سرما و برف و نداشتن آذوقهٔ کافی لشکریان سوئد تلفات زیادی دادند .

شارل دوازدهم بجانب دشت اوکرانی رفته با عده ای از طوایف قزاق که با سلطنت پطرمخالفت داشتند قلعهٔ پلتاوا [۱] را درمحاصره آورد .

پطر که میدانست شارل دیگر ازنظر قوای نظامی ضعیف و ناچیزشده است خود را بعجله آنجا رسانده در جنگی که اتفاق افتاد سپاهیان سوئد را بکلی‌از پای درآورد . (۱۷۰۹) . پادشاه سوئد پس از این واقعه بدربار عثمانی جهت درخواست مساعدت و وادار کردن‌آن دولت بجنگ با روسها فرار اختیار کرده مدت ۵ سال در آنجا اقامت داشت (۱۷۰۹ـ۷۱٤)

تجدید محاربات پطر کبیر با عثمانی و سوئد

شارل دوازدهم در مدت اقامت خود در عثمانی آن دولت را وادار بحملهٔ بروسیه نمود . باین‌معنی که درنوامبر ۱۷۱۰ ترکها اعلان جنگ به پطر دادند . پطر نیز بتجهیز سپاهیان پرداخته درکنار رود خانهٔ پروت [۲] واقع بین دو ایالت‌ملداوی و یسارابی با دشمن مقابل شد .

در جنگی که بین فریقین اتفاق افتاد پطر تلفات فراوانی داده نزدیك بود کار وی یکسره شود . منتهی بر اثر سیاست و کاردانی زوجهٔ خویش کاترین از بلیه نجات یافت . کاترین با دادن ۲۰۰ هزار روبل (تقریباً ۹ ملیون ریال) که از فروش جواهرات خود تهیه دیده بود دولت عثمانی را وادار بعقد معاهده ای باسم معاهدهٔ پروت نمود . بموجب این قرار داد ازف از تحت تصرف پطر خارج شد . (ژوئیهٔ ۱۷۱۱)

چهار سال پس ازاین واقعه شارل دوازدهم که شنیده بود روسیه با امپراطور

---

۱ ـ Poltava   ۲ ـ Pruth

اطریش و فردریك گیوم اول پادشاه پروس اتحادیه ای جهت حملهٔ بسوئد تشکیل داده است مخفیانه خود را به آن سر زمین رساند . ولی سر تا سر مملکت سوئد بدست اجانب افتاده شارل ششم نتوانست کاری از پیش ببرد و بالاخره در محاربهٔ خونینی که بین او و متحدین در نزدیکی فردریك شال [۱] اتفاق افتاد بقتل رسید (۱۱ دسامبر ۱۷۱۸) و خواهر وی الئونور [۲] بجای وی بسلطنت سوئد انتخاب شد .

پطر در سال ۱۷۲۱ باجمعی از قوای بحری خود وارد استکهلم شده بموجب معاهدهٔ نیستات [۳] الئونور را وادار بشناختن حق روسیه درباب ممالك لیوونی . استونی . انگری وکارلی وقسمتی از فنلاند که در جنگهای بیست سالهٔ خود با سوئد بدست آورده بود نمود . باین ترتیب تسار روسیه به دریای بالتیك راه یافت .

مملکتداری پطر کبیر

پطر کبیر برای آنکه بخوبی از جزئیات تمدن ممالك غربی اروپا آشنائی حاصل کند بشخصه دو سفر (۱۶۹۷ و ۱۷۱۶) باسم پیرمیکا ئیلوویچ بآن قطعه کرده است و چون این پادشاه صاحب عزمی راسخ و هوشی سرشار بود در ضمن اقامت خود در آن نواحی اطلاعات مفیدی در کلیهٔ مراتب و شئون اروپائیها تحصیل کرد . از طرف دیگر بواسطهٔ آنکه ترقی قوای بحری را باعث ترقی مملکت خود میدانست اغلب وقت خود را مصروف برفتن بکارخانه های کشتی سازی . موزه ها و مراکز صنعتی مینمود . پطر درموقع مراجعت عدهٔ زیادی مهندس . معمار . طبیب و افسران لایق بری و بحری جهت تشکیلات جدید روسیه با خود همراه آورد .

خدمت پطر کبیررا جهت ترقی وتعالی مملکت میتوان از سه راه دانست :

۱ ــ جهد وکوشش در تغییر آداب و عادات قدیمهٔ اهالی روسیه .

۲ ــ مجاهدت در راه ترقی صنعت و تجارت .

۳ ــ ایجاد تأسیسات و تشکیلات جدیدی در امور اداری و مذهبی مملکت .

این پادشاه با قوت اراده و پشت کار خستگی ناپذیر خود بعملی کردن سه منظور فوق

---

۱ ــ *Friedrickshall* ۲ ــ *Éléonose* ۳ ــ *Nystadt*

موفق شده اهالی روسیه را که تا آن تاریخ جز مشتی وحشی و مردمی عاری ازتمدن و اجتماع نبودند بشاهراه ترقی هدایت کرده است . قوای بحری این مملکت نیز بر اثر اهمیتی که پطرکبیر بفن بحر پیمائی و ساخت کشتی میداد پیشرفت نمایانی نموده عدهٔ کشتی‌های روسیه (جنگی . تجارتی وبارکشی) در اواخر سلطنت وی‌بهزاررسید.

تسار روسیه در ۲۸ ژانویهٔ ۱۷۲۵ بر اثرضعف سینه فوت کرد و پس ازوی زوجه اش کاترین بدستیاری منچی‌کوف [1] یکی از درباریان بسلطنت انتخاب گردید .

کاترین و الیزابت

کاترین فقط شانزده ماه سلطنت کرده اختیارات در این مدت در دست منچی کوف بوده است . این ملکه تمام اوقات خودرا بشرب شراب گذرانید و مملکت روسیه در زمان وی دچار هرج و مرج غریبی بوده است . بطورکلی میتوان گفت که پس از مرگ پطر کبیر (۱۷۲۵) تا سال ۱۷۶۲ که تاریخ روی کار آمدن کاترین دوم زوجهٔ پطر سوم (خواهر زادهٔ الیزابت دختر پطرکبیر) است اغتشاشات وشورشهای داخلی‌سرتاسرمملکت پروسعت روسیه‌را بصورت ملوك الطوایفی در آورده هر کسی که صاحب نفوذ و قدرتی بود یا میتوانست جمیعت سپاهیان را با خود همراه و مساعد نماید چند روزی سلطنت کرده است .

کاترین دوم

پطر سوم پس از الیزابت که بیست سال سلطنت کرده است بپادشاهی‌رسید ولی پس ازشش ماه بتوسط کاترین زوجهٔ آلمانی خود بقتل رسید (۱۷۶۲) .

کاترین بهمدستی جمعی از افسران در نهم ژویهٔ ۱۷۶۲ زمام امور مملکتی را بدست گرفت ، این زن بسیار باهوش . زیرك . جاه طلب . پر استقامت . تربیت‌دیده با هنر و در زندگی بسیار ساده و بی آلایش بوده است . این ملکه پشت کار واستقامت غریبی داشت و با جدیت مخصوصی ۱۵ ساعت در شبانه روز بکار های مملکتداری و سیاست خارجی میپرداخت . در ثبات قدم و پایداری وعدم سستی و خستگی تالی‌پطر کبیر بوده هیچگاه حتی درموقع عدم پیشرفت ورسیدن بموانع زندگانی‌نا امید نمیشد .

---

۱ - *Mentchi kof*

از وقایع مهم دوران سلطنت کاترین شورش غلامان [1] است که بر اثر عدم رضایت ازاوضاع خود ومحروم بودن ازکلیهٔ حقوق وامتیازات اجتماعی‌درسال ۱۷۷۱ بتحریك یکی‌از قزاقان ایالات شرقی‌روسیه بنام پوگاچف [2] برضد حکومت کاترین قیام کردند . ولی‌کاترین بالاخره پس از ۵ سال زد وخورد بفتنهٔ ایشان خاتمه داد ۱۷۷۵

اهمیت دورهٔ سلطنت‌کاترین بیشتر بواسطهٔ جنگهای‌خارجی اوکه همان شرکت در تقسیم لهستان (این موضوع در مبحث مخصوص بخود شرح داده خواهد شد) و تصرف کریمه ۱۷۹۲ است میباشد .

یکی از کار های مهم کاترین در تشکیلات داخلی مملکت ایجاد شهر ها و قصبات بوسیلهٔ مهاجرین خارجی است .

کاترین خدمات نمایانی در طرز ادارهٔ مملکت . امور قضائی ومحاکمات و سایر شئون کشوری نموده بعد از مرگ خود ۱۷۹۶ مملکتی قوی و پر وسعت که باعث بیم وهراس سایر دول اروپائی بود باقی‌گذارد .

۱ - *Serfs* ۲ - *Pougatchef*

فصل سوم

پروس در قرون هفدهم و هجدهم

خاندان هوهنتسولرن و متصرفات اولیهٔ آنان

دولت پروس در قرون هفدهم و هجدهم بر اثر تدبیر و کاردانی خاندان هوهنتسولرن[1] تشکیل شده‌است.

اصل این خانواده از سوآب یکی از ایالات جنوبی آلمان‌است رؤسای اولی آنها چندان نفوذی نداشته درتحت سلطه واقتدار امپراطوران هابسبورگ اطریش بسر میبردند تا آنکه از اواخر قرن سیزدهم ببعد بر اثر کاردانی و لیاقت بعضی از اعضاء هوهنتسولرن که خدماتی نمایان به پادشاهان هابسبورك کرده بودند حکومت نواحی نورنبرگ و براند بورگ را در خاندان خود ارثی کردند.

در سال ۱۶۴۸ پس از معاهدهٔ وستفالی فردریك گیوم ملقب به منتخب کبیر[2] که اولین پادشاه مشهور خاندان هوهنتسولرن است بگرفتن مبلغی بعنوان خسارتی که بر اثر لشکرکشی گوستاو آدلف پادشاه سوئد در ممالك متصرفهٔ (پروس و براندبورگ) پدرش ژرژ گیوم واردآمده بود پرداخت. بعلاوه بتصرف قسمت شرقی ایالت پمبرانی، هالبرستات و ماگدبورگ نائل آمد.

بطور کلی پادشاهان هوهنتسولرن از سال ۱۶۴۰ که ابتدای سلطنت فردریك

---

۱ - Hohonz ollern ۲ - Grand électeur

گیوم ملقب به منتخب کبیر است تا سال ۱۷۸۶ (فوت فردریك دوم) که قریب یکقرن ونیم میشود تمام هم خود را مصروف بتشکیلات داخلی مملکت. تعبیه وتهیهٔ سپاهیان قوی و کار آزموده و بالاخره ایجاد وحدت ارضی کرده اند. بعلاوه بجلب مهاجرین بمملکت ، ایجاد تأسیسات جدید در امور اداری و داخلی و بنای شهر ها و قصبات بتوسط پرتستانهای مهاجر پرداخته از این راه وسایل ترقی و ازدیاد عظمت دولت پروس را فراهم آورده اند.

فردریك گیوم منتخب کبیر

فردریك گیوم که از روی استحقاق ملقب به منتخب کبیر شده پادشاهی بس مغرور و متکبر ودرعین حال کنجکاو. بی آلایش و مستبد برأی بود و میتوان گفت که همین استبداد باعث احیای استقلال پروس و نفوذ وی بر دول کوچك آلمان گردیده است.

تشکیل دولت پروس درواقع براثرخدمات چهل وهشت سالهٔ ۱۶۴۰-۱۶۸۸ دوران سلطنت این پادشاه است.

چه مدت بیست و سه سال ۱۶۶۰-۱۶۸۳ با شاهزادگان متعدد آلمان به جنگ و جدال خونینی مشغول بود و بالاخره با استقامت و پایداری مخصوصی از نظر حکومت دول مختلفهٔ آن سر زمین را بصورت واحدی در آورد و اهالی را وادار به پرداخت مالیاتهای معینی جهت تأسیس قوای نظامی دائمی نمود. عدهٔ این سپاهیان در اواخر سلطنت این پادشاه به ۲۴ هزار نفر میرسید که باعث رعب و هراس ممالك مجاور آن سر زمین بودند.

فردریك گیوم ازعداوت بین سوئد ولهستان استفاده کرده بموجب صلح الیوا[1] ۱۶۶۰ لهستان را وادار بشناختن استقلال پروس نمود و در سال ۱۶۷۲ درجنگ هلند بر ضد لوئی چهاردهم شرکت و دخالت کرده با تورن سردار فرانسه در محل تورکهایم محارباتی نمود که منجر بشکست سپاهیان پروس گردید ۱۶۷۵.

رقیب بزرگ پروس دولت سوئد بود که آنهم در بیست و هشتم ژوئن ۱۶۷۵

---

۱ - Oliva

در ناحیهٔ فربلین[1] نزدیك برلین شکست عظیمی از فردریك گیوم خورد و فردریك گیوم بتصرف نواحی مختلفهٔ ایالت پمبرانی نائل آمد.

اما لوئی چهاردهم که مخالف توسعهٔ پروس بود ویرا در سال ۱۶۷۸ وادار به صرفنظر کردن از حقوق خود در آن ایالت کرد.

منتخب کبیر در سال ۱۶۸۸ فوت کرده پسرش فردریك اول جانشین وی شد این پادشاه چون لئوپلد امپراطور اطریش را در اوایل سال ۱۷۰۰ که مقدمات جنگ جانشینی اطریش فراهم میشد محتاج بمساعدت نظامی میدید بادادن ۶۰ ملیون فرانك و ده هزار نفر سپاهی بموجب معاهدهٔ کورن[2] عنوان پادشاهی پروس را برای خود و خاندان هوهنتسولرن از وی گرفت و از آن پس حکمرانان این خانواده بجای منتخب پادشاه پروس نامیده شدندودول معظم اروپانیز پادشاهی ویرا برسمیت شناختند

فردریك گیوم اول

فردریك اول در ۱۷۱۳ وفات یافته بجای وی فردریك گیوم اول که بر اثر علاقه و میل مفرط بنظام معروف به سولداتن کایسر[3] شده است بمسند پادشاهی پروس مستقر گردید.

این پادشاه مستبد . متکبر و بتمام معنی نظامی ساده ای بود که میخواست اوامر و فرامین وی بدون هیچگونه چون و چرا بموقع اجرا گذارده شود. برعکس در مقابل این سختگیری و روح سربازی در پیشرفت امور مملکتی ورسیدگی بکارهای مردم سعی بلیغی از خود مبذول میداشت و اصلا اعتقاد داشت که خمیرهٔ پادشاه باید مخالف و منافی لهو و لعب و خوشگذرانی بوده در جدیت وسرعت عمل سر مشق رعایا و زیر دستان خود باشد.

در پیشرفت کار و تنظیم و ترتیب آن دقت و پشتکار عجیبی داشت. باین معنی که کارکنان واعضاء مشاغل دولتی را مسئول حقیقی درحسن جریان امور قرارداده درمقابل حقوقیکه میپرداخت ازایشان تقاضای کارجدی وصحت عمل ودرستکاری مینمود

---

۱ - *Fehrbellin* ۲ - *Couronne*

۳ - *Soldatenkeiser* (*Le roi sergent*)

فردریك گیوم اول بتوسط مهاجرین‌دول مختلفه ۳۳۲ قصبه و ۱۱ شهربزرگ در آلمان احداث کرد . اهمیت دورهٔ سلطنت این پادشاه بیشتر بواسطهٔ ترقی و پیشرفت پروس در وضعیت و تشکیلات نظامی است .

چه فردریك گیوم اول تنها وسیلهٔ عظمت و سیادت مملکت خود را در داشتن سپاهیان قوی و کار آزموده میدانست . شدت روح نظامی در این پادشاه تا اندازه ای بود که فقط قوت شمشیر وزور سرنیزه‌را مایهٔ شوکت وجلال کشور دانسته میخواست که پسرش نیز بتقلید وی پیرامون این فن گردد .

این مسئله بخوبی از نظامات و دستورهائیکه راجع بتربیت پسر خود بمربیان او داده است آشکار و واضح میشود . در ضمن یکی از این مقررات میگوید : « در تربیت پسر من (فردریك دوم) ایجاد روح حقیقی سربازی و عشق بفن نظام را از هر چیزی بالاتر بدانید و مخصوصاً این قضیه را در مغز او بپرورانید که در دنیا فقط زور و شمشیر است که میتواند باعث قدرت و شوکت شاهزادگان شود . »

براثرتوجه این پادشاه بامر نظام عدهٔ سربازان پروس‌از ٤٥ هزار به ۸۳هزار نفر رسید واین مقدار سپاهی‌نسبت به جمعیت‌آن زمان پروس‌که بیش‌از ۲۵۰۰۰۰۰ نفر نبود فوق العاده حائز اهمیت است .

اما این پادشاه عقیده نداشت‌که سرباز هر قدر لایق و سزاوار باشد میتواند به مقام افسری برسد . چه این شغل را فقط و فقط مخصوص خاندان های اصیل دانسته سربازان را تا رتبهٔ استواری بیشتر ارتقاء نمیداد .

این پادشاه مدارس عدیده ای جهت افسرانی که میخواستند تعلیمات نظامی خودرا تکمیل نمایند تشکیل داد و همین مسئله باعث شد که لیاقت و کفایت و هنر نظامی و سربازی اشخاص بر اثر گذراندن امتحانات صعب و مشکل صورت حقیقی‌و عملی بخود بگیرد .

مسئله ای که در نظام زمان فردریك گیوم حائز اهمیت فوق العاده بود آنست که افراد را وادار بمشقها و خدمات سنگین و سختی مینمود که جهت میدان جنگ

همیشه ورزیده و مهیا باشند و از طرف دیگر روح انضباط و فرمانبرداری بطوری درسربازان رسوخ پیدا کرده بود که درموقع مشقهای اجتماعی توازن و توحید حرکت جزو خمیرهٔ آنان محسوب میشد .

تنها دخالتی که این پادشاه در سیاست اروپا نموده است محاربهٔ با سوئد است که پس از شکست آن دولت بموجب معاهدهٔ استکهلم (۱۷۲۰) ایالت پمرانی جزو متصرفات پروس شد .

سلطنت فردریك دوم این پادشاه در زمان حیات پدر خویش بر عکس اراده و میل وی تنفر مخصوصی نسبت بزندگانی سربازی از خود نشان میداد ولی بر عکس علاقهٔ شدیدی بتحصیل ادبیات و تدقیق و تتبع در اصول فلسفه بخصوص بزبان فرانسه و ادبیات آن داشت . چون پدرش فردریك گیوم بواسطهٔ عدم میل بفرا گرفتن معلومات نظامی او را همیشه درشکنجه و آزار قرار میداد درسن ۱۸ سالگی بخیال فرار بانگلستان افتاد . ولی در بین راه بامر پدر دستگیر شده زندانی گردید .

فردریك مدتی را که درحبس بود بدستور پدر خود برسیدگی ومطالعهٔ نوشتجات مملکتی جهت ورزیدگی در کار سیاست میپرداخت .

پس از چندی فردریك گیوم پسررا ازحبس نجات داده ویرا با رتبهٔ سرهنگی بریاست یکی از هنگهای مملکتی گماشت . این بار فردریك از ترس پدر بجمیع امور نظامی وحتی جزئیات تجهیزات وکارهای مربوطهٔ سربازان نیز رسیدگی میکرد .

فردریك دوم در سی و یکم مه ۱۷۴۰ بجای پدر بپادشاهی رسید .

این پادشاه بسیار باهوش . زیرك . سریع الانتقال بوده امور مملکتی و سیاسی را بلا فاصله پس ازاتخاذ تصمیم بموقع اجرا میگذارد . در سیاست بهیچ وجه صمیمیت و وجدان را مأخذ قرار نداده جهت حفظ منافع و شئون مملکت حتی ممکن بود به نقض قرارداد ها و معاهدات خارجی بپردازد .

در دورهٔ اخیر سلطنت این پادشاه قریب نهصد قصبه بدست مهاجرین ساخته شده عدهٔ سپاهیان به ۱۶۰۰۰۰ وجمعیت مملکت از ۲۵۰۰۰۰۰ به ۶۰۰۰۰۰۰

بر اثر فتوحاتی که در سیلزی کرده بود رسید .

محاربات سیلزی بسه دوره تقسیم میشود و در تمام مدت جنگ دولت پروس مقصودی جز گرفتن سیلزی نداشته ابتدا فرانسویان وبعد ها روسها نیز بتحریك ماری ترز ملکهٔ اطریش با سپاهیان خود میخواستند فردریك دوم را از فتح آن ناحیه جلوگیری نمایند .

محاربهٔ اول در دسامبر ۱۷٤۰ شروع شده است . باین معنی که پادشاه پروس با سرعت عجیبی وارد سیلزی شده ماری ترز را که بزحمت جمعی از لشکریان تهیه دیده بود در محل ملویتس[۱] شکست عظیمی داد (آوریل ۱۷٤۱) ولی نتیجهٔ کلی عاید پادشاه پروس نشد .

در سال ۱۷٤٤ پادشاه پروس بپراگ لشکر کشیده آن ناحیه‌را متصرف‌شدو سال بعد با جمعی کثیر از سپاهیان خویش درفرید برگ[۲] و کسلس دورف[۳] نزدیك درسد[٤] برماری ترز غلبه کرد و بموجب معاهدهٔ برسلو[٥] (۱۷٤۵) نفوذ وی بر سیلزی محرز و مسلم شد .

فردریك دراوایل سال ۱۷۵٦ بتوسط یکی ازمنشیان سفارتخانهٔ اطریش دربرلن بر موضوع اتحاد ماری ترز بالوئی پانزدهم پادشاه فرانسه و الیزابت ملکهٔ روسیه جهت تصرف سیلزی اطلاع یافت . بهمین مناسبت خود را حاضر و مهیای جنگهائی ساخت که همان جنگ سوم سیلزی ومعروف بمحاربات هفت ساله است (۱۷۵٦-۱۷٦۳) . پادشاه پروس از اطراف و جوانب در معرض حملات شدید روسها و اطریشیها واقع شده چندین بار نیز شکست خورد . حتی برلن نیز در تحت محاصرهٔ دشمن درآمد ولی بالاخره اطریشیها را دردو محل‌لیگ نیتز[٦] (در سیلزی) وتورگو[۷] (درساکس) بکلی‌از پای درآورد . چون متفقین و دولت پروس نیز ازطول مدت جنگ بتنگ آمده بودند در سال ۱۷٦۳ مصالحه ای در محل هوبرتسبورگ[۸] برقرار کرده دولت پروس بتصرف سیلزی نائل آمد .

---

۱ - *Molwitz* ۲ - *Friedberg* ۳ - *kesselsbdorf* ٤ - *Dresde* ۵ - *Breslau*
٦ - *Liegnitz* ۷ - *Torgau* ۸ - *Hubertsburg*

فصل چهارم

امپراطوری اطریش در قرون هفدهم و هجدهم

اطریش و متصرفات آن درقرن هفدهم در تحت نفوذ وسلطهٔ خاندان هابسبورگ بود ولی این دولت هم مثل آلمان هنوز به تکمیل وحدت ارضی خود نپرداخته قلمرو سلطنتی که شامل نواحی مجزای اطریش ، استیری کارنتی ، کارنیول و تیرل و ولایات دیگر بود حکومت واحدی نداشت .

درسال ۱۵۲۶ لوئی پادشاه مجارستان ازخاندان ژاژلون[1] در جنگ باعثمانی ها بقتل رسید و چون جانشین لایقی نداشت مطابق عهد نامهٔ مخصوصی که بین خاندان هابسبورك و ژاژاون منعقد گردید فردینان دتریش بمقام سلطنت مجارستان رسیده بدین وسیله آن سر زمین نیز در تحت نفوذ اطریش در آمد . ولی همواره اهالی مجارستان برضد امپراطوری اطریش قیام کرده ، مدت یکقرن بین آن دو دولت جنگ و نزاع برپا بود تا آنکه لئوپلد اول امپراطور اطریش پس از شکست دادن عثمانیها وگرفتن مجارستان آن دولت سرزمین مزبور را جزو متصرفات خاندان هابسبورگ نمود.

لئوپلد اول

لئوپلد در ابتدای جوانی وارد خدمت کلیسا شده هیچگاه خیال آنکه بمقام سلطنت برسد نداشت . اما در سال ۱۶۵۷ براثر

---

۱ - Jagellon

فوت ناگهانی برادرش فردینان سوم چون نزدیکتر از او جهت انتخاب بپادشاهی اطریش کسی دیگر وجود نداشت ناچار این مهم بوی واگذار شد

ازوقایع مهم سلطنت این پادشاه محاربات باعثمانی است که براثر لیاقت سرداران نامی خود اوژن دوساوا . اوئی دوباد و منت کوکولی پیشرفتهای نمایانی کرده است

محاربات باعثمانیها

در سال ۱۶۶۲ کوپریگلی[۱] صدراعظم عثمانی که اصلاآلبانی بود با جمعی از سپاهیان بعدهٔ صد هزار نفر هجوم سختی به قسمتهای مختلفهٔ مجارستان اطریش نمود .

لئوپلد با عده ای از فرانسویان که از جانب لوئی چهاردهم جهت مساعدت وی آمده بودند در محل سن گوتار[۲] عثمانیها را شکست سختی داد (۱۶٦٤) .

سپس بموجب صلح وسور[۳] دست آن دولت را از مجارستان اطریش کوتاه کرد و عثمانیها متعهد شدند که هیچگاه بانقلابیون و شورشیان هنگری برضد اطریش همراهی و مساعدت ننمایند .

اما درسال ۱۶۷۸ اهالی مجارستان دوباره سربشورش وطغیان برضد اطریش برآورده عثمانیها با استفادهٔ از این موقعیت و بتحریك لوئی چهاردهم که از دخالت لئوپلد در جنگ هلند سخت در غضب بود بمجارستان حمله کرده وینه را در محاصره آوردند . لئوپلد که تاب مقاومت نداشت فرار اختیار کرد . این محاصره دو ماه (ژوبه . سپتامبر ۱۶۸۳) طول کشیده بالاخره ژان سوبیسکی[٤] پادشاه لهستان بکمك اطریشیها آمد وعثمانیها را بکلی در ناحیهٔ کاهلنبرگ[٥] از پای در آورد .

پس ازاین شکست عثمانیها بموجب معاهدهٔ کارلوونسی[٦] مقررات عهدنامهٔ وسور را قبول کردند .

این معاهده یکی از معاهدات مهم قرن هفدهم است . چه عیسویان عثمانیهای

---

۱ - *Kuprigli*   ۲ - *Saint-Gothard*   ۳ - *Vasvar*   ٤ - *Sobieski*
٥ - *Kahlenberg*   ٦ - *Carlovtsi*

مسلمان را وادار بعقب نشینی از سر زمین اروپا نموده اند .

اما باز اغتشاشات داخلی مجارستان چه در زمان خود لئوپلد و چه در ایام سلطنت جانشینش ژزف اول دوام‌داشته است . چنانکه درموقع مرگ لئوپلد ۱۷۰۵ مجارها بتحریك لوئی چهاردهم برضد دولت اطریش برخاستند . ولی این پادشاه بالاخره درسال ۱۷۱۱ با اعطاء آزادی مذهبی ایشان را وادار بقبول تسلط قطعی اطریش بر آن سر زمین نمود .

شارل ششم

شارل ششم قریب سی سال (۱۷۱۱ - ۱۷٤۰) سلطنت کرده است و همانطوریکه در مبحث راجع بلوئی چهاردهم مذکور شد قبل از رسیدن بسلطنت در مسئلهٔ جانشینی اسپانیا با اتحادیهٔ ممالك اروپا برضد فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا و لوئی چهاردهم شرکت جسته است .

از وقایع مهم سلطنت وی یکی محاربهٔ با دولتین فرانسه و اسپانیا (۱۷۳۳ - ۱۷۳۸) در خصوص جانشینی لهستان و دیگری جنگ با دولت عثمانی ۱۷۳۷ - ۱۷۳۹ است .

بعد از محاربهٔ با فرانسه و اسپانیا شارل ششم ناپل و سیسیل را از دست داد و زد و خورد با عثمانیها دو ناحیهٔ والاشی و صربستان را ازچنگ وی خارج‌نمود .

ماری ترز

شارل ششم بر اثر مخارج گزافی که در جنگهای با اسپانیا و فرانسه نموده بود بر عدهٔ مخالفین که بیشتر آنان طبقهٔ شاهزادگان و نجباء را تشکیل میدادند افزود .

بهمین مناسبت ماری ترز وقتی که در سال ۱۷٤۰ بسلطنت رسید خود را مواجه با اغتشاش و هرج و مرج داخلی دید . از طرف دیگر بواسطهٔ محارباتی که بر سر موضوع ایالت سیلزی با پروس کرد خود نیز باعث نقصان مالی مملکت شده بر شورش طبقهٔ اصیلزادگان و نا رضایتی آنان دامن زد .

ولی این ملکه بر اثر کاردانی ولیاقتی که داشت در مدت چهل سال سلطنت خویش بوسائل مختلفه موجبات آرامش داخلی و ترقی مملکت را فراهم آورد .

عدهٔ سپاهیان دردوران سلطنت وی به ۲۰۰۰۰۰ نفر رسیده درجنگهای هفت ساله بر تری و افضلیت آنان را ظاهر ساخته است .

یکی ازکار های اساسی ماری ترز در پیشرفت امور قضائی و اداری مملکت تأسیس اطاق محاسبات . محکمهٔ عدالت ودفتر مخصوص رتق وفتق امورکشوری‌است . این ملکه با ایجاد ادارات مزبور بدون آنکه کسی بتواند در بودجهٔ مملکتی حیف ومیلی نماید حتی جزئیات قضائی‌واداری نواحی‌مختلفهٔ قلمروسلطنتی خویش‌را تحت تفتیش مستقیم خود در آورده بدان ترتیب وحدت اداری و تشکیلاتی را تا اندازه ای که مقدور بود عملی نمود .

روی هم رفته این ملکه وسائل ترقی اطریش را از هر حیث فراهم آورده است .

ژزف دوم

ژزف دوم بسن سی و نه سالگی پس از فوت مادرش ماری‌ترز در سال ۱۷۸۰ بسلطنت اطریش رسید . ژزف در ایام‌حیات ماری ترز ریاست کل عساکر اطریش را داشته صاحب نفوذ و اقتدار فوق العاده ای در مزاج مادر خویش بود . چنانکه بالاخره ویرا وادار به اتحاد با کاترین دوم ملکهٔ روسیه و فردریك دوم پادشاه پروس جهت تقسیم لهستان کرد (شرح تقسیم لهستان در جای خود خواهد آمد) .

این پادشاه تشکیلات جدیدی در اوضاع اجتماعی اهالی داده حتی در ژانویهٔ ۱۷۸۱ فرمانی‌درخصوص آزادی بندگان صادر کرد وبا اعطاء زمینی را کـه دهاقین در آنجا ساکن و مشغول کار رعیتی بودند ایشان را وادار به آبادی اراضی بایر مملکت نمود .

ژزف دوم اصلاحاتی نیز در مذهب نموده است . ولی با بستن صومعه هـا و کلیسا ها موجبات شورش اهالی را فراهم آورده است . این انقلابات در تمام دوران سلطنت وی دوام داشت تا آنکه در ۲۷ اکتبر ۱۷۸۹ سپاهیان امپراطوری از انقلابیون ممالك سفلی شکست عظیمی خوردلد و درمجارستان هم نتوانست با

اهالی مقاومت نماید. بهمین واسطه در ژانویهٔ ۱۷۹۰ فرامین سابق خود را راجع بمذهب در دو ناحیهٔ فوق لغو کرده اهالی را در اجرای قوانین مذهبی و قدیمی خویش آزاد گذارد.

دامنهٔ این انقلابات تا سلطنت لئوپلد جانشینی ژزف (۱۷۹۰) نیز کشیده شد و لئوپلد بالاخره برای اسکات شورش به اهالی مجارستان و ممالك سفلی آزادی در کلیهٔ شئون اجتماعی و مذهبی اعطاء کرد.

فصل پنجم

سلطنت لوئی پانزدهم

سلطنت لوئی پانزدهم پنجاه و نه سال (اول سپتامبر ۱۷۱۵ ـ دهم مه ۱۷۷٤) طول کشیده است و این مدت شامل دو قسمت یکی دورهٔ صغیری لوئی و نیابت سلطنت دوك دورلئان (۱۷۱۵ ـ ۱۷۲۳) و دیگری دوران کبیری وی (۱۷۲۳ـ۱۷۷٤) است .

لوئی پانزدهم که یکی از نوادگان لوئی چهاردهم و پسر دوك دوبورگنی بود در موقع تاجگذاری بیش از پنجسال نداشت .

مجلس پاریس تشکیل شورای نیابت سلطنت و انتخاب اعضاء آن را منوط به رای دوك دورلئان نایب السلطنه نمود و دوك دورلئان هم همانطوریکه خود صلاح میدانست بیشتر از هواخواهان خویش را بمقام عضویت آن شورا رسانید .

مجلس پاریس در مقابل این خدمت نایب السلطنه را وادار بشناختن و قبول حقوق و امتیازات مخصوصی جهت نمایندگان نمود . بر اثر همین امتیازات است که مجلس تا آخر سلطنت لوئی پانزدهم صاحب اقتدار فوق العاده ای بود .

فیلیپ دورلئان برادر زاده و داماد لوئی چهاردهم و از طرف مادر (شاهزاده خانم پالاتین) آلمانی بوده است . وقتیکه بمقام نیابت سلطنت رسید چهل و دو سال

داشت و صاحب هوش ، فراست ، آزادگی ، سرعت انتقال ، تواضع ، جود و بخشش فراوانی بود . اما در مقابل محاسن اخلاقی متأسفانه عاری از عیب و نقص نبود . چه علاوه برعدم تصمیم در امورشخصی ومملکتی تمام دورهٔ زندگانی خود را مصروف به لهو و لعب و عیش و عشرت و شرب شراب و معاشرت با مردم پست و غیر اصیل کرده است .

ملت فرانسه نیز بر اثر همین سهل انگاری در امور مملکتی و توجه دوك دورلئان باحساسات شخصی بتدریج دست ازشئون ونوامیس ملی ونژادی خود برداشته بتقلید وی و دربار فرانسه بعیاشی و تن پروری خو گرفتند .

طرح پیشنهادی لاو تاسیس کمپانیها

بر اثر جنگهای طولانی لوئی چهاردهم وضعیت مالی فرانسه بسیار خراب و دولت از هر طرفی دچار قرض های گزافی شده بود . چه در موقع روی کار آمدن فیلیپ دورلئان بیش از سه ملیون فرانك در خزانهٔ مملکتی وجود نداشت و در مقابل آن بالغ بر ۳۶۰۰۰۰۰۰۰۰ بدول خارجه مدیون بود .

در همان اوان یکی از اهالی ادیمبورگ بنام لا بدولت فرانسه پیشنهادی در خصوص انتظام و ترتیب امورمالی مملکت و پیدا کردن طریقه ای جهت افزایش ثروت داخلی نمود .

باین معنی که میخواست قضیهٔ عدم پرداخت وجه را بمحض اجرای معامله که همواره بین تجار درمورد معاملات شخصی معمول بود عمومیت داده درکار های دولتی و قروض آن نیز از این مسئله استفاده نماید . چه یکنفر تاجر در موقع خرید جنسی از تاجر دیگر قبضی با وعدهٔ معین جهت پرداخت بوی میداد و فروشنده میتوانست در مورد معاملات خود با دیگران ازآن قبض استفاده کرده بجای وجه درحساب طرف خویش آورد و بهمین ترتیب فروشنده یا خریدار جدید در تجارت مثل سکهٔ رایج قبض مزبور را بکار میبرد .

منتهی پس از انقضای مدت معین آن نوشته از صورت رسمیت خارج میشد و

از طرف دیگر این طریقه فقط بین کسانی که یکدیگر را شناخته اطمینان کامل در صحت عمل طرف داشتند اجرا میگردید.

لا [۱] برای رفع این نقیصه و تولید اطمینان و اعتماد عمومی از اجتماع عده‌ای از ثروتمندان به تأسیس موسسه ای بنام بانك پرداخت که با داشتن تشکیلات و و ترتیبات منظمی موجب تزیید اعتماد تجار و کسانیکه به فکر معامله هستند شده امضای رئیس واحد آن صحت عمل را در مقابل خریداران و فروشندگان ثابت و مسلم نمود.

از طرف دیگر برای تسهیل کار تجار در مقابل قبوض خریداران و با کسر منفعت بسیار مختصری بلیط های بانك با امضای رسمی بآنها داده تا بتوانند در معاملات دیگر خود مثل سکهٔ رایج از آن استفاده ببرند. بعلاوه امتیازی که جهت پیشرفت کار مردم در تنظیم این بانك قائل شده این بود که بر خلاف قبوض رسمی تجار بلیط های بانك بمحض رؤیت ادا میشد.

لا با این طریقه پس از آنکه بلیط های بانك در معاملات بر اثر ازدیاد اطمینان مردم صورت رسمی بخود گرفت بتأدیهٔ قروض دولت پرداخت. لا علاوه بر تأسیس بانك در سال ۱۷۱۷ شرکتی بنام کمپانی دوکسیدان ادو میسی سیپی [۲] که بعد ها معروف بکمپانی دزند اکسیدانتال [۳] شده است تشکیل داد و در سال ۱۷۱۹ برای پیشرفت بیشتری در امور مربوطهٔ بتجارت انحصار ضرب سکه را نیز از دولت گرفت.

مقصود از تشکیل کمپانی مزبور این بود که با استخراج معادن مستعمرات فرانسه بخصوص ناحیهٔ لوئیزیان که در زمان لوئی چهاردهم جزو متصرفات آن مملکت شده بود به بسط تجارت و صنعت کمك و مساعدت نماید.

---

۱ - Law ۲ - *Compagnie D'occident et du mississipi*

۳ - *Compagnie des indes occidentales*

لا برای پرداخت قروض دولت باسم کمپانی در سال ۱۷۱۹ مبلغ ۱۶۰۰ ملیون لیور قرض کرد . اما کار بانك و مؤسسات این شخص بر اثر عدم اطمینان مردم که اسهام خود را در کمپانی استخراج معادن با مختصر منفعتی باین و آن میفروختند دوامی ننموده در سال ۱۷۲۰ بانك ورشکست شد و خود لا به ایطالیا فرار کرده در آنجا با فقر وفاقه مرد .

طرح پیشنهادی لا برای وضعیت اقتصادی بخصوص ادای قروض فرانسه بسیار مفید واقع گردید چه درسال ۱۷۲۰ قریب ۳٫۵۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ از قروض دولتی پرداخته شده فرانسه دیگر جهت مابقی بیش از نصف مقدار سابق تنزیل نمیداد .

سلطنت شخصی لوئی پانزدهم

لوئی پانزدهم که بیش از سیزده سال نداشت در ۲۲ فوریهٔ ۱۷۲۳ بشخصه زمام امور مملکتی را در دست گرفت و بدورهٔ نیابت سلطنت خاتمه داد . ولی دوك دورلئان باز چند ماهی بتوسط کاردینال دوبوا [۱] که بوسیلهٔ وی بمقام وزارت رسیده بود اعمال نفوذ در کار های مملکتی مینمود وحتی پس ازمرگ دوبوا مدت کمی نیز رسماً بسمت صدراعظمی لوئی پانزدهم شناخته شد .

فیلیپ دورلئان بسن چهل و نه سالگی در سال ۱۷۲۳ فوت کرده پادشاه بامشورت فلوری[۲] مربی خود دوك دوبوربون را بوزارت خویش انتخاب کرد . دوك دوبوربون بمحض رسیدن بوزارت وسائل ازدواج پادشاه را باماری لس زینسکا[۳] دختر استنیسلاس پادشاه مخلوع لهستان که هفت سال بیش از وی داشت جهت تأمین جانشین تاج و تخت فراهم آورد .

از وزرای معروف لوئی پانزدهم بعد از مغضوب شدن دوك دوبوربون فلوری سابق الذکر . کنت دارژانسون [۴] . دوك دوشوازل [۵] و موپو[۶] میباشند .

اما این وزراء بر اثر اقتدار ونفوذ امثال دوشس دو شاتورو[۷] . مارکیز دوپمپادور

---

۱ ـ *Dubois*   ۲ ـ *Fleury*   ۳ ـ *Marie Leczinska*   ٤ ـ *D'argenson*

۵ ـ *Choiseul*   ٦ ـ *Maupeau*   ۷ ـ *Châteauroux*

وکنتس دوباری[1] معشوقه های لوئی پانزدهم چندان صاحب اختیارات نبوده درواقع آلت دست ایشان بوده اند

لوئی پانزدهم در سال ۱۷۴۴ بر اثر تحریك و اصرار دوشش دوشاتورو که میخواست این پادشاه را وادار بترك سستی و رخوت و اظهار علاقه نسبت باداره مملکت نماید در جنگهای جا نشینی اطریش (جنگهائی است که پروس ، اسپانیا و فرانسه هر کدام برای استفادهٔ ارضی و توسعهٔ مملکت خود در موقعی که ماری ترز ملکهٔ اطریش مشغول منازعه وگیرودار با مدعیان سلطنت بوده باوی نموده اند) شرکت جست .

باین معنی که ریاست لشکریان عازم بممالك سفلی را شخصاً بعهده گرفته برای جلوگیری ازحملات ناگهانی اطریش در آلزاس و لرن با عشق و علاقهٔ مفرطی خود را به مس رسانیده است .

در همین موقع است که پادشاه در آن شهر سخت مریض و بستری شده جمع کثیری از اهالی فرانسه برای طلب شفا در کلیساها مشغول دعا شدند و ویرا بلقب لوئی‌لوبین امه[2] (لوئی محبوب) ملقب کردند .

لوئی پانزدهم غیر از دخالت در جنگهای جا نشینی اطریش بجنگهای هفت ساله چنانکه در مبحث مخصوصی ذکر خواهد شد نیز اقدام کرده است و در این محاربات علاوه بر آنکه قوای مالی و نظامی مملکت را بکلی نابود و مضمحل نموده قسمت اعظمی از مستعمرات آسیائی و امریکائی خود را نیز از دست داده است .

فقط در اواخر سلطنت این پادشاه یعنی در موقعی که هنوز دوك دوشوازل بسمت وزارت باقی بود بر اثر حسن سیاست و لیاقت وی ایالت لرن و جزیرهٔ کرس جزو قلمرو سلطنتی فرانسه گردید (۱۷۶۷ - ۱۷۶۹) .

---

۱ - De Barry   ۲ - Le Bien Aimé

اوضاع مالی فرانسه بر اثر مخارج گزاف دربار لوئی پانزدهم که بالغ بر ۷۰ ملیون فرانك در سال میشد روز بروز رو بخرابی ونقصان میگذاشت .

این مخارج در مقابل عایدات سالیانهٔ مملکت که بیش از ۱۴۷ ملیون نبود ملت و مملکت را ضعیف کرد و مصارف جنگهای طولانی دوران سلطنت پادشاه نیزمزید برعلت شده براثر فقر و مسکنت حس تعرض وانقلاب متدرجاً درمردم بیدار ومنجر بانقلاب کبیرفرانسه گردید .

فصل ششم

جنگهای عثمانی و روسیه

تقسیم لهستان

سیاست روسیه در لهستان

از قرن هفدهم دول همجوار لهستان از ضعف و هرج و مرج داخلی آن سر زمین استفاده کرده خیال تجزیه و تقسیم آنجا را داشتند . دولتین پروس و روس باین امر از همه بیشتر اهمیت میدادند . چه روسیه با داشتن قسمتی از لهستان بمرکز اروپا نزدیکتر شده دولت پروس نیز با الحاق بعضی از نواحی آن مملکت میتوانست براندبورگ را بپروس غربی متصل سازد .

دولتین پروس و روسیه پس از مرگ اگوست سوم پادشاه لهستان با یکدیگر متفق شده در سال ۱۷۶٤ استانیسلاس پنیاتوسکی [1] دست نشاندهٔ خود را بسلطنت آن سر زمین مستقر کردند .

جمعیت وطن پرستان لهستان با نفوذ خارجیها مخالف بوده بتشکیل احزاب مختلفه ای برای تبلیغ حس آزادی و عداوت با اجانب قیام نمودند . بهمین مناسبت کنت دو رپنین [2] سفیر روسیه بدستور کاترین در آن مملکت بنای سخت گیری واذیت و آزار اهالی و تبعید کسانیکه بخیال تغییر وضع حکومت و هوادار اصول مشروطیت

---

۱ - Stanislasponiatowski ۲ - Repnine

بودند گذارد .

این اقدامات آتش فتنه و غوغا را دامن زده آزادیخواهان در نقاط مختلفهٔ مملکت بخصوص بار [1] و پودلی [2] نزدیك سرحد هنگری انجمنهای مختلفی جهت حفظ آزادی و مخالفت با استانیسلاس برپا کردند ودولت روسیه نیز پیوسته ازاطراف و جوانب لهستان را در معرض حملات خود قرار می داد .

جنگ عثمانی و روسیه

وقتیکه روسها مشغول محاصرهٔ لهستان بودند جمعی از سپاهیان آن مملکت از ترس آنکه مبادا بدست روسها بیفتند به بالتا [3] یکی از شهر های کوچك حوزهٔ حکومتی عثمانی فرار کردند و لشکریان کاترین بتعقیب آنان پرداخته علاوه بر ایشان جمع کثیری از مسلمانان‌را نیز بقتل رساندند .

دولت فرانسه که از پیشرفت روسیه درلهستان در بیم و هراس افتاده بود بتوسط کنت دوورژن [4] سفیر خود در دربار عثمانی آن دولت را وادار بدادن اعلان جنگ در اکتبر ۱۷٦۸ بروسیه نمود .

جمعی از افسران فرانسوی را نیز بریاست دموریه [5] مأمور عزیمت بعثمانی وتنظیم سپاهیان آن مملکت نمود . اما دولت روسیه باسرعت عجیبی ازف وکریمه را متصرف شده بیست فروند کشتی بسواحل یونان فرستاد .

رسیدن نیروی دریائی روسها بسواحل یونان باعث شورش اهالی آن سر زمین که قبلا بتوسط مأمورین مخفی روسیه تحریك و تهییج شده بودند گردیده بآسانی به خلیج کوچك چشمه [6] نزدیك ازمیر رسیدند . قوای بحری روسیه از تمرکز نیروی دریائی عثمانی در انتهای خلیج بر اثر کمی جا استفاده نموده بآسانی جمیع کشتی‌های آنها را که به بیست فروند میرسید محترق یا غرق نمودند . در این محاصره قریب نه هزار نفر از سپاهیان عثمانی بخاك هلاك افتادند .

۱- *Bar* ۲- *Podolie* ۳- *Balta* ٤- *Vergennes* ٥- *Dumouriez* ٦- *Tchesmé*

تقسیم اول لهستان فردریك پادشاه پروس . کاترین ملکهٔ روسیه و ماری ترز ملکهٔ اطریش بموجب معاهدهٔ سن پطرز بورگ (۲۵ ژوئیهٔ ۱۷۷۲) قرار بر این گذاردند که دولت پروس تمام پروس شرقی غیر از دانتزیك و ترن [1] را تصرف کرده قسمتی از لیتوانی از آن روسیه وکنتهٔ زیپس [2] وگالیسی متعلق به اطریش بشود .

دول سه گانه پس از عقد قرار داد مزبور از دیت لهستان درخواست تصدیق و قبول اجرای آن را نمودند . اما چون دیت مدت یکسال بسختی با این پیشنهاد مخالفت مینمود بالاخره متحدین جمعی ازسپاهیان را مأمور اجرای مقصود خویش کردند .

این سپاهیان در قلیل مدتی لهستان را اشغال و دیت را به قبول نیابت خویش وادار نمودند .

صلح کنارجی دولتین روس و عثمانی بمیانجیگری اطریش جهت خاتمهٔ محاربات ورفع اختلافات درکنارجی [3] یکی ازقصبات کوچك بلغارستان معاهده ای منعقد کردند که بموجب آن روسیه از کلیهٔ متصرفات خود بغیر از ازف صرف نظر کرده شبه جزیرهٔ کریمه نیز استقلال یافت . بعلاوه دولت عثمانی متعهد شد که با عیسویان به اذیت و آزار نپرداخته دولت روسیه را بعنوان حامی ایشان بشناسد (ژوئیهٔ ۱۷۷٤) .

این قسمت اخیر معاهدهٔ کنارجی باعث شد که همیشه دولت روسیه ببهانهٔ حمایت عیسویان دخالت درسیاست عثمانی کرده تا آنکه درجنگهای شبه جزیرهٔ بالکان (مسئلهٔ مشرق) دراوایل قرن نوزدهم موجبات استقلال دول مختلفهٔ آن نواحی فراهم آید

جنگ روس واطریش با عثمانی دولتین اطریش وروس همواره خیال تجزیهٔ عثمانی را داشتند و بهمین مناسبت در سال ۱۷۸۷ با یکدیگر برای انجام این مقصود همداستان شدند و چون روسیه سه سال قبل از این اتحاد (۱۷۸٤) شبه جزیرهٔ کریمه را جزو متصرفات خود نموده بود عثمانی درشانزدهم

---

۱ - *Thorn* ۲ - *Zips* ۳ - *Kaïnardji*

اوت ۱۷۸۷ به اطریش و روس رسماً اعلان جنگ داد.

در ابتدا عثمانیها پیشرفت نمایانی کرده بلگراد را نیز فتح نمودند. اما درژوئیهٔ ۱۷۸۸ قوای بحری ایشان در دریای سیاه از روسها شکست خورده قلعهٔ مستحکم اچاکف[1] را نیز از دست دادند.

اطریشیها بمحض اطلاع بر این قضیه بلگراد را محاصره و عثمانیها را از آنجا بیرون کردند (اکتبر ۱۷۹۰). روسها نیز از طرف دیگر بتعقیب فتوحات خود پرداخته بخارست را درزیر نفوذ خویش درآوردند. اگر کار بهمین منوال پیش میرفت خطرعظیمی متوجه دولت عثمانی میشد. اما در همان اوان بروز انقلاب کبیرفرانسه متحدین را وادار بمصالحهٔ با عثمانی نمود.

بموجب معاهدات ژاسی وسیستوا[2] عثمانی جز اچاکف دوباره بر نواحی از دست رفتهٔ خود تسلط یافت و دولتین روس و اطریش بواسطهٔ خرابی اوضاع لهستان متوجه آن ناحیه شدند.

تقسیم دوم لهستان

پس از تقسیم اول لهستان طبقهٔ اصیلزادگان آن سرزمین تغییراتی در اوضاع اداری مملکت داده بخیال ایجاد استقلال از دست رفتهٔ خود بودند. کاترین که این شیوه را مخالف پیشرفت کار خود میدانست باتفاق فردریك گیوم دوم از دو طرف لهستان را محاصره کرد. در پیشرفت کار دولتین روس و پروس جمعی از لهستانیهای مخالف تجدد و هوا خواه آداب قدیمه که درناحیهٔ تارگوویتز[3] اجتماع کرده با متحدین بنای دوستی و رابطه را گذارده بودند تأثیر و نفوذ فوق العاده ای داشته است.

بالاخره روس و پروس در دفعهٔ ثانی موفق بتقسیم لهستان شده اولی برقسمت اعظمی از لیتوانی و دومی بردانتزیك و تورن تسلط یافتند (۱۷۹۳).

تقسیم سوم لهستان

در ماه مارس ۱۷۹۴ جمعی از دهاقین ایالت کراکووی بر ضد اجانب قیام کرده بریاست یکی از افسران قابل بنام

---

۱ - *Otchakof* ۲ - *Sistova* ۳ - *Targovitz*

کوسیوسکو [1] شروع بمجادله با دول سه‌گانهٔ روس . اطریش و پروس که بمحض شنیدن خبر شورش لهستان آن سر زمین را محاصره نموده بودند نمود .

جنگهای این دوره هشت ماه طول کشیده است که بالاخره منجر بشکست لهستانیها در ماسی ژورویتس [2] و تخریب پراگا [3] یکی از محلات ورشو بتوسط سوورف [4] سردار روسها میشود (اکتبر - نوامبر ۱۷۹۴) .

دول سه گانه برای سومین بار لهستان را بین خود تقسیم نمودند . باین‌معنی که مطابق قرار داد مخصوص در سال ۱۷۹۵ ورشو از آن پروس شده ناحیهٔ کرا کووی به اطریش تعلق گرفت .

دولت روسیه نیز قسمتی از لیتوانی را که هنوز در تحت تصرف نداشت ضمیمهٔ مملکت خود نمود .

---

۱ - Kosciusko ۲ - Maciejorvitx ۳ - praga ۴ - Souvorof

فصل هفتم

رقابت فرانسه و انگلیس بر سر مستعمرات

تأسیس کمپانیهای انگلیسی و فرانسوی در هندوستان

اولین کمپانی انگلیسی جهت تجارت هندوستان درسال ۱۵۹۹ در ایام سلطنت ملکهٔ الیزابت تأسیس شده چهل سال پس از آن (۱۶۳۹) دار التجارهٔ مدرس را در خلیج بنگاله بنا کردند.

کلبر وزیر لوئی چهاردهم در ۱۶۶۵ کمپانی تجارتی هند را با شرکت جمیع طبقات فرانسه وبسرمایهٔ ۱۵٬۰۰۰٬۰۰۰ لیورتأسیس نموده جهت تسهیل امر داد و ستد شهر لریان[1] را نیز در برتانی بنا نهاد.

فرانسوا مارتن[2] یکی از نمایندگان تجارتی کمپانی مزبور در سال ۱۶۷۶ ناحیهٔ پندیشری را بتصرف کمپانی در آورده آنجا را مرکز عملیات تجارتی فرانسویان قرار داد. چندی بعد دولت فرانسه نواحی دیگری را نیز در هندوستان که از همه معروف تر شاندرنا گور است متصرف شده تجارتخانه هائی چند در آنجا نیز تأسیس کردند. کمپانی فرانسوی که معروف بکمپانی هند شرقی است بر اثر طرح پیشنهادی لا تشکیلات جدید تری بخود گرفته ترقیات فوق العاده ای از نظر تجارت هندوستان نموده است.

۱ـ Lorient ۲ـ Martin

وضعیت داخلی هندوستان پس از مرگ اورنگ زیب (۱۶۵۸-۱۷۰۷) از سلسلهٔ مغول مسلمان آن سر زمین بسیار خراب بوده نوابان و متنفذین مملکت جهت رسیدن بتاج و تخت ومقام سلطنت با یکدیگر بنای جنگ و نزاع را گذاردند. این مسئله خود خدمت بزرگی بترقی و توسعهٔ تجارت اروپائیان و تصرف بعضی از نواحی هندوستان کرده است. از طرف دیگر دوپلکس[1] رئیس کمپانی مقارن جنگ های هفت ساله (۱۷۵۲) از بومیان و ساکنین متصرفات تجارتخانهٔ فرانسوی جمعی از نظامیان با تعلیمات اروپائی بنام سپاهی تهیه دیده درامور متنازع فیه نوابان هندوستان دخالت نمود و بر اثر همین دخالتها بالاخره بر متصرفات دولت فرانسه افزود.

درهمان اوان کمپانی انگلیسی درهندوستان علاوه برتجارتخانهٔ مدرس بتأسیس تجارتخانهٔ دیگری درکلکته نزدیك شاندرنا گور پرداخت وهمین مسئله بخصوص نزدیکی تجارتخانه های فرانسوی و انگلیسی باعث رقابت بین آن دو دولت گردید.

مستعمرات فرانسویها و انگلیسها در امریکا

در دوران سلطنت ملکهٔ الیزابت (۱۵۸۴) انگلیس ها بتوسط والتررالای[2] در ناحیهٔ ویرژینی بتأسیس مستعمره ای جهت دولت متبوعهٔ خود پرداخته فرانسویان نیز بر اثر لیاقت و کاردانی ژاك کارتیه و شامپلن در حوالی شط سن لوران مستعمره ای چند تشکیل دادند.

مستعمرات انگلیسی در اواسط قرن هجدهم فزونی گرفته تا آنجائیکه بین کوههای الگانی[3] و اقیانوس اطلس سیزده مستعمرهٔ بزرگ به دولت انگلیس تعلق گرفت. انگلیسی‌ها در این مستعمرات بر اثر داشتن شهرهای مهم تجارتی از قبیل فیلادلفی. نیویورك و بستن عواید و منافع مالی زیادی حاصل میکردند.

فرانسویان نیز همانطوریکه گفته شد بر اثر خدمات کارتیه بخصوص شامپلن که ابتدا در کنار رودخانهٔ سن لوران ببنای تجارتخانهٔ معتبری پرداخته بود متدرجاً موجبات افزایش مستعمرات فرانسوی را فراهم آورده زمینهای مکشوفهٔ حوالی شط

---

۱ - *Dupleix* ۲ - *Walter Raleigh* ۳ - *Alleghanys*

مزبور را بنام نوول فرانس نامید. سپس ژولیه و مارکت در سال ۱۶۷۲ و بعد از آن دو نفر کاولیه دو لاسال [1] به کانادا مسافرت کرد و این سیاح اخیر در آوریل ۱۶۸۲ در مصب میسی سی پی بخلیج مکزیك رسیده آن ناحیه را بافتخار لوئی چهاردهم لوئیزیان نامیدند.

در سال ۱۶۹۹ دیبرویل [2] یکی از افسران بحریه از طرف لوئی چهاردهم مأمور تصرف لوئیزیان گردید. این شخص بینای سه قلعهٔ محکم در مصب شط میسی-سی پی دست برد که لوئیزیان را در مقابل حملات ناگهانی انگلیسها محارست نماید.

اماتصرف قطعی این سرزمین اززمان روی کار آمدن لا در قسمت مالی فرانسه و تبلیغاتی که جهت فروش اسهام معادن ذیقیمت آن ناحیه کرده شروع شده است.

ساکنین مستعمرات فرانسه درآن اوان بیش از ۸۰۰۰۰ نبودند. با اینحال چون موجبات زحمت انگلیس ها را فراهم کرده بودند دولت انگلیس در رعب و هراس سختی زیسته جنگ با فرانسه را ازمسائل قطعی و لازم میشمرد.

جنگ انگلیس و فرانسه

چون قریب یکسال بود که بین فرانسویان مقیم لوئیس بورگ وانگلیس‌های ساکن بستن اختلافات دائمی برپا بود (۱۷۴۳) بالاخره لوئی پانزدهم درسال ۱۷۴٤ دراروپا بدولت انگلیس که در آن تاریخ با ماری ترز متحد بود اعلان جنگ داد. بهمین مناسبت قریب چهار هزار نفر از انگلیس های مقیم مستعمرات امریکائی به مستعمرات فرانسوی هجوم آوردند. منتهی درابتدا هیچیك ازطرفین پیشرفتهای نمایانی نکرده فقط دولت انگلیس لوئیس بورك را متصرف شد.

فتح مدرس بتوسط فرانسویان

در سال ۱۷٤۱ دوپلکس بجای دوما به منصب ریاست کل مستعمرات آسیائی نائل آمد. این شخص که خود را همواره درمعرض تهاجم انگلیس ها میدید بالاخره چاره ای جز حملهٔ بمدرس نداشت.

---

۱ - Cavelier De Lasalle ۲ - D'Iberville

بهمین مناسبت در سال ۱۷۴۶ باتفاق لابوردونه [۱] امیر البحر فرانسوی آن ناحیه را فتح کرد .

اما انگلیسها درسال ۱۷۴۸ با ۸۰۰۰ نفر از سپاهیان خویش پندیشری‌را تحت حملات سخت خود قرار دادند . بسکان [۲] امیر البحر انگلیسی پس از دوماه محاصرهٔ پندیشری بالاخره بتنگ آمده عقب نشینی اختیار کرد . منتهی در همان اوان مصالحهٔ اکس لاشاپل عداوت دولتین انگلیس و فرانسه را در اروپا مبدل به دوستی کرده انگلیس‌ها بادادن لوئیس بورگ بدولت فرانسه مدرس را نگاهداری کردند

چون صاحبان اسهام کمپانی تجارتی هند فرانسه میگفتند که ما فقط برای مسائل تجارتی نه اقدام بجنگ بتشکیل کمپانی پرداخته ایم و از طرف دیگر دولت انگلیس فرانسه را در ورسای بجنگ تهدید میکرد بالاخره لوئی پانزدهم دوپلکس را از هند طلب نموده گودو [۳] را که شخصی بیکفایت بود بجای وی فرستاد و با این اقدام امپراطوری هندوستان را از دست داد (۱۷۵۴) .

باین معنی که گودو بمحض ورود بآن سرزمین در مدرس معاهده ای با انگلیس ها منعقد کرد (دسامبر ۱۷۵۴) که بموجب آن دولت فرانسه را از کلیهٔ متصرفاتی که بر اثر کاردانی دوپلکس بدست آمده بود محروم نمود .

معاهدهٔ مدرس که معروف به عهد نامهٔ گودو میباشد لوئی پانزدهم را ننگین‌و دست اورا از سر زمینی که چند برابر فرانسه بود کوتاه کرد .

محاربات هفت‌ساله شش ماه پس از معاهدهٔ گودو یك سلسله محاربانی بین‌دولتین فرانسه و انگلیس اتفاق افتاده که معروف بمحاربات هفت‌ساله (ژوئن ۱۷۵۵ ـ ژانویهٔ ۱۷۶۱) شده است . انگلیسها در نزدیکی ترنو [۴] سه کشتی‌فرانسوی را که حامل‌سربازان عازم کانادا بودند غرق ساخته سپس در کلیهٔ بنادر انگلیسی ومواضع مهم دریائی بیش از ۳۰۰ کشتی تجارتی‌آن دولت را معدوم‌ساختند دولت فرانسه پس از تردید زیاد سه هزارنفر بریاست ژنرال‌للی‌تولندال [۵] که

---

۱ ـ La Bourdonnais ۲ ـ Boscawen ۳ ـ Godeheu ۴ ـ Terre neuve
۵ ـ Lally Tallendal

مردی شجاع بود بهندوستان فرستاد . ولی انگلیس‌ها بالاخره پوندیشری را محاصره و فتح کردند (ژانویهٔ ۱۷۶۱) .

دولت فرانسه پس از این شکست دیگر چندان قدرتی در هندوستان نداشته انگلیس ها مقدمات بیرون کردن ایشان را از آن سر زمین فراهم می آوردند .

تسلط انگلیسها بر کانادا و هند

چون فرانسویان جمعی از اهالی بومی را بریاست واشینگتن در ساحل رود خانهٔ اهیو در معرض حملات خود قرار داده بودند انگلیسها نیز بعدهٔ ۶۰۰۰۰ نفر به یك سلسله محارباتی با فرانسویان که بیش از ده هزار تن نبوده اند دست برده که مدت چهارسال (۱۷۵۵ ۱۷۵۹) طول کشیده است .

حاکم کانادا بنام مارکی دو وودروی [۱] مارکی دومنکالم [۲] یکی از سرداران خودرا مأمور دفاع ازانگلیسها نمود . این سردارمدت سه سال (۱۷۵۵ـ۱۷۵۸) شجاعانه با ایشان جنگید ولی بالاخره با تصرف لوئیس بورگ و قلعهٔ کبك در سال ۱۷۵۹ بتوسط ولف [۳] سردار معروف انگلیسی فرانسویان دیگر از پای در آمدند . لوئی پانزدهم چون خودرا دیگر قادر بمقاومت و فرستادن سپاهیان بکانادا نمیدید مطابق معاهدهٔ پاریس (۱۷۵۹) کانادا وکلیهٔ اراضی ساحل چپ میسی سی پی را به انگلستان واگذار کرده از جمیع حقوق خود در هند نیز صرف نظرنمود .

فقط پنج شهر پندیشری . شاندرناگور . کاریکال . پانائون وماهه در تحت تصرف دولت فرانسه باقی ماند بشرط آنکه هیچگاه در نواحی مزبور بایجاد ساخلوی نظامی قیام‌ننماید . ازطرف دیگرانگلیسها درهندوستان بتوسط کلایو [۴] ووارن هس تینگس [۵] بنگاله و نقاط دیگر را فتح کرده (۱۷۵۶) مجلس انگلیس نیز با قانون جدیدی کمپانی هند را در انتخاب حکام آزاد گذارد و این وضع تا سال ۱۸۵۷ (انقلاب هند) باقی بود .

۱ـ De Vaudreuil ۲ـ Montcalm ۳ـ Wolfe ۴ـ Clive ۵ـ Warren hastings

فصل هشتم

تشکیل ممالك متحدهٔ امریکای شمالی

طغیان امریکائی ها و علل آن

دولت انگلیس بر اثر محاربات بافرانسه در امریکا و هندوستان متحمل مخارج گزافی شده بالغ بر بیست و چهار میلیارد فرانك گردید.

انگلیس‌ها چون جهت تهیهٔ مخارج این جنگها مالیاتهای گزافی بر مردم تحمیل کرده بودند دیگر با اضافهٔ مالیات نمیتوانستند بر عایدات مملکتی بیفزایند. بهمین مناسبت ژرژ سوم پادشاه انگلستان بصوابدید وزیر خود گرنویل[1] بخیال استفاده از موضوع تجارت مستعمرات وانحصار آن بدولت انگلیس افتاد.

از طرف دیگر انگلیسها میخواستند که اهالی امریکای شمالی بواسطهٔ آنکه دولت انگلیس برای حفظ استقلال ایشان از بذل مال و جان سربازان خویش دریغ نکرده است در ادای قروض مملکتی شرکت نمایند و مخارج نظامیان انگلیس را در آن سر زمین برای محارست امریکائیها در مقابل اجانب نیز متحمل شوند.

برای پیشرفت این سیاست قوانینی وضع نمودند که بموجب آن تجارت مستعمرات مخصوص به کشتی های انگلیسی شده ساکنین و مهاجرین آن نواحی حق دخالت

---

۱ ـ *Grenville*

در این موضوع و استفادهٔ از آن را نداشتند . از طرف دیگر دولت انگلیس تصمیم گرفت که در محاکم و دعاوی باید اوراق تمبر شدهٔ انگلیس را استعمال کرد تا از این راه نیز بر عایدات مملکتی اضافه گردد (۱۷۶۵) .

مهاجرین انگلیسی مقیم امریکا در مقابل میگفتند که آنها نیز باید از قانون آزادی آن مملکت باعتبار آنکه ترك تابعیت و ملیت نکرده اند استفاده نمایند .

بعلاوه این مسئله را نیز گوشزد میکردند که مالیات وقتی باهالی تعلق میگیرد که قوانین مربوطهٔ بآن بتوسط نمایندگان ملت در مجلس عمومی وضع شود و چون مهاجرین امریکائی درآن مجلس نماینده ای ندارند پس ازدادن مالیات معاف میباشند

نمایندگان مجلس عمومی چون بر اعتراض مهاجرین امریکائی اطلاع یافتند بالاخره بتحریك پیت صدر اعظم و اکثریت آراء در مارس ۱۷۶۶ مالیات تمبررا ملغی نموده در عوض قانونی در خصوص مالیات بر اجناس انگلیسی واردهٔ بامریکا از قبیل کاغذ . آهن و چای وضع کردند (ژوئن ۱۶۶۷) .

امریکائیها از خرید اجناس انگلیسی استنکاف نمودند و همین مسئله باعث ضعف تجارت آن مملکت گردید . دولت انگلیس چون خود را عاجز دید بالاخره در سال ۱۷۷۰ قانون مالیات بر اجناس مزبور را نیز بجز برچای که میدانست اهالی مستعمرات احتیاج زیادی بآن دارند لغو نمود .

اما امریکائیها هم جلوگیری از ورود چای به مملکت خود کرده حتی در سال ۱۷۷۳ سه کشتی انگلیسی را که حامل این مال التجاره بود درنزدیکی بستن غرق نمودند

ژرژ که بر این پیش آمد آگاهی یافت بستن را محاصره کرده بامریکائیها گوشزد نمود که تا غرامت کشتی های غرق شده را ندهند دست از محاصره برنخواهد داشت نمایندگان مستعمرات مختلفه در فیلادلفی اجتماع کرده باسم کنگرهٔ بری[1] بنای مخالفت و تبلیغات بر ضد دولت انگلیس را گذاردند و سپاهیانی چند تربیت کرده در بعضی ازمراکز مهم مخازن اسلحه نیز تعبیه نمودند .

---

۱ - Continent

جمعی از نظامیان انگلیسی که در آوریل ۱۷۷۵ مأمور بدست آوردن یکی از این مخازن درلکزینگتون[1] نزدیك بستن بودند دچارحملات سخت عده ای ازسربازان امریکائی گردیده قریب دویست نفر از ایشان مقتول شدند . این پیش آمد موجد جنگی بین انگلیس ها و امریکائیها شده که مدت هشت سال (۱۷۷۵-۱۷۸۳) دوام داشته است .

اعلان استقلال

ژرژسوم چون خود را حاضر جهت فرستادن سپاهیانی بامریکا نمیدید با دادن وجه هنگفتی به مارگراوهس‌کاسل[2] درآلمان عده ای مرکب از پانزده هزار نفر آلمانی بآن ناحیت روانه داشت .

ولی در همان اوان (مه ۱۷۷۶) ایالت ویرژینی استقلال خود را اعلام کرده نواحی دیگر امریکا نیز بتقلید آن سر زمین پس از چندی تردید اعلان استقلال دادند . از مضمون اعلامیهٔ استقلال امریکا فکر آزادی و در واقع مفاد اعلان‌حقوق بشریت انقلاب کبیر فرانسه مشهود و آشکار میگردید .

واشینگتن و جنگهای استقلال امریکا

امریکائیها بریاست واشینگتن که در آن تاریخ ۴۳ سال داشت بزحمت شانزده هزار نفرسپاهی تهیه دیدند . ریاست لشکریان انگلیس با دو نفر از سرداران‌معروف آن‌سرزمین ژنرال‌هو[3] و بورگوین[4] بود . واشینگتن درابتدا با وجود آنکه انگلیسی ها بوضعیت جغرافیائی امریکاچندان آشنائی نداشتند دوبار ازآنان شکست خورد (شانزدهم سپتامبر وچهارم اکتبر ۱۷۷۷) . ولی بالاخره تلفات زیادی درمحل ساراتوگا[5] در هودسن بایشان وارد آورد (۱۷ اکتبر ۱۷۷۷) .

درهمان اوان فرانکلین عالم وفیزیك دان مشهور امریکا بفرانسه مسافرت‌کرده در فوریهٔ ۱۷۷۸ بالاخره بعقد معاهده ای تجارتی و تشکیل اتحاد با فرانسه بر ضد انگلیس نائل آمد . قبل از این اتحاد دولت فرانسه نیز مخفیانه بتوسط بومارشه[6] که تجارتخانه ای در امریکا داشت مقدار زیادی تجهیزات و البسهٔ نظامی بین انقلابیون

۱ - Lexington ۲ - hesse-cassel ۳ - Howe ۴ - Burgoyne
۵ - Saratoga ۶ - Beaumarchais

توزیع نموده حتی افسرانی لایق مانند مارکی دولافایت [1] و دوك دونوآی [2] را جهت تربیت نظامیان بومی روانهٔ آن سرزمین نموده بود.

درسالهای ۱۷۷۹ و ۱۷۸۰ پیشرفت با انگلیسها بود ولی فرانسویان که هفت هزار نفر سپاهیان خود را بریاست روشامبو [3] و ۳۸ کشتی بهمراهی یکی از امیر-البحرهای نامی خود بنام گراس بمساعدت امریکائیها فرستاده بودند بالاخره از راه دریا و خشکی انگلیسها را در ناحیهٔ یورکتون [4] درتحت محاصرهٔ شدید در آورده ایشان را وادار بتسلیم نمودند (۱۹ اکتبر ۱۷۸۱) این فتح موضوع استقلال امریکای شمالی را محرز و مسلم کرد.

انگلیس چون از حیث وضعیت مالی خودرا ضعیف دیده قریب ۵ میلیارد لیور استرلینگ قرض داشت حاضر بصلح شده در اواخر سال ۱۷۸۲ پیشنهاد آن را بفرانسه نمود و سوم سپتامبر ۱۷۸۳ در ورسای بامضای طرفین رسید. مطابق این مصالحه انگلیسها استقلال امریکای شمالی را شناخته دولت فرانسه نیز بر اثر فتوحات بحری خود درآسیا واروپا به تصرف قسمتی از آنتیل وسنگال نائل آمد ودرساختن استحکامات دونکرك آزاد و مخیر شد.

ریاست جمهور واشینگتن

در ماه مه ۱۷۸۷ مجلسی از ۵۵ نفر از نمایندگان نواحی مختلفهٔ امریکای شمالی تشکیل شد و باتفاق آراء ریاست جمهور را به واشینگتن دادند. رئیس جمهور هر چهار سال یکبار عوض شده ممکن بود همان شخص درصورت رضایت ملت دو باره بدان مقام انتخاب گردد. رئیس جمهور حق امضای قرار داد. انتصاب سفراء و اعضاء اداری و انتخاب وزراء را داشته هروقت که میخواست ممکن بود ایشان را از مشاغل خود عزل نماید.

---

۱ – Beaumarchais ۲ – Lafayette ۳ – Noailles ۴ – Rochambeau
۵ – Yorktown

فصل نهم

علوم و ادبیات و صنایع ظریفه

علما . فلاسفه . نویسندگان و نقاشان قرن هفدهم

دانشمندان قبل از قرن هفدهم اروپا معلومات خود را بر پایهٔ فرضیات قرار داده مشاهدات و تجربیات‌را در علوم چندان اهمیتی نمیدادند . در صورتیکه علماء قرن هفدهم فقط تجربه را مایهٔ وصول بقواعد و قوانین کلی علمی دانسته فرضیات را هیچ و باطل شمرده اند .

بزرگترین نمایندگان این طریقه یکی باکن [1] انگلیسی (۱۵۶۱ - ۱۶۲۱) صاحب کتاب معروف نووم ارگانوم [2] ودیگری دکارت (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰) فرانسوی است که در تألیف مشهور خود بنام دیسکوردولامتد [3] برد فرضیات علمی وتحقیق در اصول تجربی و تجسس حقیقت در دانش پرداخته است .

از ریاضی دانهای معروف این قرن پاسکال فرانسوی و لایب نیتز [4] از اهالی لایپزیك آلمان است که اولی اصول حساب احتمالات و دومی قواعد حساب فاضله را ایجاد و وضع کرده اند .

کپلر (۱۵۷۱ - ۱۶۳۰) آلمانی واضع قوانین مدار سیارات در موقع

---

۱ - *Bacon* ۲ - *Novum-Organum* طریقهٔ جدید ۳ - *Discours de la méthode*
۴ - *Leibnitz*

گردش بدور آفتاب و گالیلهٔ ایطالیائی (۱۵٦٤ - ۱٦٤۲) مخترع دوربین نجومی از منجمین و اختر شناسان این عصر بوده اند ولی نیوتون انگلیسی (۱٦٤۲ - ۱۷۲۷) که قانون معروف جاذبهٔ عمومی را پیدا کرده است بیش از دو عالم مزبور حائز اهمیت و اعتبار شده است .

غیر از دکارت ولایب نیتس و باکون سابق‌الذکر از فلاسفهٔ معروف قرن هفدهم اسپینوتزا [1] هلندی صاحب کتاب معروف اتیك و مونادولوژی [2] است .

نمایندگان معتبر ادبیات اروپا در این دوره شکسپیر و میلتون انگلیسی . میشل سروانتس[3] و لپ دووگا [4] اسپانیولی . مالرب . بالزاك . کورنی . لاروشفوکو بوالو . لافونتن . مولیر . راسین فرانسوی میباشند .

روبنس[5] و فان دیك[6] بلژیکی و رمبرنت[7] هلندی در بین نقاشان قرن هفدهم شهرت فوق العاده ای تحصیل کرده در پرداختن مناظر و مرایا مهارت بسزائی داشته اند .

ادبیات . علوم و صنایع در قرن هجدهم

در آثار ادبی قرن هجدهم فکر تقلید سبك کلاسیك ضعیف شده نویسندگان در نوشتجات خویش بیشتر پابست مسائل فلسفی . اجتماعی و علمی بوده اند . از نمایندگان معتبر ادبیات در این دوره ولتر « ۱٦۹٤ - ۱۷۷۸ » شاعر فصیح و فیلسوف فرانسوی . منتسکیو « ۱٦۸۹ - ۱۷۵۵ » . روسو « ۱۷۱۲ - ۱۸۷۸ » . برناردن دوسن پیر[8] « ۱۷۳۷ - ۱۸۱٤ » . دیدرو[9] « ۱۷۳۱ - ۱۷۸٤ » و دالامبر[10] « ۱۷٦۹ - ۱۸۳۰ » میباشند . این دو نفر اخیر علاوه بر اهمیتی که در تاریخ ادبیات فرانسه دارند در تنظیم انسیکلوپدی [11] نیز زحمت زیادی متحمل شده اند .

در قرن هجدهم علوم طبیعی که مقدمات آن از مائهٔ هفدهم شروع شده بود

---

۱ - *Spinoza* ۲ - *Éthique* ۳ - *Monadologie* ٤ - *Cerventès*
۵ - *Lopc de vega* ٦ - *Rubens* ۷ - *Van dyck* ۸ - *Rembrandt*
۹ - *Bernardin de Saint pierre* ۱۰ - *Diderot* ۱۱ - *D'alembert*
۱۲ - *Encyclopédie*

ترقیات نمایانی کرده علماء معروفی از قبیل لینه [1] « ۱۷۰۷ ـ ۱۷۷۸ » سوئدی صاحب کتاب معروف فوندامانتابوتانیکا [2] و بوفن [3] فرانسوی « ۱۷۰۹ ـ ۱۸۸۸ » مؤلف از بوك دولاناتور [4] در تحقیقات علمی و فلسفی راجع بزمین بوجودآمده است .

ترقی کلی درشیمی بر اثر زحمات لاوازیه عالم معروف فرانسوی صورت گرفته که بر اثر یافتن طریق تجزیهٔ آب پایهٔ اغلبی از قوانین راجع بعلم شیمی را محکم و مشید کرده است .

علم فیزیك ترقی فوق العاده ای درقرن هجدهم کرده جیمس وات [5] انگلیسی « ۱۷۳۶ ـ ۱۸۱۹ » در تکمیل ماشین بخار . فارنهایت [6] انگلیسی . رئومور [7] فرانسوی و سلسیوس [8] سوئدی در اختراع انواع سه گانهٔ میزان الحراره خدمات نمایانی نموده اند . از طرف دیگر هرشل [9] منجم مشهور آلمانی با استفادهٔ از اصول علمی علمای قرن هفدهم دوربین بزرگ نجومی خودرا ساخت که بوسیلهٔ آن کلف های خورشید وعدهٔ زیادی ازستارگان را که باچشم غیرمسلح دیده نمیشوند با کمال وضوح مشاهده کرد

علم موسیقی نیز در این قرن رونق و ترقی فوق العاده ای حاصل کرده است و نمایندگان مشهور این فن تمام آلمانی بوده که معتبر ترین آنها بخ [10] « ۱۶۸۵ ـ ۱۷۵۰ » گلوك [11] « ۱۷۱۴ ـ ۱۷۸۷ » هایدن [12] « ۱۷۸۲ ـ ۱۸۰۹ » و بالاخره موزار [13] میباشند .

پایان



---

۱ . *Linné* ۲ . *FunDamenta botanica* ۳ . *Buffon* ٤ . *Les époques de la nature*
٥ . *James watt* ٦ . *Fahrenheit* ۷ . *Réaumure* ۸ . *Celsius*
۹ . *Herschell* ۱۰ . *Bach* ۱۱ . *Glück* ۱۲ . *Haydn* ۱۳ . *Mozart*

کتب خانہ

جامعۂ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس رفقاء، مجلس انتظامی، مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۲۔ اساتذہ جامعۂ عثمانیہ و کلیات ملحقہ و گریجویٹ و عہدہ داران جامعہ اور اراکین دار الترجمہ دس کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۳۔ طلبائے ایم اے، ایل ایل بی و تحقیقاتی جماعتوں کے طلبہ تین کتابیں اور ترجمہ شدہ دو کتابیں، بی اے اور انٹرمیڈیٹ کے طلبہ پانچ کتابیں دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۴۔ مدت مقررہ پر کتابیں واپس نہ ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب جرمانہ لیا جائے گا۔

۵۔ بشرط موقع کتابیں مکرر جاری کی جا سکیں گی مگر اس غرض سے کتب خانہ میں کتاب کا لانا لازم ہے۔

۶۔ کتابیں گم یا خراب ہو جائیں تو مستعیر پر اوس کی ذمہ داری عائد ہوگی۔

۷۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا حاشیہ نہ لگایا جائے۔

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جا سکیں گی۔ فقط